

نقد گزرائی از کتاب
«افغانستان الگوی
دموکراسی امریکائی ...»

نویسنده: ضیا

عنوان: نقد گذرایی از کتاب «افغانستان الگویی دموکراسی امریکایی...»

نویسنده: ضیا، ۱۳۲۹-۱۳۹۹ خورشیدی

ناشر: حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

موضوع: نقد سیاسی

ویرایش: ۱۴۰۵ خورشیدی

نوبت چاپ: اول

سال انتشار: ۱۴۰۵ خورشیدی

فهرست مطالب

۳.....	مقدمه
۵.....	قهرمان مبارزاتی "کتاب"
۱۲.....	مغالطه‌نویسی در مورد جنگ خلق و م ل م ها
۳۰.....	تحلیل غلط و تسلیم طلبانه از شرایط کنونی کشور
۴۰.....	ایدئولوژی و طرحات غیر کمونیستی "کتاب"
۴۵.....	تزرهای تسلیم طلبانه پارلمنتاریستی
۸۰.....	پارلمنتاریزم و مبارزه پارلمانی
۹۵.....	جنگ خلق
	"تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی
۱۰۶.....	جنگ خلق)
۱۱۰.....	نتیجه‌گیری تسلیم طلبانه از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی
۱۱۹.....	دید امکانات گرایانه از روابط بین‌المللی
۱۲۲.....	سوابق تراشی جعلی در خدمت انحلال طلبی ایدئولوژیک - سیاسی
	چه کسانی جانباختگان جنبش چپ و "سپاهیان" پاکباز راه خلق را تحقیر، توهین،
۱۲۹.....	اهانت و طرد و نفی می‌کنند؟"
۱۳۳.....	سر و صداها در مورد «شعله‌بی‌ها»

مقدمه

افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی (از تحمیل تروریزم تا صدور دموکراسی) کتابی است که به تازگی منتشر شده است. تاریخ چاپ کتاب سال ۱۳۸۴ گفته شده است که از قرار معلوم باید اوائل همین سال باشد. نگارنده کتاب فردی با نام اصلی یا مستعار «و. آئیژ» نمایانده شده است و ناشر آن نیز یک اداره نشراتی ناشناخته بنام «اداره دارالنشر افغانستان». ولی به نظر می رسد که این مسئولیت گیری فردی در نگارش کتاب و مسئولیت گیری نشراتی اداره نشراتی ناشناخته در نشر «کتاب»، بکارگیری یک نوع تاکتیک «هوشیارانه» در بیان نظرات و مواضع یک گروه سیاسی است. کتاب در داخل کشور و همچنان در خارج از کشور پخش شده و بمثابه اعلام مواضع بخشی از بقیه الجیش سازمان منحل «ساما» مطرح شده است. بطور مشخص این کتاب به عنوان اعلام مواضع، توسط یکی از رهبران قبلی سازمان مذکور اینجا و آنجا توزیع شده و از محتویات آن دفاع به عمل آمده است. از این جهت نقد کتاب در واقع نقد نظرات و مواضع گروه مذکور است و نه نقد نظرات و مواضع یک فرد. کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی...» در ۲۳۱ صفحه به نگارش در آمده و متن آن تحت عناوین ذیل بیان گردیده است:

پیشگفتار؛ نقش امریکا در تجاوز شوروی به افغانستان؛ افغانستان معبر عبور پایپ لاین نفت و گاز و راه ترانزیت کالا؛ امریکا سازنده طالبان و بن لادن؛ انتخاب مرگ و نابودی با پذیرش تجاوز؛ اهداف اقتصادی و سیاسی امریکا در منطقه؛ انتقال بحران مزمن اقتصادی امریکا به بیرون؛ توجیه گران تجاوز؛

کمک یا غارت و چپاول؛ همسوئی اصولی و تقابل جناحی؛ بازسازی ویرانگرانه؛ بهره‌گیری از مواد مخدر؛ کشت جایگزین تریاک؛ از تجاوز خونین تا نمایش مسخره؛ جلسه‌ی بن و نیرنگ‌های سیاسی دیپلماتیک؛ ترکیب و عملکرد حکومت موقت؛ لویه جرگه اضطراری و حکومت انتقالی؛ لویه جرگه قانون اساسی و قانون اساسی آن؛ انتخابات؛ وضعیت نیروهای سیاسی - اجتماعی و چه میتوان کرد.

"کتاب" حاوی انحرافات و تسلیم طلبی‌های طبقاتی و ملی زیادی است، انحرافات و تسلیم طلبی‌هاییکه در تمامی بخش‌های آن خود را نشان می‌دهد. ولی رویهمرفته ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که به استثنای چهار بخش آخر کتاب، بخش‌های دیگر آن نظرات و مواضعی را مطرح می‌نماید که حد اقل تسلیم طلبی‌های آشکار بخش‌های دیگر بقیه‌الجیش سازمان منحل‌ه مذکور را در بر ندارد. حتی با یک مطالعه سرسری و اولیه "کتاب" می‌توان گفت که آن بخش‌های کتاب مذکور علیه اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان و رژیم دست‌نشانده، بیان‌کننده نظرات و مواضع جدا مخالف است. اما در چهار بخش آخر "کتاب" انحرافات و تسلیم طلبی‌های طبقاتی و ملی آنچنان به وضوح خود را نشان می‌دهد که در همان نظر اول جلب توجه میکند. دقت روی این انحرافات و تسلیم طلبی‌های آشکار، انحرافات و تسلیم طلبی‌های بخش‌های قبلی "کتاب" را نیز بیشتر از پیش وضاحت می‌دهد و روشن‌تر می‌سازد. به همین جهت نقد کتاب مذکور را اساساً روی مطالب همین چهار فصل متمرکز می‌نمائیم. یقیناً این نقد مختصر و اولیه نمی‌تواند یک نقد همه‌جانبه باشد و صرفاً به چند نکته پایه‌ئی توجه خواهد کرد.

قهرمان مبارزاتی “کتاب”

کتابی که ادعای مخالفت و موضعگیری علیه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و رژیم دست نشانده و سائر مرتجعین را داشته باشد، قهرمان و چهره نمونه مبارزاتی اش را در میدان مبارزه اصولی و قاطع ضد اشغالگران و مرتجعین خائن ملی جستجو می نماید. ولی کتاب “افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی...” علیرغم به اصطلاح مخالفت علیه اشغالگران و سیاست های آنها و تمامی مراحل پروسه شکلهی رژیم دست نشانده (جلسه بن، لویه جرگه اضطراری، لویه جرگه قانون اساسی و قانون اساسی آن و انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده) قهرمان و چهره نمونه مبارزاتی اش را از درون “لویه جرگه قانون اساسی” بیرون می کشد، یعنی یکی از شرکت کنندگان در این “لویه جرگه” و به عبارت دیگر یکی از تصویب کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را به عنوان قهرمان و چهره مبارزاتی نمونه اش بر می گزیند. این قهرمان مبارزاتی و چهره نمونه رزمندگی “ملالی جویا” است که کتاب او را “زن متهور” لقب می دهد. کتاب این “چهره” را نمونه سازی می نماید و به عنوان یگانه نمونه مبارزاتی قابل ذکر در کتاب، کل شیوه و اسلوب مبارزاتی اش را بر مبنای همین نمونه سازی بنا می کند. به گفته های کتاب در این مورد توجه کنیم:

” در همین جا بود که فقط یک زن متهور بمیدان آمد و گفت: “ اینها حق ندارند در راس کمیته ها قرار بگیرند. اینها جنایتکاران جنگی هستند. اینها ملک ما را ویران کردند. اینها را ملت ما نمی بخشد ... اینها باید در محاکم

بین المللی جنایات علیه حقوق بشر سپرده شوند ...؟ ” ... فریاد این زن به تنهایی چون بمبی در درون لویه جرگه و بیشتر از آن در بیرون لویه جرگه طنین انداز شد و مردم حد اقل خواسته دل شان را درین فریاد یافتند و همه جا ازین زن به عنوان قهرمان یاد میشد. چیزی را که نهاد ها و شخصیت های ملی طی سالها. با خودگذری ها بدست می آورند این خانم شجاع در یک لحظه و با چند جمله احساساتی بدست آورد. از این حادثه به چند مسئله باید دقت کرد:

” اول اینکه دل مردم چقدر از دست جنایتکاران بنیاد گرا این نمایندگان مسلح فتودالیزم دلال شده پر درد است و مردم چه نفرت عمیقی از آنها در دل دارند که با شنیدن چند جمله علیه شان این چنین سرتاسری شادی می کنند ”

” دوم اینکه مردم چقدر به سخنگوی و بیانگر درد های شان نیاز دارند و بدنبال آن می گردند و در عمل نشان می دهند که از کسی که بتواند بازتاب دهنده ی خواست های شان و درد های شان باشد چه بیدریغ و نترس و همگانی به دفاع بر می خیزند و عملاً به کمک و حمایت آن – حتی از دور ترین روستا ها – میشتابند ”

” سوم اینکه مردم به سخنگوی و نماینده ی واقعگرا، مبارز و نترس نیاز دارند که در صورت لزوم بتواند خلاف جریان آب شنا کند و برای بدست آوردن حیات جاویدان بستیزد. آنانی را که چون ماهی مرده فقط همسوی جریان آب برده میشوند نماینده و سخنگوی خود نمیدانند، ولو که این ماهی مرده ها سرخ و پر خط و خال و زینتی هم باشند. مردم میدانند که ماهی مرده به

اعماق دریا نمی تواند شنا کند، خود را به موج نمیزند، نمیستیزد و در پی بدست آوردن حیات جاویدان هم نیست که حتی آبرا گنده میکند سر انجام هم خوراک لاشخواران و یا حرام خور دیگری میشود.

”چهارم اینکه چند جمله ی ملالی جويا در لويه جرگه به همه بايد آموخته باشد که نفوذ يا کار کردن در نهاد ها و جرگه های ارتجاعی زمانی مفید، موثر و مردم پسند است که از درون آن نهاد فریاد حق طلبانه مردم، حتی اگر توسط یکنفر و در چند جمله هم باشد، بلند و رسا به بیرون بر آید و به دیگران و به همه حالی شود که اینجا چه میگذرد و ماهیت این نهاد چیست؟ و ما چه میخواهیم؟“

”پنجم اینکه اگر مسائل مطروحه در چنین جرگه ها و جلساتی هماهنگ و سازمانیافته مطرح شود و نهاد منظمی بتواند ضمن سازماندهی یک اپوزیسیون، ولو کوچک و حتی یکنفر، در تبلیغ و بهره برداری از آن مسائل، منظم عمل کند و آنرا به عنوان یک انگیزه در فضای مسائل دیگر سیاسی اجتماعی در جهت منافع مردم بکار گیرد، درینصورت نتیجه و فرآیند چنین مسئله ی چند چندان است. اینجا ست که طبقه و لایه های محروم جامعه نیز سخنگوی خود را در مسائل مطروحه ی روز هم در وجود یک جمع میبینند و در صف بندی های اجتماعی نیز موقعیت ها مشخص می شوند، و ...“ (صفحات ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰ و ۱۶۱ کتاب)

برای اینکه معنی و مفهوم حقیقی این نمونه سازی واضح گردد در قدم اول لازم است در مورد "ملالی جویا" و مبنای سیاسی اقدام "متهورانه" وی روشنی انداخته شود.

تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور بر پایه یک ائتلاف امپریالیستی و ارتجاعی بین المللی صورت گرفت. نیروهای ارتجاعی داخلی گوناگونی این تجاوز و اشغالگری را استقبال کرده و به پیشواز متجاوزین و اشغالگران امپریالیست شتافتند.

یکی از این دارودسته ها، باند ارتجاعی رویزیونیستی بود - و هست - که "ملالی جویا" به آن تعلق دارد و تحت رهبری آن فعالیت می نماید. شامل بودن این باند در جمع تسلیم طلبان ملی به پیروی از قدرت ارتجاعی خارجی رویزیونیستی است که این باند به آن وابسته است. قدرت رویزیونیستی مذکور علیرغم اینکه در افغانستان قوت نظامی ندارد اما از لحاظ سیاسی از تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکائی و متحدین شان حمایت می نماید. این قدرت ارتجاعی از رژیم دست نشانده پشتیبانی می نماید و در ساحات مختلف به آن یاری می رساند. باند تسلیم طلبی که "ملالی جویا" به آن تعلق دارد، در چوکات حمایت از متجاوزین و اشغالگران امپریالیست، از رژیم دست نشانده حامد کرزی نیز حمایت می نماید البته این حمایت قسمی است که تمامی جناح های رژیم را در بر نمی گیرد، بلکه بطور خاص حامد کرزی و به عبارت دیگر جناح حامد کرزی که جناح مورد حمایت خاص امپریالیست های امریکائی است را شامل می گردد. تمامی تبلیغات و فعالیت های عملی این باند بر محور حمایت از جناح حامد کرزی، و مقدم بر آن حمایت از متجاوزین

و اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان، در مخالفت با جنگ سالاران جهادی پیش برده می شود.

اینچنین موضعگیری ای بطورخاص در لویه جرگه قانون اساسی نیز به روشنی مشهود بود. "ملالی جويا" و کسان دیگری مثل او بطور صریح و علنی از حامد کرزی حمایت می نمودند و مخالفت شان با جنگ سالاران جهادی در لویه جرگه را بر مبنای همین حمایت پیش می بردند. "ملالی جويا" در مخالفت علیه اشغالگران امپریالیست تهوری از خود نشان نداد. او مخالف رژیم دست نشانده در کلیت آن نبود. او مخالف لویه جرگه به عنوان یک نهاد سنتی فئودالی و مدافع مرتجعین نیز نبود. او حتی مخالف شرکت جنگ سالاران جهادی در لویه جرگه قانون اساسی نیز نبود. او صرفا با قرار گرفتن رهبران جهادی در راس کمیسیون های لویه جرگه مخالف بود و در همین مورد بود که به اصطلاح احساساتی شد و "تهور" از خود نشان داد و خواهان محاکمه آنها در محاکم بین المللی جنایات علیه حقوق بشر گردید.

این درخواست اخیر دو وجه داشت. وجه اول همراهی با جناح کرزی در مخالفت با جنگ سالاران جناح مخالف در لویه جرگه بود، جناحی که خواهان سیستم پارلمانی بودند و با سیستم ریاستی مورد حمایت کرزی مخالفت می کردند. مخالفت میان جناح کرزی و جناح مخالف مذکور به مفهوم مخالفت میان شوونیست های پشتون و مرتجعین غیر پشتون نیز بود و از این نظر، "ملالی جويا" یکجا با جنایتکارانی مثل سیاف و همقماشان او، از جناح شوونیست ها حمایت می کرد. وجه دوم چشم داشت از امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بود که هم اکنون "محاکمات بین المللی جنایات

علیه حقوق بشر" را به عنوان یک حربه بین المللی علیه یکتعداد از مخالفین شان در جهان در دست دارند. اینکه مردمان افغانستان نباید جنایت کاران جهادی، و همچنان جنایت کاران طالبی و جنایتکاران خلقی و پرچمی، را ببخشند و باید آنها را به محاکمه بکشانند، یک حق مسلم شان است. اما" محاکمات بین المللی جنایات علیه حقوق بشری" جاری ربطی به این حق مسلم مردمان ستمدیده کشور ندارد. "ملالی جويا" از طریق تقاضا برای تدویر محاکمات بین المللی جنایات علیه حقوق بشر" در واقع از امپریالیست های متجاوز و اشغالگر امریکائی و متحدین شان میخواست که جنایتکاران جهادی افغانستانی را همانند جنایتکارانی چون رئیس جمهور سابق صربستان از قدرت بر اندازد و قدرت بیشتری به او و رفقاییش در رژیم دست نشاندۀ عطا نماید. این خواست در واقع خواستی برای خوشخدمتی بیشتر و ادعای نوکری وفادارانه تر به بارگاه امپریالیست ها است، خواستی که در عین تسلیم طلبانه بودن خود توهم آمیز نیز هست و این توهم را دامن می زند که متجاوزین و اشغالگران امریکائی و متحدین شان تصفیه جنگ سالاران جهادی از مراجع قدرت دولت دست نشاندۀ را بطور کل در دستور کار شان دارند.

حرکت "ملالی جويا" در لویه جرگه قانون اساسی مورد حمایت وسیع قرار گرفت. اما این حمایت وسیع، حمایت توده های رزمندۀ ضد اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ نبود، بلکه درست بر عکس آن، حمایت امپریالیست های متجاوز و اشغالگر، حمایت بروکرات ها و تکنوکرات های جناح کرزی در رژیم دست نشاندۀ، حمایت منسوبین باند رهبری کنندۀ "جويا" و هم‌رنگان شان، حمایت اقشار میانی متوهمی که خواهان زدن جنگ سالاران توسط اشغالگران هستند

و حمایت توده های متوهم در کشور های غربی بود. هر گروه مترقی و انقلابی
ایکه از ملالی جويا حمايت کرده باشد، کار نادرستی انجام داده است.

” احساسات ” نشان دادن او در لويه جرگه قانون اساسی برای آرایش این جرگه
ضرور بود. البته بر مبنای این ” احساسات ” نوکران قدیمی و امتحان داده
امپریالیست ها از راس کمیسیون های لويه جرگه قانون اساسی کنار زده نشدند،
اما این ” احساسات ” در حد خود و به اندازه ارزشی که برای امپریالیست ها
داشت، مورد تقدیر و نوازش قرار گرفت. رادیو ها، تلویزیون ها و مطبوعات
امپریالیستی وسیعا این ” احساسات ” را تقدیر کردند و ” زن قهرمان ” با اعطای
نشان و مدال از سوی امپریالیست ها مورد نوازش قرار گرفت.

بر عکس تصویر غلطی که کتاب ارائه می نماید، توده های وسیع از همان روز
اول و بلا فاصله پس از ” تهور ” نشان دادن ” ملالی جويا ”، او را به عنوان ” آدم امریکا
و کرزی ” مشخص ساختند ولی نمونه سازی مبارزاتی ” کتاب ” از ” ملالی جويا ”
تا آنجا پیش می رود که حرکت او و حرکت های مشابه آنرا منشا و مولد
صفبندی های اجتماعی و بیداری مبارزاتی توده ها قرار می دهد، به اندازه
زحمات چندین ساله و قربانی های وسیع سازمان های سیاسی مردمی عامل
محبوبیت توده ئی قلمداد می نماید، مثال برجسته حرکت خلاف جریان تلقی
می کند و در نهایت ” آب حیات ” و عامل ” حیات جاویدان ” اعلام می نماید.

با انتخاب ” ملالی جويا ” به عنوان قهرمان و چهره مبارزاتی نمونه است که
کتاب ” به مفاک پارلمان تاريزم می افتد و صریحا و بی هیچ شرم و آزر می بیان
می دارد: ” ... باید تشکل سرتاسری را بمثابه بدیل سومی در جامعه بنیاد

نهاد و هم خود و هم مردم را از سرگردانی، بی برنامه‌گی و قحط شخصیت رهانید. آن بدیل بحیث یک نیروی منسجم با برنامه می تواند در تمام عرصه های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگانش در پارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آنچه نادرست و خلاف منافع مردم است موضعگیری روشن بکنند و طرح های سالم خود را بگوش مردم برسانند. (صفحه ۲۱۳ کتاب)

و همچنان: "... در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه ها و غیره نیز میتوان نماینده فرستاد، اما با برنامه ی روشن و موضع انتقادی از همه نا بسامانی ها و افشای زد و بند ها و خورد و برد ها و سیاست های ضد مردمی حکام وقت." (صفحه ۲۲۵ کتاب)

مغالطه نویسی در مورد جنگ خلق و م ل م ها

طبیعی است که "کتاب" با برگزیدن راه "آسان" پارلمانتاریزم در سیاست، از "ماهی های سرخ" خوشش نیاید و چنین ماهی هائی را یکسره "ماهی های مرده" بداند. گفته های کتاب درینمورد واقعا جالب و افشا کننده مواضع سیاسی حقیقی نویسنده یا نویسندگان کتاب است:

"بخش دیگری هم با زدن اشاره ی چپ فقط نق نق میکنند و بر خوب و بد خط بطلان میکشند، آنچه در این قماش دیده نمی شود عمل سازنده و موثر است. عده ی ازمین نیروها که در متن جنگ آزادیبخش ضد شوروی سیاسی شده اند و از نهاد های مختلف تفنگی بدست آورده بودند، تجربه ی مبارزاتی

شان در همان جنگ و تفنگ بدوشی خلاصه می شود. یا به یک خاطره ی پیروزمند نبرد مسلحانه شان دلبسته اند و آنرا اصولی ترین شیوه و تفکر در مبارزه می‌شناسند، یا اینکه الگوها و ایده آل‌های رزمنده ی از نهادهای انقلابی در دوران مبارزه مسلحانه شان را بر گزیدند و از آنها پیامبران نا مرسل ساخته اند. هر شیوه و روش دیگر مبارزاتی را به همان محک می زنند و چون با آن هم‌نوائی نداشت مهر بطلان را بر آن می‌کوبند. این "چپ‌روان بیمار کودک" هرگز بخود زحمت نمی‌دهند که شرایط و اوضاع مختلف را به مطالعه بگیرند و متناسب با شرایط شیوه‌ها و تاکتیک‌های مبارزاتی و تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند. لذا در لاک خود می‌پوسند و هجوگویان بیماری از آب در می‌آیند که فقط کنج عزلت و یکی دو همنشین همانند ارضای شان می‌کند. (صفحات ۱۶۲ و ۱۶۳ کتاب) "در مورد اینکه آیا چپی‌ها با چنین تحلیل و تشخیصی هم اکنون شعار جنگ آزادیبخش را مطرح می‌کنند؟ چپی‌ها می‌گویند که جنگ عالی‌ترین شکل مبارزه ی سیاسی و آخرین راه حل جبری مسائل است. زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند می‌کند که مطمئن شود اولاً راه دیگری نیست و دوماً اکثریت مردم آنرا می‌پذیرند و از آن حمایت می‌کنند. هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ویرانی‌های زیادی را امپریالیست‌ها و فوندامنتالیست‌ها در جنگ‌های ویرانگر شان بر کشور ما تحمیل کرده‌اند، طرح شعار جنگ مسلحانه بمثابه یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه‌ای است که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت میدهند. از نظر چپ جنگ توده‌ای به عنوان یک استراتژی نظامی مطرح است. آنهم اگر ایجاب کند و نه اینکه هم اکنون آنرا بکار گیرد." (صفحه ۲۲۲ کتاب)

گفته می شود که عده ای از چپی ها با هرگونه کار دموکراتیک مخالفت می کنند و آنرا همسوئی با ارتجاع و امپریالیزم میخوانند. ولی عده ی دیگر چپی ها برخورد فوق را برخوردی خشک و مجرد میدانند و استدلال می کنند که گروه فوق در متن جنگ مسلحانه سیاسی شده اند و تجربه ی شان فقط در مخفی بودن و جنگ مسلحانه علیه دشمن خلاصه می شود لذا چیزی غیر از آنرا نمی پذیرند. در حالیکه هرگز مقدور نیست یک گروه مبارز از آغاز پیدایش تا رسیدن به حاکمیت فقط جنگ مسلحانه بکند. تاریخ مبارزات جهان مالا مال و سرشار است از اشکال مبارزات اتحادیوی کارگری، دهقانی، دانشجویی، صنفی و هکذا فرکسیون های مبارز پارلمانی و بسیاری از انقلابیون جهان در موسسات و نهاد های خصوصی و یا دولتی کار میکردند، کارگر بودند، محصل بودند، مامور پائین رتبه بودند، اساتید دانشگاه ها، معلمین مکاتب بودند، وکیل و قاضی و روسای ادارات بودند و هستند. این چه تفکری است که یا جنگ مسلحانه و یا هیچ، یا مبارزه حرفه ای و یا هیچ؟ این تفکر انحرافی است و نمی تواند با منافع مردم سازگار باشد و از واقعیت زندگی به دور است. " (صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷ کتاب) به نظر نمی رسد که مغالطه کاری های "کتاب" در مطالب نقل شده فوق ناشی از بی اطلاعی و کمبود معلومات باشد. نویسندگان نویسندگان کتاب بطور عمدی و قصدی در بیان و توضیح مطالب مغالطه کاری میکنند تا گویا پایه های استدلالات شان را محکم تر نمایند.

۱- استراتژی مبارزه مسلحانه و جنگ توده ئی طولانی و شعار "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" طرح و شعاری نیستند که از زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی بوجود آمده باشند. این طرح و شعار به همراه

سائر طرح ها و شعار های پایه ئی جنبش کمونیستی (مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) افغانستان، منجمله تحریم پارلمانتاریزم، از همان روز اول پیدایش این جنبش ها در دهه چهل شمسی و بمثابه اصول پایه ئی آنها مطرح گردیده اند. این مسئله آنچنان روشن و واضح است که هر فرد افغانستانی ای که اطلاعات اندکی نیز از مسایل سیاسی افغانستان داشته باشد می داند که مائوئیست ها و شعله ئی ها از همان روز های اول فعالیت های مبارزاتی شان پارلمانتاریزم و استراتژی مبارزه مسالمت آمیز را رد می کردند و طرفدار "جنگ توده ئی طولانی" بودند و شعار "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" ورد زبان شان بود. به همین جهت اولین کسانی که طرفداران "جنگ توده ئی طولانی" و تحریم کنندگان پارلمانتاریزم در افغانستان را مبتلا به "بیماری کودکانه چپروی" خواندند، نویسنده یا نویسندگان کتاب مورد بحث نیستند، بلکه رویزیونیست های خلقی و پرچمی در دهه چهل بودند.

بنا بر این مسئله این نیست که طرفداران فعلی مبارزه مسلحانه و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، بطور مشخص اعضا و هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بخاطری که طبق ادعای نویسندگان کتاب، تجارب سیاسی شان صرفا به دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی خلاصه می شود، طرفدار مقاومت مسلحانه و جنگ علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده هستند. مسئله این است که نویسنده یا نویسندگان "کتاب" با استراتژی جنگ خلق (جنگ توده ئی طولانی) و تحریم پارلمانتاریزم که دو پایه از پایه های ایدئولوژیک - سیاسی

بنیادی جنبش کمونیستی (مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) در افغانستان را تشکیل می دهد، بیگانه شده اند و به زبان رویونیست های خلقی و پرچمی حرف می زنند. سوء استفاده از کتاب " بیماری کودکانه چپروی در کمونیزم"، اثر لنین، توسط رویونیست ها و اپورتونیست ها از سابقه طولانی در جنبش کمونیستی بین المللی برخوردار است. نویسندگان " کتاب" تازه به این " هوشیاری سیاسی" دست یافته اند. مبارک شان باشد! ولی لازم نیست مغالطه کاری کنند و صرفا طرفداران فعلی جنگ خلق در افغانستان را " کودکان بیمار چپرو" بخوانند، بلکه همانطوری که بینش شان در اساس حکم می کند، باید کل جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را از همان روز اول پیدایش آنها مشمول این " لطف" و " مهربانی" بسازند! اما چنین نمی کنند، زیرا که بیگانگی شان با طرح ها و شعار های بنیادی جنبش ما افشا و رسوا می شود و این به نفع شان نیست. بنابراین کسانی را بنام سیاسی شده های دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی اختراع می کنند و آنها را " کودکان بیمار چپرو" میخوانند!

۲ - پذیرش استراتژی جنگ خلق (جنگ توده ئی طولانی) به معنی نفی اشکال غیر جنگی مبارزه بطور مطلق نیست، بلکه به معنی این است که جنگ خلق محور کل مبارزات است و تمامی اشکال دیگر مبارزاتی باید در خدمت آن باشد. به این معنی که تا زمانیکه این جنگ برپا نگردیده اشکال غیر جنگی مبارزات در خدمت تدارک برای برپائی آن و پس از آنکه برپا گردید، در خدمت پیشبرد آن قرار داشته باشد. به نظر نمی رسد که نویسندگان کتاب"، برنامه و

اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" را ندیده و نخوانده باشند. این اسناد ماه هاقبل از انتشار" کتاب"، در وب سایت حزب و همچنان بصورت چاپی انتشار یافته و قبل از آن نیز مسوده های این اسناد منتشر گردیده اند. در صفحه (۹۵) برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد" مقاومت ملی مردمی و انقلابی" به صراحت بیان گردیده است: "مقاومت ملی مردمی و انقلابی باید یک مبارزه همه جانبه و دارای اشکال گوناگون باشد. از آنجائیکه کشور تحت اشغال نیروهای نظامی امپریالیست های امریکائی و متحدین شان قرار دارد، شکل مسلحانه این مقاومت عمده است و سایر اشکال این مبارزه تابع آن است.

به عبارت دیگر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، شکل عمده این مقاومت است و اشکال مبارزاتی غیرجنگی، علیرغم اینکه غیرقابل انصراف اند، نقش تابع فرعی دارند به تاسی از همین حکم برنامه است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با قرار داشتن در مرحله تدارک برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان، تمامی اشکال مبارزاتی (نظامی و غیر نظامی) را با قرار دادن در خدمت اجرا و پیشبرد وظیفه عمده به پیش می برد. به عبارت دیگر حکم برنامه مذکور صرفاً یک موضعگیری تئوریک نیست بلکه نمود های روشن و مشخص عملی مبارزاتی دارد. منسوبین حزب و همچنان مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در طول چند سالی که این پروسه دوام کرد، نمونه های عملی روشنی از مبارزات سیاسی ملی - دموکراتیک داشته و دارند. به نظر نمی رسد که نویسندگان" کتاب" از این

فعالیت های مبارزاتی بی اطلاع و بیخبر باشند. آنها در اینمورد بصورت عمدی مغالطه کاری میکنند تا طرفداران جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، و بصورت مشخص حزب کمونیست (مائوئیست)، را نظامیگرا های غیر سیاسی وانمود ساخته و تسلیم طلبی های شان را رنگ و لعاب سیاسی بدهند.

۳- " آنچه در این قماش دیده نمی شود عمل سازنده و موثر است " این تعریفی است که نویسندگان کتاب بقول خود شان از مبتلایان به " بیماری کودکانه چپروی " به عمل می آورند تا خود شان را پراتیسن های اهل عمل مبارزاتی و " چپروان " را تند گوینان حراف و بی عمل وانمود سازند.

جریان عمل مبارزاتی و بطور مشخص جریان عمل مبارزاتی بعد از تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان، اشغال این کشور و شکلهی رژیم دست نشاندۀ توسط اشغالگران، یک " محک تجربی " واضح و روشن است. این " محک " بخوبی نشان می دهد که چه کسانی در شرایط اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت رژیم دست نشاندۀ و پوشالی عمل سازندۀ و موثر در جهت تامین استقلال کشور و تامین حاکمیت ملی مردمان کشور و در جهت بر آورده شدن منافع اساسی توده ها در مسیر انقلاب انجام می دهند و چه کسانی راه بی آبرویی و تسلیم طلبی در قبال امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشاندۀ را در پیش گرفته و هر قدر در این مسیر بی حیثیت تر و رسوا تر می شوند، باز هم تلاش به عمل آورند که سازش کاری ها و تسلیم طلبی های شان را توجیه نمایند.

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها بلا فاصله پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا و روشن شدن قصد امپریالیست های امریکائی برای لشکر کشی و تجاوز به افغانستان، ضرورت عاجل تامین وحدت میان شان را بر مبنای خط درست و اصولی م ل م در یک حزب کمونیست واحد درک کردند و "پروسه وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان" را براه انداختند. آنها در جریان پیشرفت تقریبا دو و نیم ساله این پروسه توانستند به برنامه و اساسنامه حزبی واحد دست یافته و با تدویر "کنگره وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان" و تصویب برنامه و اساسنامه حزبی واحد در این کنگره، وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی میان مشمولین "پروسه وحدت..." را تامین نمایند. اینک مدت بیشتر از یکسال است که حزب برای تحکیم وحدت بدست آمده و گسترش صفوف خود مبارزه می نماید.

حزب به مبارزاتش در هر دو سطح کمونیستی و ملی - دموکراتیک با اصولیت و شجاعت ادامه می دهد و درفش مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را در مسیر تدارک برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بلند نگه داشته و از طریق نشرات، تبلیغات شفاهی، فعالیت های توده ئی و ملی - دموکراتیک در اشکال گوناگون و در داخل و خارج کشور، این مبارزه را پیش برده است. ما بصورت مشخص علیه تمامی مراحل شکلهی رژیم دست نشانده توسط امپریالیست های اشغالگر موضعگیری نموده ایم. ما نه تنها جلسه بن را به مثابه گردهمایی خائنین ملی و لویه جرگه اضطراری را بمثابه حرکتی از سوی امپریالیست های اشغالگر برای شکلهی بیشتر رژیم دست نشانده افشا نمودیم، بلکه لویه جرگه قانون اساسی و انتخابات ریاست

جمهوری رژیم دست نشانده را رسماً تحریم نمودیم و در حد توان برای تحقق عملی این تحریم از لحاظ تبلیغاتی و عملی تلاش کردیم. اینک حزب ما در مورد انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده نیز اعلام تحریم کرده و برای براه انداختن یک حرکت سیاسی متحدانه درین راستا تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی، ملی و دموکرات را به یک اتحاد عمل مبارزاتی فرا خوانده است. اینها تماماً از نظر نویسندگان "کتاب" نشاندهنده عدم موجودیت سازندگی و کار موثر در نزد مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها است. اما ببینیم "سازندگی" و "موثریت کاری" نویسندگان "کتاب" و رفقای شان از چه قرار بوده است؟

افراد و دسته های زیادی از رفقای نویسندگان "کتاب" در داخل و خارج کشور، از همان روز اول تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و شکلدهی رژیم دست نشانده توسط آنان، به اشکال و صور گوناگون با این پیرویه هم‌نوا و هماهنگ گردیده و بطور صریح و آشکار در مسیر سازشکاری و تسلیم طلبی قرار گرفتند. این راه تسلیم طلبانه و سازشکارانه سال ها قبل که گویا هنوز سازمان مربوطه و "جبهه" مرتبط به آن رمقی داشت، توسط رهبری تسلیم طلب و البته تحت نام موضعگیری "جبهه" فرمولبندی شد و در یک سند تسلیم طلبانه بطور آشکار و صریح از ضرورت حضور قوای صلح ملل متحد و ضرورت تأمین دموکراسی در افغانستان از این طریق دفاع به عمل آمد. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها در همان زمان بیان داشتند که این مشی تسلیم طلبانه نه تنها در ضدیّت با م ل م قرار دارد، بلکه با خط برنامه‌ی سازمان مربوطه نیز متناقض است. آنها در همان زمان انتشار سند

حاوی این مشی تسلیم طلبانه را نه تنها ادامه تسلیم طلبی های قبلی در سازمان مذکور بلکه نشانه ای از انحلال رسمی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن اعلام کردند.

افراد و دسته های متذکره از کانال های گوناگون و به صورت اشکال مختلف در همجواری و هماهنگی با تجاوز و اشغال و رژیم دست نشانده قرار گرفته و علنا به دفاع نظری و عملی از این سازشکاری و تسلیم طلبی شان پرداختند. نزد ظاهر خانی ها شتافتند، جلسه بن را تأیید کردند، با لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه قانون اساسی همجواری کردند، به ساز انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده رقصیدند و برای شرکت در نهاد های مربوط به رژیم دست نشانده "مساعی جمیله" به خرج داده و در تحکیم و تقویت این نهاد ها عملاً سهم گرفتند. کسانی که امروز کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." می نویسند، اگر نگوئیم مدت ها در همراهی و همگامی کامل با این سازشکاری ها و تسلیم طلبی ها باقی ماندند، لا اقل می توانیم بگوئیم که نظاره گر بی احساس و تأیید گر عملی حرکت های مذکور گردیدند. حالا پس از آنکه آب از سر شان گذشته و از یکجانب چیز چندانانی از "تخت پر خون" امپریالیزم و ارتجاع بدست شان نیفتاده و از جانب دیگر دارو دسته ای هم برای شان باقی نمانده است، کتاب می نویسند و علیه تجاوز امریکا به افغانستان کتاب می نویسند و برین مبنا پیشنهاد تشکیل کمیسیون مشترک برای تأمین وحدت جنبش چپ را بمیان می کشند ولی این پیشنهاد را مبتنی بر نمونه سازی مبارزاتی "ملالی جويا" می سازند و با مغالطه کاری آشکار علیه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها و بطور مشخص حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان برای تشکیل "فراکسیون پارلمانی چپ" در درون پارلمان آینده رژیم دست نشانده فراخوان می دهند. این فراخوان در واقع فراخوان وحدت میان رویونیست های تسلیم طلب باند رهبری کننده ملالی جویا و امثال شان، افراد و دسته های متشتت و پراکنده سازمان قبلی نویسندگان کتاب و سائر افراد و دسته های همقماش شان است. از هم اکنون واضح و روشن است که این فراخوان بی نتیجه و ناکام است و به هیچ جایی نمی تواند برسد. بر مبنای این فراخوان نه وحدتی بوجود می آید و نه هم فراکسیون پارلمانی "رزمنده" ای. اگر هم چیزی بوجود بیاید یک جمع تسلیم طلب و سازشکار بزرگ تری خواهد بود که به امید دریافت پاره استخوان های بیشتری از خوان یغمای امپریالیزم و ارتجاع، برای تحکیم و تقویت رژیم دست نشانده و آرایش به اصطلاح دموکراتیک تجاوز و اشغالگری امپریالیستی باز هم دعای خیر خواهد کرد. این است مفهوم "سازندگی" و "موثریت کاری" نویسندگان "کتاب" که مبارک خود شان باد!

۴- "این چپروان بیمار کودک هرگز بخود زحمت نمی دهند که شرایط و اوضاع مختلف را به مطالعه بگیرند و متناسب با شرایط، شیوه ها و تاکتیک های مبارزاتی و تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند. لذا در لاک خود می پوسند و هجوگویان بیماری از آب در می آیند که فقط کنج عزلت و یکی دو همنشین همانند ارضای شان می کند." در مورد شرایط و اوضاع کنونی و اینکه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها وبطور مشخص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان آنرا چگونه می بیند و نویسندگان "کتاب" چگونه، جداگانه مکث خواهیم کرد. در اینجا می بینیم که این "سیاستمداران پخته و

هوشیار" چگونه بر مبنای تحلیلی که از شرایط و اوضاع جاری دارند، در لاک خود نمی پوسند و بالندگی و پیشروی دارند؟ چگونه هجوگویان بیمار نیستند و "مثبت نگران سالم" اند و چگونه عزلت نشین و دلخوش به یکی دو همنشین همانند نیستند بلکه در سطح وسیع و میدان فراخ فعالیت دارند؟ از جانب دیگر می بینیم که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها در چه حالت و وضعیتی قرار دارند؟ کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." به مسئولیت فردی "آئیز" منتشر شده است. قبلا نیز یکی دو بار موضعگیری هائی به مسئولیت فرد دیگری بنام "موسوی" انتشار یافته بود. خصوصیت دیگر این موضعگیری ها این است که از خارجه یعنی از اروپا و کانادا به عمل آمده اند.

چرا موضعگیری ها بنام افراد صورت می گیرد؟ زیرا که اولاً دیگر سازمانی وجود ندارد تا مسئولیت این موضعگیری ها را بگیرد. ثانياً کسانی که این موضعگیری ها را تنظیم میکنند و انتشار می دهند نمی خواهند یا نمی توانند که حتی یک هسته کوچک چند نفره نیز به دور این موضعگیری ها گرد آورند. از جانب دیگر همین موضعگیری های فردی هم از اروپا و کانادا صورت می گیرد، زیرا که در داخل افغانستان و یا حتی در پاکستان و ایران یک فرد از بقایای سازمان مربوطه نیز باقی نمانده است که با این موضعگیری ها موافقت یا لا اقل همنوائی داشته باشد. در واقع تمامی آنها "مسیر مبارزاتی شجاعانه" ملالی جويا را در پیش گرفته اند، حزب و شاید هم احزاب راجستر شده و رسمی دارند، خواب وکالت و وزارت را در سر می پروراند و هم اکنون نیز کسانی از آنها به موقعیت های خوبی در رژیم دست نشانده رسیده اند این پوسیدگی عیان و روشن است و بر علاوه گسترده است. با ارائه موضعگیری

های فردی از خارجه و ظاهر سازی های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، آنها پس از تاخیر چند ساله، نمی توان این پوسیدگی را پنهان کرد، بخصوص که تلاشی برای پنهان کردن آن نیز صورت نگیرد و حتی به ان مباحثات به عمل آید البته هر پوسیدگی ای خیل مگسان را بسوی خود جلب می نماید. ولی اگر کسی و یا کسانی بدون هیچگونه خجالتی خیل مگسان را لشکر جرار رزم آور بداند، فقط می تواند پوسیدگی فکری خود را به نمایش بگذارد.

در لاک خود فرو رفتن و پوسیدن یک جنبه بین المللی نیز دارد. نویسندگان "کتاب" و سائر همقمایشان آنها، با انترناسیونالیزم پرولتری بصورت عام و تام بیگانه اند. آنها پس از سال ها تجربه و امتحان نظری و عملی منفی، هنوز هم به بینش و سیاست "انزوا طلبی ملی" تحت عنوان: "مشى مستقل ملی" چسپیده اند و حاضر نیستند ازان بگزرنند اما در شرایط و اوضاع کنونی جهانی و کشوری، اینچنین بینش و سیاستی اصلا زمینه تطبیقی و پراتیکی ندارد و هر نیرو و حرکت سیاسی جبرا باید متحدین بین المللی خود را داشته باشد. ازینجا است که انزوا طلبان ملی مدعى مشى مستقل ملی نیز عملا نمی توانند فارغ و بی نیاز از این روابط باقى بمانند. ولی چون به انترناسیونالیزم پرولتری و ارتباط با جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش های آزادیبخش خلق ها بی باور اند، راه در یوزگی به بارگاه خاقان های نوین چین را در پیش می گیرند و یا به بقایای پوسیده "انترناسیونال دو" می چسپند و در مجمع امپریالیستی و ارتجاعی "سوسیالیست های جهان" بصورت ناظر راه می یابند. تازه تمام این "افتخارات" را هم در تلاش برای گریز از تسلیم طلبی های ملی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده شان بدست می آورند اما

این "افتخارات" حتی در همان زمان حیات "رهبر" نیز دوام نیاورد، زیرا که هم "خاقان های نوین" و هم "مجمع جهانی سوسیالیست ها" رفقا و دوستان اصلی شان را داشتند و این "مهمانان" تازه وارد را پس زدند. اما به نظر می رسد که بقایای رهبری، پس از "رهبر" نیز از مسیر تعیین شده توسط وی دست بردار نیستند و همچنان به "تلاش های مذبحخانه" شان در این مسیر ادامه می دهند.

به همین جهت است که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" حاکمیت ارتجاعی کنونی چین را با ایما و اشاره، انقلابی و مردمی می داند و از کارنامه مزدوران شان در افغانستان الگو برداری می کند. اما همین ها پیوند انترناسیونالیستی حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های افغانستان با حزب انقلابی پرولتری در امریکا (حزب کمونیست انقلابی امریکا) در چوکات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را "بردگی فکری از باب اواکیان" قلمداد می کنند تا گویا نشان دهند که درضدیت علیه امریکا "استوار" اند و مشی شان "مشی مستقل ملی" است! از جانب دیگر مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) را داشته اند و حالا حزب کمونیست واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) را دارند و موضعگیری ها و فعالیت های روشن کمونیستی و ملی - دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شان را. آنها بازی های انتخاباتی امپریالیستی و ارتجاعی را قاطعانه رد و تحریم کرده و میکنند، حزب راجستر شده نزد اشغالگران و رژیم دست نشانده ندارند و طبعاً از "شجاعت سیاسی" ملالی جويا و "فعالیت های وسیع" او و امثالش نیز برخوردار نیستند.

آنها به انترناسیونالیزم پرولتری وفا دارند و به امر وحدت میان مبارزات پرولتری سوسیالیستی در کشور های امپریالیستی و مبارزات آزادیبخش در کشور های تحت سلطه امپریالیزم قاطعانه تعهد دارند آنها مبارزات شان در افغانستان را به عنوان بخش تفکیک ناپذیری از انقلاب جهانی پرولتری پیش می برند.

حزب آن ها به عضویت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی افتخار می کند و سربلند است که یکجا با سایر اعضای این جنبش در مبارزات بخاطر تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی سهیم و دخیل است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به پیوند استوار میان مقاومت ملی مردمی و انقلابی تلاش های تدارکی کنونی برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده و مبارزات خلق امریکا (پرولتاریا و متحدین آن) عمیقاً باورمند است و شگوفائی این مبارزات در امریکا را یکی از شروط لازمی پیروزی علیه اشغالگران در افغانستان می داند. با توجه به تمامی این مطالب، پیوند استوار با حزب کمونیست انقلابی امریکا در نزد حزب ما از پایه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نیرومندی برخوردار است و ما به آن مباهات می نمائیم. ما لاکی برای خود در سطح وجود فردی و یکی دو همنشین همانند چه که حتی در سطح افغانستان نیز نداریم. باور ها، امید ها و شادی های ما و همچنان غم های ما جهانی و افغانستانی و افغانستانی و جهانی اند. وقتی رفقای ما در نیپال، در هند، در ترکیه، در پیرو، در امریکا، در ایران و در جاهای دیگر پیش می روند، همانگونه نیرو می گیریم که پیشروی رفقای مان را در افغانستان شاهد باشیم. وقتی به آنها ضربه ای

وارد می آید، همانگونه غمین و اندوهگین می شویم که در افغانستان ضربه خورده باشیم. وقتی رفقای ما در ترکیه به خاک می افتند و ما اشک غم می ریزیم و تعهد می بندیم که این غم را به نیروی انتقام بدل کنیم، دیگر لاکی باقی نمی ماند، نه تنها برای پوشیدن، بلکه حتی برای دفاع غیر فعال از خود نیز. وقتی از زبان یک رفیق غیرنیپالی می شنویم که فعالیت های حکومت انقلابی در نیپال را به عنوان "فعالیت های حکومت ما" بیان می کند، از شادی در خود نمی گنجیم و فراتر از خود فردی و حتی حزبی و حتی افغانستانی مان قرار می گیریم. ما نمی توانیم یعنی توان آنرا نداریم که در لاک خود فرو رویم چه رسد به آنکه در درون آن بیوسیم. صلاى نبردى که امروز در نیپال، هند، ترکیه، پیرو و جاهای دیگر بلند است، باید دیر یا زود در افغانستان نیز طنین انداز شود و نمی تواند که چنین نشود.

۵- به جملات ذیل از متن "کتاب" یکبار دیگر توجه کنیم:

"جنگ عالی ترین شکل مبارزه سیاسی و آخرین راه حل جبری مسائل است. زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند می کند که مطمئن شود اولاً راه دیگری نیست و دوماً اکثریت مردم آنرا می پذیرند و از آن حمایت می کنند." جنگ مسلحانه بمثابة یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه ای است که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت می دهند. و دلیل آورده می شود که: "جنگ همه را خسته کرده و ویرانی های زیادی را امپریالیست ها و فوندامنتالیست ها در جنگهای ویرانگرشان بر کشورما تحمیل کرده اند." جنگ توده ای به عنوان یک استراتژی نظامی مطرح است آنهم اگر ایجاب کند و نه اینکه هم

اکنون آنرا بکار گیرد." این گفته ها را با بیانات مائوتسه دون در مورد جنگ مقایسه می کنیم:

"وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت به وسیله نیرو های مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشور های دیگر، صادق است." مسائل جنگ و استراتژی، (صفحه ۳۲۵ جلد دوم انتخابات مائوتسه دون به زبان فارسی) چرا مائوتسه دون جنگ انقلابی را وظیفه مبارزاتی مرکزی و یک اصل جهانشمول میداند؟ به توضیحات خود وی در اینمورد توجه کنیم: "طبق تئوری مارکسیستی در باره دولت ارتش در ترکیب قدرت دولت جزء عمده است. کسی که بخواهد قدرت دولت را بدست آورد و آنرا نگه دارد، باید ارتشی مقتدر داشته باشد. بعضی ها ما را به عنوان هواداران تئوری "قدرت مطلق جنگ" بباد تمسخر می گیرند. بلی، راست است، ما طرفدار تئوری قدرت مطلق جنگ انقلابی هستیم. این نه اینکه بد نیست، بلکه بسیار خوب است، این مارکسیستی است ... تجربه مبارزه انقلابی در عصر امپریالیزم بما می آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط به زور تفنگ است که می توانند بر طبقات بورژوازی و ملاکین پیروز گردد. در این مفهوم می توان گفت که تغییر جهان ممکن نیست مگر به وسیله تفنگ."

"ما هوادار بر انداختن جنگیم، ما جنگ نمی خواهیم، ولی جنگ را فقط به وسیله جنگ می توان بر انداخت. برای اینکه دیگر تفنگی در میان نباشد، حتما باید تفنگ بدست گرفت." (مسایل جنگ و استراتژی - جلد دوم انتخابات) برای بر انداختن جنگ فقط یک راه موجود است: به وسیله جنگ با جنگ

مقابله کردن، به وسیله جنگ انقلابی با جنگ ضد انقلابی مقابله کردن، به وسیله جنگ انقلابی ملی با جنگ ضد انقلابی ملی مقابله کردن، به وسیله جنگ طبقاتی انقلابی با جنگ طبقاتی ضد انقلابی مقابله کردن... (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین) "انقلابات و جنگ های انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب ناپذیر اند بدون وجود آنها نه میتوان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و نه میتوان طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون ساخت و در نتیجه کسب قدرت سیاسی از طرف خلق نیز غیر ممکن می گردد." هر کمونیست باید این حقیقت را بخوبی درک کند که: "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرن می آید." (در باره تضاد - جلد اول انتخابات)

این گفته های مائوتسه دون در واقع تفسیر آخرین جمله مانیفیست کمونیست است که با صراحت بیان می نماید: "کمونیست ها عار دارند که مقاصد و نظریات شان را پنهان دارند آنها آشکارا اعلام می نمایند که فقط از طریق توسل به قهر، از طریق سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، نیل به هدف های شان میسر است." به روشنی معلوم است که برای نویسندگان "کتاب" نه توسل به قهر و سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، یگانه راه نیل به هدف ها است، نه جنگ انقلابی و وظیفه مرکزی و نه هم یک اصل جهانشمول مبارزاتی. دلیل آن واضح است: برای نویسندگان "کتاب" سرنگونی نظام اجتماعی موجود و در یک کلام انقلاب اصلا مطرح نیست. آنها کاملا راه ریفورمیسم و دمسازی با نظام اجتماعی موجود را در پیش گرفته اند. گرچه در یک جای "کتاب" از دموکراسی نوین در چین در برابر دموکراسی تیپ کهن در هند به نحوی دفاع به عمل آمده است، اما "کتاب" انقلاب دموکراتیک نوین

در افغانستان و انقلاب در سائر کشور های تحت سلطه و همچنان انقلاب در کشور های امپریالیستی را اساسا مد نظر قرار نمی دهد برنامه " مبارزاتی " کتاب در شرایط مشخص کنونی افغانستان، که کشور تحت اشغال قوت های نظامی اشغالگر امپریالیست های امریکائی و متحدین شان قرار دارد، حتی مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ نیست، چه رسد به اینکه این برنامه شکل عمده این مقاومت (جنگ مقاومت) را مشخص نماید و آنرا شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان بداند

تحلیل غلط و تسلیم طلبانه از شرایط کنونی کشور

همانطوریکه دیدیم کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... "، طرح شعار جنگ مسلحانه بمثابه یک تاکتیک روز را نه تنها نادرست می داند، بلکه طرح بسیار احمقانه ای محسوب می کند که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت می دهند. ازینقرار " کتاب " یک عضو لویه جرگه قانون اساسی رژیم دست نشاندۀ را قهرمان مبارزاتی چپ به شمار می آورد و حزب کمونیست (مائوئیست) را دشمن چپ و آنهم دشمن بسیار احمق! قبلا گفتیم که این ارزیابی مبتنی بر نفی جنگ انقلابی بمثابه وظیفه مرکزی و اصل جهانشمول است، اما ظاهرا کتاب آنرا به تحلیل مشخص از شرایط کنونی افغانستان و بطور خاص به دو موضوع ذیل متکی میسازد:

۱- همه از جنگ خسته شده اند.

۲- بر خلاف زمان تجاوز شوروی به افغانستان، که سرکوبگری مطلق بود، فعلا دموکراسی و آزادی بیان و آزادی احزاب تا حدی وجود دارد که بتوان فعالیت های مبارزاتی غیر جنگی را آزادانه پیش برد. فرض کنیم اوضاع و شرایط کنونی افغانستان واقعا همانگونه است که " کتاب " می گوید اما نیروئی که از لحاظ خط ایدئولوژیک - سیاسی باور مند به سرنگونی نظام حاکم و انقلاب باشد و تحقق آنرا فقط از راه توسل به قهر و جبر ممکن و میسر بداند، از چنین شرایطی به نفی کامل مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی نمی رسد، بلکه صرفا راه تدارک برای برپائی و پیشبرد آن را طولانی میداند. در چنین شرایطی نیروی انقلابی با حوصله مندی راه دراز مدت تبلیغ و ترویج و سازماندهی برای جنگ انقلابی در میان پیشروان و توده های انقلابی را در پیش می گیرد تا در موقعیت مساعد برای برپائی جنگ انقلابی، برای پاسخدهی مناسب به الزامات مبارزاتی، آمادگی های لازمه موجود باشد. در غیر آن اوضاع و شرایط مساعد فرا خواهد رسید اما پیشروان و توده ها برای پاسخدهی به شرایط آمادگی نخواهند داشت. آنها ناگزیر خواهند بود برای دستیابی به آمادگی های مبارزاتی لازمه از صفر شروع کنند و در نتیجه قویا احتمال دارد که شرایط مساعد را از دست بدهند.

اما نویسندگان " کتاب " با چنین تحلیلی از شرایط به این نتیجه می رسند که باید موضوع جنگ انقلابی را فعلا بصورت مطلقا کنار گذاشت و حتی شعار انرا هم مطرح نکرد. حتی بالا تر از این، طرح شعار جنگ انقلابی را در شرایط کنونی، طرح بسیار احمقانه و طرح دشمنان چپ معرفی می کنند.

باز هم فرض کنیم این نتیجه گیری از شرایط موجود نیز درست باشد آیا الزاما با چنین نتیجه گیری ای از شرایط باید راه پارلمانتاریزم و شرکت در انتخابات سرکار دست نشانده را در پیش گرفت. یک نیروی سیاسی و حتی یک شخص بی باور به راه مقاومت جنگی و یا غیر آماده به رهروی در چنین راهی، میتواند علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده به مقاومت غیر جنگی بپردازد، یعنی می تواند راه عدم همکاری با اشغالگران و رژیم دست نشانده، راه عدم شرکت در بازی های سیاسی آنها و راه مخالفت سیاسی با آنها را در پیش بگیرد.

در متن یک مقاومت ملی وسیع علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، چنین مقاومتی نیز نقش معینی می تواند بازی نماید، ولی البته نمی تواند نقش محوری داشته باشد. چنین نقشی را فقط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می تواند بازی نماید اما نویسندگان "کتاب" چنین راهی را نیز برای مقاومت در پیش نمی گیرند. در واقع آنها میخواهند جای معینی در "تخت پر خون" اشغالگران و رژیم دست نشانده داشته باشند و در عین حال مخالف خوانی هائی نیز بنمایند و همین را به نفع شان می بینند. یقینا اشغالگران و رژیم دست نشانده این مخالف خوانی ها را تحمل می کنند زیرا این مخالف خوانی ها "آرائش دموکراتیک" برای بازی های سیاسی شان فراهم می نماید و آنها به این "آرائش" نیاز دارند. اما واقعیت بسیار ملموس و روشن این است که تحلیل "کتاب" از شرایط و اوضاع کنونی افغانستان، یک تحلیل بسیار غلط و تسلیم طلبانه است.

الف: شدیداً نا درست است که گفته شود "همه از جنگ خسته شده اند".

در قدم اول، امپریالیست های اشغالگر امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده از جنگ خسته نشده اند. قوت های اشغالگر امپریالیستی نه تنها از تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور خسته نشده اند، بلکه نیت و قصد شان را برای جنگیدن در افغانستان تا نابودی "تروریزم" مداوما و بصورت صریح و روشن اعلام می نمایند. امپریالیست ها نه تنها از لحاظ سیاسی و اداری بلکه از لحاظ نظامی نیز به شکلهی بیشتر رژیم دست نشانده ادامه می دهند و نیروهای مسلح برای رژیم بوجود می آورند. تنها امپریالیست های امریکائی تا حال دو میلیارد دالر برای اردو و پولیس رژیم اختصاص داده اند. این اردو و پولیس پوشالی که به اصطلاح اردوی ملی و پولیس ملی خوانده می شود و تعداد نیروهای شان فعلا بصورت تقریبی به پنجاه هزار نفر رسیده است، قوت های اشغالگر را تقریبا در تمامی جنگ ها همراهی می کند و تجهیزات و تعلیمات و نفرات شان پیوسته افزایش می یابد (ولو با سرعت کم). بخشی از طالبان که به جنگ ادامه می دهند و همچنان متحدین القاعده ئی شان در افغانستان نیز از جنگ خسته نیستند و می توان گفت که در مقایسه با پارسال، در سال جاری فعالیت های نظامی و جنگی شان افزایش یافته است.

بخشی از توده های مردم نیز از جنگ خسته نیستند. در واقع از میان همین بخش از توده ها است که رژیم پوشالی از یکجانب و طالبان و القاعده از جانب دیگر سرباز گیری می نمایند.

از جانب دیگر حزب کمونیست (مائوئیست) نیز از جنگ خسته نیست. اینکه اعضا و هواداران "چپگرای کودک خوی" این حزب (بقول "کتاب")، فعلا فعالیت های جنگی ندارند، ناشی از عدم آمادگی عملی شان است. ولی نه تنها برای

تدارک جنگ از لحاظ عملی کوشش دارند بلکه به تبلیغ در میان مردم نیز در اینمورد می پردازند. بهر حال در افغانستان وضعیت جنگی بر قرار است. حدت و شدت این وضعیت کمتر نگردیده بلکه نسبت به پارسال افزایش نیز حاصل کرده است. قرار احصائیه ای که اشغالگران امریکائی خود ارائه کرده اند، مجموع تلفات آنها در طول سال ۲۰۰۴ کمتر از پنجاه نفر بود، در حالیکه صرفاً در شش ماه اول سال جاری (سال ۲۰۰۵) شصت نفر تلفات داشته اند.

اما علیرغم این وضعیت، در این شکی نیست که بخش نسبتاً بزرگی از توده های مردم از جنگ خسته به نظر می رسند. اما باید دید که علت این خستگی چیست و آنها از چه چیزی خسته اند؟

آنها از جنگ های بی فرجام و بد فرجام بیست و چند سال گذشته خسته اند. آنها بیشتر از یک دهه علیه قوت های متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیست ها و قوت های پوشالی رژیم دست نشانده شان جنگیدند و در این جنگ چند میلیون قربانی دادند. اما این جنگ اگر چه منجر به خروج قوای اشغالگر از کشور گردید، اما جای آن را خانه جنگی های ارتجاعی ویران کننده مرتجعین اسلامی گرفت و قربانی های بیشتری را بر توده ها تحمیل نمود. این جنگ های ارتجاعی به نوبه خود به جنگ میان جهادی ها و طالبان یعنی به چیزی بد تر از خود منجر شد. در نتیجه قربانی های توده ها بیشتر و ویرانی های کشور وسیع تر گردید به این ترتیب گر چه قوای متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیستی ناچار به خروج از افغانستان گردید، اما خانه جنگی های ذات البینی جهادی ها و بدنبال آن خانه جنگی طالبان و جهادی ها، مقدمه ورود

قوای اشغالگر امپریالیستی امریکا و متحدینش به کشور گردید و افغانستان یکبار دیگر به مستعمره تحت اشغال مبدل شد.

بطور خلاصه باید گفت که بخش نسبتاً بزرگ توده ها از جنگ های تحت رهبری مرتجعین خسته اند و به نظر نمی رسد که حاضر باشند تحت رهبری آنها حتی با قوای اشغالگر بجنگند. اما اگر الترناتیف جنگ انقلابی در مقابل آنها گذاشته شود (از طریق تبلیغ و ترویج) و مهم تر از آن چنین جنگی در عمل به آنها نشان داده شود، توده ها از آن استقبال خواهند کرد و جای خستگی امروزی شان را روحیه جنگی مقاومت جویانه و جانبازانه خواهد گرفت. بخشی از توده ها که در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی تحت رهبری شخصیت ها و گروپ های شعله ئی جنگیده بودند، از آن جنگ ها خاطرات خوش و فراموش نشدنی دارند و تا هم اکنون خوشبینی های شان را نسبت به "شعله ئی ها" حفظ کرده اند. چنانچه میدانیم این جنگ ها در مجموع تحت خطوط ایدئولوژیک - سیاسی انحرافی و نا سالم پیش برده شدند. حال فکر کنیم اگر بر مبنای خط ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اصولی و روشن، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در میان توده ها تبلیغ گردد و م ل م ها یکجا با توده های پیشرو چنین جنگی را آغاز کنند، ولو اینکه در ابتدا بصورت نسبتاً ضعیف و با دامنه کم، یقیناً توده های وسیع را دیر یا زود بسوی خود جلب خواهد کرد و عرصه بر اشغالگران و رژیم دست نشانده تنگ خواهد شد.

خستگی توده ها از جنگ و به عبارت دیگر ضعف روحیه جنگی در آنها یک عامل دیگر نیز دارد و آن تبلیغات وسیع و زهر آگین امپریالیست های اشغالگر و خائنین ملی علیه جنگ بصورت عام است. این تبلیغات بخشی از جنگ روانی اشغالگران و دست نشاندهان شان علیه توده های افغانستانی است تا روحیه جنگی و مقاومت جویانه در آن ها بیشتر و بیشتر تضعیف گردد. آنها در حالیکه قوت های اشغالگر مجهز و آماده به جنگ شان را در افغانستان دارند و هر حرکت مقاومت جویانه مخالف شان را به ددمنشانه ترین صورت پاسخ می دهند، دم از صلح و مسالمت در افغانستان می زنند. آنها در حالیکه برای رژیم پوشالی دست نشانده شان میلیارد ها دالر هزینه می کنند تا به اصطلاح اردوی ملی و پولیس ملی خود را بسازد، برنامه خلع سلاح براه می اندازند تا از یکطرف قوت های نظامی مزدوران شان را از حالت پراگندگی بیرون نموده و منسجم و سازمان یافته نمایند و از جانب دیگر توده های افغانستانی را خلع سلاح کنند تا امکان مقاومت و ایستادگی درمقابل شان را بیشتر ازپیش تضعیف نمایند. صلح طلبی و برنامه خلع سلاح توطئه گرانه امپریالیست های اشغالگر و خائنین ملی باید افشا و رسوا گردد. همنوائی با این توطئه یک تسلیم طلبی آشکار و یک خدمتگذاری بی پرده به اشغالگران است. در جایی از کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " از برنامه خلع سلاح حمایت به عمل آمده است. نویسندگان " کتاب " باید از این تسلیم طلبی آشکار خجالت بکشند، البته اگر خجالتی برای کشیدن داشته باشند که از قرار معلوم ندارند.

ب) فرض کنیم واقعا فضای بازی برای فعالیت های مبارزاتی "چپ" وجود داشته باشد. ولی مهم این است که از چنین " فضای بازی" چگونه باید استفاده نمود؟

بهبتر است به یک نمونه تاریخی توجه کنیم. در دوره دموکراسی قلابی ظاهر شاهی، فضای سیاسی افغانستان نسبت به سابق تا حد معینی " باز تر" شد. در چنین حالتی، جریان دموکراتیک نوین، تحت رهبری سازمان جوانان مترقی، به فعالیت وسیع توده ئی در میان روشنفکران، کارگران و سائر اقشار محروم جامعه پرداخت، به افشاگری بی مهابا در مورد سیاست های ارتجاع، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم دست زد و پارلمان ارتجاع را تحریم نمود. اما رویونیست های " خلقی" و " پرچمی" و سائر همقماشان شان راه پارلمان ارتجاع و تشکیل "فراکسیون پارلمانی مبارز" به سیاق خود شان را در پیش گرفتند. از همان زمان تحریم پارلمانتاریزم به یک وجه مشخصه " شعله ئی ها" و راه پارلمانی به یک وجه مشخصه رویونیست های وطنفروش " خلقی" و " پرچمی" مبدل گردید.

گرچه چهره نام آوری از " شعله ئی ها" مثل شهید مجید کلکانی این قاعده را بهم زد و باری کاندیدای ورود به پارلمان ظاهر شاهی گردید، اما چون دولت به او اجازه ورود به پارلمان را نمی داد، در انتخابات ناکام شد. او خود بعد ها از این اقدامش انتقاد به عمل آورد و آنرا یک حرکت سیاسی غیر اصولی خواند.

توجه به این نکته ضروری است که در دوره دموکراسی قلابی ظاهر شاهی، افغانستان تحت اشغال قوت های مهاجم امپریالیستی قرار نداشت، بلکه حالت

نیمه مستعمراتی داشت. طبعاً در چنین حالتی رژیم حاکم بر کشور نیز یک رژیم وابسته به امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها بود و نه رژیمی که مستقیماً دست نشاندۀ قوت های اشغالگر امپریالیستی و یا سوسیال امپریالیستی باشد. اما علیرغم این حالت، "شعله ئی ها" راه تحریم پارلمان را در پیش گرفتند.

حالا در یک شرایط متفاوت با دوره دموکراسی قلبی ظاهر شاهی، یعنی شرایطی که کشور تحت اشغال قوت های مهاجم امپریالیستی قرار دارد و یک رژیم دست نشاندۀ که مستقیماً توسط اشغالگران بمیان آمده و پروراندۀ می شود در کشور به اصطلاح حکومت میکند، عده ئی بنام "چپ" هوای تشکیل "فراکسیون پارلمانی مبارز" را در سر می پروراندند. آنها ادعا دارند که انتخاب این راه نشاندۀ "بلوغ سیاسی" شان است و کسانی که انرا قبول ندارند، هنوز "کودکان سیاسی" هستند. جالب این است که از مقایسه میان دو دوره اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی و امپریالیست های امریکائی، نه جنبه اساساً مشترک این دو دوره بلکه جنبه ظاهری و تشریفاتی آنها را مدنظر قرار می دهند و از به اصطلاح فضای باز سیاسی کنونی سر از پا نشناخته و مشتاقانه استقبال می کنند. درین میان دوره مبارزات دهه چهل جریان دموکراتیک نوین را کاملاً به فراموشی می سپارند. نادرست است که حرکت غیر اصولی "سپاهی جریان" که مورد انتقاد بعدی آن "سپاهی" شهید نیز بود، به مثابه الگوی مبارزاتی آن دوره قلمداد گردد. "شعله ئی ها" پارلمان دوره شاهی نیمه مستعمراتی ظاهر خان را تحریم کردند و اینک پارلمان دوره "بابا" ئی مستعمراتی و تشریفاتی اش را باید با قاطعیت بیشتری تحریم کنند. کسانی

که این کار را نمی کنند و حتی خواب و کالت در سر می پرورانند، سزاوار بر خورداري از افتخارات مبارزاتی جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) نیستند. این افتخارات به کسانی تعلق دارد که میراث های مبارزاتی جنبش را حفظ کرده و برای تکامل بیشتر آنها مبارزه می کنند.

اما واقعیت ملموس و روشن این است که دموکراسی بازی های امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده، قلابی تر از دموکراسی بازی های ظاهر شاهی در دهه چهل است. آن "دموکراسی" در خدمت تحکیم حالت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی در کشور قرار داشت، این "دموکراسی" در خدمت تحکیم حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی. امنیت انتخابات آن "دموکراسی" را پولیس شاهی افغانستان می گرفت، امنیت انتخابات این "دموکراسی" را قوای اشغالگر امریکائی و ناتو و رژیم دست نشانده. گردانندگان افغانستانی آن "دموکراسی" یک دربار شاهی ارتجاعی و سلطنت طلبان معمولی بود، گردانندگان افغانستانی این "دموکراسی" حتی مطابق به معیار های امپریالیستی و ارتجاعی معمول در جهان، جنایتکاران جنگی هستند پول مخارج دولتی انتخابات آن "دموکراسی" از بودجه شاهی پرداخت میشد که در واقع مالیات گرفته شده از مردم بود، پول مخارج انتخابات این "دموکراسی" را تماما امپریالیست های اشغالگر می پردازند و از همه مهم تر اینکه مداخلات امپریالیست ها برای رویکار آوردن و حفظ آن "دموکراسی" غیر مستقیم و به اصطلاح پوشیده بود، مداخلات آنها برای رویکار آوردن و حفظ این "دموکراسی" مستقیم و بی پرده و کاملاً رسوا است.

در یک کلام، دموکراسی بازی های کنونی امپریالیست های اشغالگر امریکائی و متحدین آنها و رژیم دست نشانده شان در خدمت تحکیم حالت مستعمراتی کشور و در خدمت شکلهی و تحکیم رژیم دست نشانده قرار دارد. مبارزه علیه این دموکراسی بازی های قلابی بخش مهمی از مبارزه علیه اشغالگران و دست نشاندهگان شان است. البته ممکن است از خلال این دموکراسی بازی های قلابی تا حد معین و مشخصی (درمقایسه با دوره اشغال سوسیال امپریالیست ها) فرصت هائی برای پیشبرد مبارزات علنی برای "چپ" مساعد گردد. اما لازم است که این مبارزات به شیوه "شعله ئی" پیش برده شوند و نه به شیوه "پرچمی ها" و "خلقی ها"، یعنی در میان توده ها و نه در کرسی های پارلمان. علاوه لازم است که محدودیت ذاتی این عرصه های مبارزات علنی نیز قویا مدنظر قرار بگیرد و هیچگاه به عنوان میدان اصلی مبارزات در نظر گرفته نشود.

ایدئولوژی و طرحات غیر کمونیستی "کتاب"

۱. "کتاب" در سراسر متنش صرفا از نیروهای چپ یا ملی - دموکرات صحبت می نماید و آرمان آنها را دموکراتیک، ترقیخواهانه و استقلال طلبانه میداند و در توضیح این آرمان ها، از آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی صحبت می کند. ازینقرار برای "کتاب" صحبت در مورد کمونیست ها و نیروهای کمونیستی و آرمان سوسیالیزم و کمونیزم اصلا مطرح نیست. البته جسته گریخته از موضوعاتی مثل اینکه شکست شوروی شکست سوسیالیزم نبوده

است، صحبت به عمل می آید، اما در مجموع خط و زبان " کتاب " به اصطلاح ملی - دموکراتیک است.

این خط و زبان که همان خط و زبان " سامائی " است، سراسر کتاب را در بر می گیرد و هیچ بخشی از متن آن بیرون از این چوکات قرار ندارد. بر مبنای این خط و زبان، مسائل مطروحه برای جنبش " چپ " به مسائل ملی - دموکراتیک تقلیل داده می شود و مسائل سوسیالیستی و کمونیستی از برنامه جنبش " چپ " حذف می گردد. در نتیجه، برنامه انقلاب دموکراتیک نوین، برنامه جنبش " چپ " اعلام نمی گردد و به همان شعار های آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بسنده می گردد. طبیعی است که جنگ خلق بمثابه راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق نیز اصلا نمی توانند مطرح باشند. پائین آورده شدن مسائل مبارزاتی تا این سطح فقط میتواند به نفی کامل راه انقلاب و درغلطیدن به مفاک ریفور میزم و تسلیم طلبی منجر گردد.

۲ . مواضع " کتاب " در مورد جنبش کمونیستی بین المللی و بطور مشخص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مبارزات انقلابی اعضای این جنبش، مبتنی بر انزوا طلبی ملی تحت نام " مشی مستقل ملی " است. این انزوا طلبی ملی تا آن حدی عمیق است که پیوند و همبستگی انترناسیونالیستی به کنار، حتی پیوند و همبستگی میان مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کشور های مختلف جهان به عنوان یک موضوع قابل مکث مبارزاتی مطرح نمی شود. وقتی بیگانگی و حتی عناد و خصومت با انترناسیونالیزم پرولتری اینقدر عمیق باشد،

یقیناً چیزی که باقی می ماند فقط می تواند ناسیونالیزم بورژوائی و خرده بورژوائی باشد، آنهم از نوع کمپرادوری آن.

۳. " نیروهای ملی و دموکرات باید دریافته باشند که با این بی برنامه‌گی، پراگندگی تشکیلاتی و نبود یک خط رهنمود کاری فقط می توانند وقت تلف کنند و در نتیجه گفتگوهای بی ثمر به تشنج اعصاب مواجه شوند و در نهایت هم تصور کنند که از آنها کاری ساخته نیست، بهتر است یا گوشه انزوا اختیار کنند و یا اینکه دنباله رو یکی از دو نیروی حاکم شوند. این فرآیندی است فاجعه بار که اگر از آن پیشگیری نشود هم اکنون شکل میگیرد." (صفحه ۲۱۱ و ۲۱۲ کتاب) این توصیف در واقع توصیف وضعیت و حالت نویسندگان کتاب و هم‌قماشان شان است. این توصیف نشان می دهد که اینها گفت وگوهای بی ثمر زیادی داشته اند و به هیچ جایی نرسیده اند، آنچنانکه به تشنج اعصاب مبتلا شده و در نهایت به این نتیجه رسیده اند که کاری از آنها ساخته نیست. حالا نویسندگان " کتاب " بخاطر رفع این حالت زحمت کشیده و کتاب شان را نوشته اند تا از تسلیم شدن نیروهای شان به امپریالیزم و فنودالیزم جلو گیری کنند، در حالی که این تسلیمی از قبل صورت گرفته و خیلی هم پیش رفته است.

برعکس این حالت که نتیجه پشت کردن به انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و آرمان غائی کمونیزم است، مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها به بی برنامه‌گی، پراگندگی تشکیلاتی و نبود خط رهنمود کاری مبتلا نیستند. آنها برنامه مدون و اساسنامه مدون حزبی شان را دارند، حزب

کمونیست واحد شان را دارند و اساسات خط رهنمود کاری شان را نیز مدون کرده اند البته روشن است که این دستاورد ها می تواند بیشتر و بیشتر تعمیق و تکامل داده شوند. در واقع برنامه و اساسنامه حزبی واحد، حزب کمونیست واحد و خط رهنمود کاری حزب پایه های محکمی اند که با تکیه بر آنها میتوان بطرف تکامل مبارزاتی بیشتر حرکت نمود.

۴. "کتاب"، در مورد معیار های وحدت میان نیروهای چپ یا ملی - دموکراتیک و راه تامین این وحدت، آنچنان کلی گوئی های بی محتوی ای به عمل می آورد که انسان به فهم و درک سیاسی نویسندگان آن "آفرین" می گوید.

الف) معیار های سیاسی - ایدئولوژیک وحدت: "همه نیروهای دموکرات خود را آزادیخواه، دموکرات و پایبند عدالت اجتماعی می خوانند پس چرا دور همین محور نتوان تشکلات کوچک نا توان را بخاطر کار آئی بیشتر و بسود ملک و ملت ویران و در بدر بسیج کرد و یک تشکل بدر بخور از آن ساخت ... " (صفحه ۲۱۲ کتاب)

پس مسائل ایدئولوژیک - سیاسی پایه ئی که باید معیار وحدت قرار بگیرند عبارت اند از "آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی".

ب) شخصیت های محوری که "باید با تکیه بر اصل شایسته سالاری به دور شان حلقه زد و از ظرفیت های بالای شان در جهت تحقق آرمان های مردم مظلوم و ستمکش کشور بهره گرفت"، عبارت اند از "چهره های مطلوب، صادق،

وطنپرست، مردم دوست، بادانش و با تدبیر". خصایل بدی را که باید این شخصیت ها نداشته باشند عبارت اند از: " شخصیت نمائی کاذب، شخصیت زدائی ستیزه جویانه و نا حق و گروه گرایی های تنگ نظرانه" (صفحه ۲۱۲ کتاب)

ج) چگونگی تامین وحدت میان نیروهای ملی - دموکراتیک: " ایجاد کمیسیونی از نمایندگان خبره و وحدت طلب کلیه نهاد ها و تشکلات ملی دموکرات غرض تدوین یک برنامه ی دموکراتیک همه جانبه مبتنی بر منافع اکثریت مردم افغانستان کاری است که همه نیروهای ملی دموکرات باید برای آن دست به عمل شوند. در محور این برنامه و آئین کاری مورد قبول همه، باید تشکل سرتاسری را بمثابه بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود و هم مردم را از سر گردانی، بی برنامه گی و قحط شخصیت رهانید." (صفحه ۲۱۳ کتاب)

در سطور قبلی این نوشته گفتیم که طرح "کتاب" برای تامین وحدت میان نیروهای "چپ" در واقع طرحی برای وحدت میان نویسندگان "کتاب" و افراد و گروپ های همقمماش شان است و بر علاوه یک طرح ناکام و غیرقابل تطبیق است. این طرح، کمونیست ها (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) ها را در بر نمی گیرد و در واقع آنها را جزء نیروهای "چپ" به حساب نمی آورد. طرح "کتاب" اساسا مبتنی است بر وحدت میان ملی - دموکرات ها بر محور یک برنامه دموکراتیک. اما درین سطح نیز آنچنان معیار های ایدئولوژیک - سیاسی گنگ و عام برای وحدت مطرح میکند که حتی کرزی میتواند با آنها

همنوائی نشان دهد؟! به عبارت دیگر اگر وحدتی نیز بر مبنای معیار های " کتاب " بوجود بیاید، یک وحدت کمونیستی نیست (کتاب خود به ان اعتراف دارد)، یک وحدت " چپی " نیست و یک وحدت ملی - دموکراتیک غیر چپی نیز نمی تواند باشد. این وحدت فقط می تواند یک وحدت تسلیم طلبانه طبقاتی و ملی باشد. وظیفه اساسی این وحدت این است که: "... نمایندگانش در پارلمان بروند و بحیث یک اپوزیسیون نیرومند ..."

به این ترتیب نه تنها نویسندگان کتاب در جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها قرار ندارند، بلکه این تسلیم طلبان پارلمانتاریست را دیگرشعله ئی نیز نمی توان به حساب آورد.

ترهای تسلیم طلبانه پارلمانتاریستی

در نقد مختصری که از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " نوشته " آئیژ " در شماره هشتم شعله جاوید به عمل آمد گفته شد که این کتاب بیان کننده نظرات یک شخص نیست، بلکه نظرات یک جناح از بقیة الجیش " ساما "، به عنوان یک سازمان منحل است. ملاحظاتی در مورد هر دو نکته این نتیجه گیری از طرف بعضی از خوانندگان شعله جاوید به عمل آمد؛ یکی اینکه به قدر کافی روشن نیست که کتاب مذکور بیان کننده نظرات یک جناح از سامائی ها باشد و دیگر اینکه کاملاً ثابت نیست که " ساما " دیگر به عنوان یک سازمان وجود نداشته باشد و منحل شده باشد.

در همان نقد مندرج در شماره هشتم شعله جاوید گفته شد که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." توسط یکی از رهبران سابق سازمان منحلۀ مذکور به مثابه بیان کننده نظرات و مواضعش در داخل و خارج پخش گردیده است. لذا به خوبی روشن بود که کتاب مذکور توسط یک شخص منفرد نوشته نشده است، بلکه به جناحی از بقیۀ الجیش "ساما" تعلق دارد. همچنان بخوبی مشخص بود که "ساما" به عنوان یک سازمان سیاسی از چندین سال به اینطرف در مورد مسائل سیاسی هیچگونه موضعگیری ای به عمل نیاورده است، منجمله در مورد تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان، اشغال این کشور و ایجاد و شکلهی یک رژیم دست نشاندۀ. از این جهت این نیز روشن بود که "ساما" به عنوان یک سازمان زنده سیاسی دیگر وجود ندارد و منحل شده است.

خوشبختانه اخیراً نوشته ای به دسترس ما قرار گرفته است که نه تنها هر دو نکته فوق الذکر را صریحاً ثابت می سازد، بلکه مسائل ایدئولوژیک - سیاسی مورد نظر در نقد مطروحه در شماره هشتم شعله جاوید را نیز بیشتر از پیش روشن میسازد. در ابتدای نوشته، این جمله به چشم میخورد: "طرح تزیهای به سیمینار تشکیلات واحد اروپا، به تاریخ ۴ و ۵ دسامبر ۲۰۰۴." و عنوان آن است: "تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما". از قرار معلوم این نوشته ابتدا در سیمینار مذکور بصورت سخنرانی مطرح گردیده و بعد ها بصورت تحریری مدون شده است.

در صفحه نهم متن نوشته گفته می شود: "سامای که مجید و یارانش هم ساختند شاید کس نسازد..." و از هیچ سازمان گذشته و یا برحال دیگری ذکری به عمل نمی آید. سراسر متن نوشته نیز می رساند که این نوشته به "سامائی ها" تعلق دارد. بطور مشخص، پخش این نوشته و کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." از یک کانال صورت گرفته است. در صفحه هفتم نوشته در مورد مسائل دموکراتیک گفته می شود که: "شرح بیشتر این مسائل در کتابی تدوین شده است" و در اخیر آن گفته می شود: "من به زودی یک مقدار مسائل را به دسترس رفقا قرار می دهم که بخوانند." از این قرار کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." ممکن است قبل از سیمینار "سامائی ها" در اروپا تدوین شده باشد، ولی انتشار و پخش آن بعد از صورت گرفته است. در قسمت اخیر صفحه اول نوشته ادعا گردیده است که: "سازمان ما هم بنیاد تحلیل های جامعه را بر این مبنا و اساس پذیرفته و مطرح کرده است و خواستار حل ریشه ئی این تضاد به نفع طبقات محروم بوده و درین راستا بوجود آمده، مبارزه کرده و قربانی های بی شمار داده است، لذا یک سازمان مارکسیستی انقلابی است و اصول اعتقادی اش بر مبنای ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک استوار است." یعنی اینکه "ساما" یک سازمان مارکسیستی انقلابی موجود است.

اما متن نوشته نشان می دهد که این ادعا صحت ندارد. در مورد مارکسیست انقلابی بودن "ساما" در سطور بعدی این نوشته صحبت می کنیم. درینجا می بینیم که آیا واقعا "ساما" به عنوان یک سازمان سیاسی موجودیت دارد یا نه؟ در صفحه هشتم نوشته گفته می شود: "بحث روی این نیست که کار

دموکراتیک نمی کنیم، کار دموکراتیک را متناسب با پرنسپ های خود می کنیم. اساس کار ما را یک تشکیلات مخفی زبده، کوچک ولی سازنده تشکیل می دهد او می تواند با تسمه های ارتباطی اش بسیار گسترده و در همه ابعاد کار کند ...

رفقا چنین کاری را به جمله نا ممکنات نگیرند. با پنجاه نفر مصمم و معتقد و با ده نفر حرفه ای از بین شان تغییر اوضاع تئوریک و اوضاع روانی موجود روشنفکر را (نمی گویم کل توده ها را) تضمین می کنم.

“همچنان در صفحه نهم نوشته آمده است: ” من معتقدم که ما باید در هر دو ساحه کار بکنیم. باید این کار را هدفمند جهت داد، تنظیم کرد و رهبری نمود. این رهبری را به اعتقاد من فقط یک سازمان نخبه ی انقلابی میتواند به عهده بگیرد، و این هم معجزه بکار ندارد. من باور ندارم که فقط به گذشته یک کسی می توانست کار انقلابی و سازنده بکند و تشکیلات بسازد ولی امروز کسی نمی تواند. امروز هم می تواند. منتها ممکن است همان طور که مانند حزب بلشویک لنین را کسی نتوانست بسازد، سامای که مجید و یارانش هم ساختند کسی نسازد، و سازمان دیگری را می سازند، انقلابی امروز تشکیلات متناسب به امروز را باید بسازد و مطمئنا آن را می سازد. ما دیگر نمی توانیم فقط به گذشته چشم داشته باشیم، مگر با مرگ کارل مارکس جهان از تحول و تطورش باز ماند؟“

و سر انجام در صفحه دهم نوشته با صراحت بیان گردیده است: ” سخن کوتاه ما می توانیم تشکیلات متناسب خود را بسازیم و در آن کار کنیم گره کار

این است که یک مشی درست متناسب با اوضاع جامعه ی خود مان تدوین شود، یک گروه مصمم و معتقد در تطبیقش حاضر به عمل شوند ..."

ده نفر حرفه ای نیست که نیست، پنجاه نفر مصمم هم وجود ندارد، مشی درست متناسب با اوضاع جامعه هم تدوین نشده است و یک گروه مصمم و معتقد در تطبیقش که حاضر به عمل شود نیز وجود ندارد. وقتی نه مشی وجود داشته باشد و نه تشکیلات، سازمانی هم نمی تواند وجود داشته باشد.

و اما در مورد این ادعا که "ساما" یک سازمان مارکسیستی انقلابی است: سال ها قبل از امروز، پس از آنکه قیوم "رهبر" در پشاور مورد سوء قصد و ترور قرار گرفت، رادیوی بی بی سی با پخش این خبر، "ساما" را یک سازمان کمونیستی و قیوم "رهبر" را یکی از رهبران کمونیست افغانستان خواند. نویسندگان یا گوینده مضمون مورد بحث فعلی (تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما) بمثابة سخنگوی "ساما" فوراً احساس مسئولیت نموده و در جریان یک تماس تیلیفونی با بی بی سی، هر دو گفته رادیوی مذکور را رد نمود. او در آن صحبت تیلیفونی به رادیوی بی بی سی اعلام نمود که: "ساما" یک سازمان کمونیستی نیست بلکه یک سازمان ملی و دموکرات ضد شوروی است؛ همچنان قیوم "رهبر" نه کمونیست بلکه یکی از رهبران روحانی مقاومت ضد شوروی است، خانواده او مرتبه پیری و مرشدی دارد و این خانواده در منطقه شمالی تعداد زیادی مرید و پیرو دارد. او به این ترتیب به صورت ضمنی حتی مجید را یکی از مرشدان روحانی و مرشد طریقت خواند. در همان وقت نیز بصورت درونی در "ساما" ادعا می گردید که این سازمان یک سازمان مارکسیستی است.

ادعای امروزی در مورد مارکسیست بودن "ساما" نیز یک ادعای درونی است که در یک سیمینار مطرح شده است. هر چند نوشته "تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما" که این ادعا در آن مطرح گردیده است، درونی باقی نمانده و توسط خود نویسنده و یا گوینده و یا سائر دست اندرکاران سیمینار مذکور اینطرف و آنطرف پخش گردیده و حتی بدست ما رسیده است، اما بازهم "چال بازی های سامائی" در آن رعایت گردیده است. به این معنی که این نوشته بطور روشن هویت سازمانی مشخص ندارد. سال ها قبل از امروز، رویونیست های حاکم بر چین به قیوم "رهبر" توصیه کرده بودند که "باید رنگ خاکستری ساما را حفظ نماید". ازقرار معلوم هنوز هم این توصیه جدا رعایت می گردد و از بر آمد کمونیستی (سرخ) احتراز می گردد. واما ببینیم که ادعای مارکسیست انقلابی بودن "ساما" بر چه پایه ای استوار است. بررسی دلایلی که این ادعا بر پایه آنها مطرح گردیده خود به روشنی نشان می دهد که ادعا کننده به عنوان یکی از رهبران اصلی گذشته "ساما" و رهبر فعلی وزنده بقیة الجیش سازمان مذکور، در مورد ابتدائی ترین مسائل مارکسیزم یعنی سه جزء مارکسیزم بی معرفت تشریف دارد. پس چگونه می تواند سازمان تحت رهبری اینگونه اشخاص یک سازمان مارکسیستی انقلابی محسوب گردد. تازه با تمام این فقر علمی خود را عقل کل می پندارد و دیگران را مبتلا به کمبود فهم و تجربه می داند.

در ابتدای نوشته گفته می شود که مارکس ماتریالیزم تاریخی را مبنا و اساس تحلیل و بررسی جامعه شناسی و تاریخ نگاری قرارداد. بعد دراین مورد توضیحاتی ارائه می گردد و برین مبنا ادعا می گردد که چون اصول اعتقادی

ساما" بر مبنای ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیک استوار است، لذا یک سازمان مارکسیستی انقلابی است.

فرض کنیم اصول اعتقادی "ساما" واقعا بر مبنای ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیک استوار باشد. آیا صرف بر این مبنای می توان گفت که این سازمان یک سازمان مارکسیستی انقلابی است؟ نه، زیرا که مارکسیزم به عنوان یک ایدئولوژی فرا گیر صرفا یک فلسفه نیست، بلکه یک مکتب اقتصادی و یک مسلک سیاسی نیز هست. آموزش در مورد سه منبع و سه جزء مارکسیزم یکی از دروس ابتدائی و اولیه مارکسیزم است که در جنبش ما معمولا نوشته "سه منبع و سه جزء مارکسیزم" نوشته لنین اولین متن آموزشی در اینمورد بوده و هست. مطابق به متن این اثر، برای مبارزین تازه وارد آموزش داده می شود که: مارکسیزم سه جزء دارد: فلسفه مارکسیستی (ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی)، اقتصاد سیاسی مارکسیستی و تئوری های سیاسی مارکسیستی (سوسیالیزم علمی).

چگونه است که نویسندگان سند مورد بحث صرفا اصول اعتقادی مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی را نشانه مارکسیست بودن انقلابی می شمارد؟ مگر وی اثر لنین را نخوانده و به دیگران آموزش نداده است؟ شاید هم بار بار خوانده باشد و بار بار هم به دیگران آموزش داده باشد؛ اما مفهوم آن را درک نکرده است. چهل سال است که این شخص خود را مارکسیست می پندارد. او در طول این چهل سال "تجارب" فراوان اندوخته و سطح فهم خود را ارتقا داده است!! وای بر حال "شاگردان" این استاد!! ولی واقعیت این

است که اصول اعتقادی "ساما" مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی نبود و نیست. سازمانی که اصول اعتقادی اش مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک م ماتریالیزم تاریخی باشد، تشکیل جمهوری اسلامی را هدف سیاسی اش اعلام نمی نماید و "ساما" اعلام کرد؛ نه تنها در سطح "جبهه متحد ملی، بلکه در سطح خود" ساما" و در سندی بنام "اعلام مواضع ساما" که گویا درفش بیرونی آن محسوب می گردید سازمانی که اصول اعتقادی اش مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی باشد، ارگان مرکزی اش با "بسم الله الرحمن الرحيم" منقش و مزین نمی شود و در ارگان مرکزی "ساما" (ندای آزادی) چنین شد؛ نه تنها در زمان رهبری "تازه اندیشان" و دوره اول نشراتی اش، بلکه در زمان رهبری "رهبر" و در دوره دوم نشراتی اش نیز. حتی هم اکنون بقیة الجیش این سازمان در فعالیت ها و حزب سازی های به اصطلاح دموکراتیک شان فراموش نمی کنند که برنامه هائی با بسم الله و تائید کننده جمهوری اسلامی افغانستان بیرون کنند.

حتی در همین نوشته مورد بحث فعلی می بینیم که از ماتریالیزم تاریخی حرف زده می شود و در مورد آن توضیحاتی داده می شود، ولی از ماتریالیزم دیالکتیک صرفا تذکری به عمل می آید. در حالیکه فلسفه مارکسیزم ماتریالیزم دیالکتیک است و ماتریالیزم تاریخی بکار بستن اصول ماتریالیزم دیالکتیک در مورد تاریخ جامعه بشری و تکامل آن محسوب می شود. درینجا یک رابطه میان عام و خاص وجود دارد. ماتریالیزم دیالکتیک اساس عام اعتقادی فلسفی مارکسیزم است و ماتریالیزم تاریخی وجه خاص تطبیق این اساس عام در مورد خاص جامعه بشری. وقتی از اصول اعتقادی فلسفی یک

سازمان مارکسیستی صحبت به عمل می آید، در قدم اول ماتریالیزم دیالکتیک مطرح می شود و بعد ماتریالیزم تاریخی. اگر آن اساس مطرح نشود، طرح این وجه خاص نیز استوار نیست.

مثلا بنیانگزاران اولیه سازمان مجاهدین خلق ایران به قول خود شان تحلیل مارکسیستی از تاریخ را می پذیرفتند ولی ماتریالیزم دیالکتیک را قبول نداشتند. به این ترتیب در واقع تحلیل مارکسیستی آنها از تاریخ نیز در نهایت به ایدیالیزم آلوده می گردید در همان زمانی که بر آمد اسلامی در ابتدای تشکیل "ساما" به صورت یک برنامه اسلامی مطرح گردید، جناح اسلامی، سازمان مجاهدین خلق ایران را یک سازمان مارکسیستی می پنداشت. این جناح آن وقت استدلال می کرد که چون تحلیل و تجزیه سازمان مجاهدین خلق ایران مبتنی بر ماتریالیزم تاریخی است، این سازمان یک سازمان مارکسیستی است. نویسنده یا گوینده "تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما" در آن وقت به همین جناح تعلق داشت. از قرار معلوم، ایشان پس از گذشت حدود دو ونیم دهه، تقریبا در همانجا قرار دارند و هنوز هم تشریح اصول اعتقادی مارکسیزم را از ماتریالیزم تاریخی می آغازند و در مورد ماتریالیزم دیالکتیک کم لطفی دارند.

بحث "نوشته" در مورد تضاد اساسی جامعه نیز یک بحث ناقص است. در صفحه اول "نوشته" گفته می شود که: "از نظر مارکس مالکان عمده ی وسایل تولید از یکطرف و مولدان سلب مالکیت شده از طرف دیگر، دو قطب اساسی جامعه و تضاد شان تضاد اساسی جامعه است.

“ما تا حال به چنین گفته ای از مارکس بر نخورده ایم. ضرورت آن بود که منبع و ماخذ این گفته مارکس نقل می شد.

به عنوان یک حکم کلی در مورد جامعه بشری باید صریحا گفته شود که دو قطب اساسی جامعه یکی نیروهای مولده است و دیگری مناسبات تولیدی و این حکم هم در مورد جوامع طبقاتی صادق است و هم در مورد جوامع غیر طبقاتی یعنی جامعه کمونیستی اولیه و جامعه کمونیستی آینده.

برین مبنا تضاد اساسی هر جامعه ای نیز تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی آن جامعه است. تضاد اساسی یعنی تضاد در اساس جامعه، یعنی تضاد در تولید که شامل نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است. نیروهای مولده یک جامعه عبارت است از نیروی کار و وسایل تولید که شامل ابزار کار و محمول یا موضوع کار است. مناسبات تولیدی عبارت است از مناسبات و روابطی که افراد جامعه در جریان تولید میان شان برقرار می کنند. در جوامع طبقاتی تضاد میان طبقات اصلی استثمارگر و تحت استثمار تبارز مهمی از تضاد اساسی آن جوامع است. در چنین جوامعی مبارزات طبقه تحت استثمار علیه طبقه استثمارگر موتور محرک تکامل این جوامع به مراحل بالاتر می باشد. دلیل این امر آن است که نیروی کار - یا به بیان دقیق تر طبقه دارنده اصلی نیروی کار که همان طبقه تحت استثمار است - عامل دینامیک انسانی با شعور و پویای نیروهای مولده است و ضرورت کل نیروهای مولده برای تغییر و تحول کیفی در مناسبات تولیدی از طریق مبارزات این طبقه به جریان می افتد.

مثلا جامعه سرمایه داری را در نظر بگیریم. نیروهای مولده در این جامعه، نیروهای مولده جمعی است و تولید بصورت جمعی صورت می گیرد. ولی مناسبات تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه داران بر وسائل تولید و محصولات تولید است و همین امر باعث می شود که سرمایه داران در جریان تولید بتوانند نیروی کار کارگران را بخرند و آنان نیز بصورت موقوته تحت کنترل خود و به عبارت دیگر در ملکیت خود در آورند. به این ترتیب تضاد اساسی جامعه سرمایه داری، تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی است. یک تبلور اصلی این تضاد اساسی، تضاد میان سرمایه و کار (سرمایه دار و کارگر) است و تبلور اصلی دیگر آن تضاد میان انارشی و سازماندهی یعنی انارشی در سطح کل جامعه و سازماندهی در مؤسسات جداگانه سرمایه داری که باعث بروز تضاد میان سرمایه داران می گردد. این موضوع در اثر انگلس (انتی دورینگ) به روشنی و بصورت مفصل توضیح و تشریح گردیده است. در عصر امپریالیزم تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم و امپریالیزم به عنوان شکل دیگری از تبلور تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی تبارز می نماید و همچنان تضاد میان سرمایه داران ابعاد جهانی بخود می گیرد.

در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از سه تضاد اصلی یا بزرگ جهانی نام برده می شود: تضاد میان قدرت های امپریالیستی، تضاد میان امپریالیزم و ملل تحت ستم و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشور های امپریالیستی. بیانیه تاکید می کند که این تضاد ها در تضاد اساسی تولید سرمایه داری ریشه دارند. به عبارت دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی یکی از تبارزات اصلی یا بزرگ تضاد اساسی تولید سرمایه داری (تضاد میان تولید جمعی و تملک

خصوصی) است. برای روشن شدن بهترین موضوع، قسمتی از مبحث "سه جزء مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم" در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را در اینجا نقل می‌کنیم. این قسمت در مورد ماتریالیسم تاریخی است. "ماتریالیسم تاریخی عبارت است از بکار بستن ماتریالیسم دیالکتیک در مورد جامعه بشری و تکامل آن. ماتریالیسم تاریخی بالای نقش اساسی دو چیز تکیه می‌نماید:

۱ - تولید و تضاد اساسی آن یعنی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبت تولیدی.

۲ - رابطه متقابل میان تولید و روبنای ایدئولوژیک و سیاسی جامعه.

واقعیت این است که پیدایش زندگی اجتماعی با پروسه تولید اجتماعی توأم بوده و بقایش به آن وابسته است. اما نیروهای مولده فقط میتوانند از طریق ورود انسانها به مناسبات تولیدی معین وجود داشته و تکامل نمایند. تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده آشکارا انتاگونیستی میشود. ضرورت رشد بیشتر نیروهای مولده این الزام را به وجود می‌آورد که باید یک تغییر ریشه‌یی و انقلابی در جامعه رخ داده و مناسبات تولیدی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی کهن گردد. این تغییر ریشه‌یی و انقلابی در جامعه در روبنای ایدئولوژیک و سیاسی براه می‌افتد و حول مبارزه طبقاتی برای قدرت سیاسی متمرکز میشود. در صورتیکه شرایط مادی لازم فراهم نباشد، ایدئولوژی و سیاست نمی‌توانند انقلاب به وجود آورند، اما هم‌اینکه شرایط مادی لازم بوجود آمد، روبنا (ایدئولوژی و سیاست) بصورت

عرصه تعیین کننده نبرد طبقات و نیرو های مختلف سیاسی در می آید و ایجاد تحول کیفی در روبنا به ضرورت عمده تکامل جامعه مبدل میشود." (مبحث سه جزء مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان)

تعریف نظام حاکم فعلی بر افغانستان، که در نوشته بصورت مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال آمده است، نیز یک تعریف غلط است. در زمان جنگ مقاومت ضد جاپان در چین، چنین تعریفی برای نظام حاکم بر چین به عمل می آمد. دلیلش این بود که چین در آن وقت رویهمرفته به دو منطقه مجزا تقسیم شده بود. منطقه تحت تصرف قوای اشغالگر جاپانی و منطقه تحت کنترل خود چینی ها، عمدتا گومیندان. منطقه تحت تصرف قوای اشغالگر جاپانی، حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی داشت، ولی منطقه تحت کنترل گومیندان حالت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی، وقتی رویهمرفته وضعیت چین مجموعا در نظر گرفته می شد، مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی خوانده می شد. در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان، این کشور نیز بصورت مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال تعریف می گردید. دلیلش این بود که قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی هیچگاه نتوانست سراسر افغانستان را اشغال نماید. بخش تحت اشغال قوای شوروی حالت مستعمراتی داشت، در حالیکه بخش تحت اشغال مقاومت از حالت نیمه مستعمراتی بر خوردار بود. در عین حال، مناسبات نیمه فئودالی هم بر بخش تحت کنترل مقاومت حاکم بود و هم بر بخش تحت اشغال قوای شوروی.

اما شرایط فعلی چنین نیست و کل سرزمین کشور تحت اشغال قرار دارد و حاکمیت اشغالگران و دست نشانده‌گان شان سراسری است. در افغانستان فعلی حالت نیمه مستعمراتی وجود ندارد و این کشور، یک کشور مستعمره - نیمه فئودال است. به عبارت دیگر افغانستان کاملاً تحت اشغال قوای متجاوز امپریالیستی قرار دارد. ولی این اشغال کامل، به آن مفهوم نیست که نویسنده سند مورد بحث از آن می‌فهمد.

در صفحه چهارم نوشته گفته میشود: "جامعه شناسان اشغال کامل، موقعیتی را می‌خوانند که اشغالگر بر روان اشغال شونده تسلط بیابد، یعنی اشغال شونده اشغال را بپذیرد و آنرا به نحوی توجیه کند. هم اکنون متأسفانه امپریالیزم ما را با تطبیق پروژه های متعدد استعماری اعم از حاکمیت جهادی و طالب و بعد نیرنگ دموکراسی و باز سازی تا اندازه ی زیادی درین گرداب فرو برده است و بطور کاملاً مشهود میبینیم و میشنویم که بسیاری از مردم و حتی جمعی از روشنفکران ما اشغال کشور و حضور نظامی، سیاسی و اقتصادی امپریالیزم را لازمی و موجه می‌دانند. امپریالیزم نیز از این وضع بهره ی اعظمی می‌گیرد و هم اکنون در عرصه های گوناگون زندگی ما خود را چون اختاپوس پهن کرده است." پس از توضیحاتی در مورد سلطه مستقیم امپریالیست ها بر عرصه های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، نوشته می‌افزاید: "لذا امپریالیزم در تمام زمینه های زیر بنائی و روبنائی جامعه حضور دارد. نیروهای بومی که بمثابة متحد و دست اجرایی امپریالیزم عمل می‌کنند، عبارت اند از: ارتجاع سلطنتی، تکنوکراسی غرب زده و ارتجاع مذهبی - که هریک ازین ها به نسبت های معینی به امپریالیزم تقرب دارند. فقط جناح کوچکی از ارتجاع

مذهبی هم اکنون در تقابل نسبی با امپریالیزم امریکا قرار گرفته است که از نظر تناسب قوا بهیچ صورت عمده و مهم نیست. بخش عمده ارتجاع مذهبی در زد و بند با امپریالیزم است.“

این درست است که ارتجاع سلطنتی، تکنوکراسی غرب زده و بخش عمده ارتجاع مذهبی متحد اشغالگران اند. این نیز درست است که جمعی از روشنفکران، که منظور از آن مطابق به زبان سامائی، چپی ها است، اشغال را پذیرفته اند و آنرا توجیه می کنند. این را نیز فعلا درست فرض می کنیم که بسیاری از مردم نیز حضور نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیزم را لازمی و موجه می دانند. اما در طرف دیگر، بخش غیر عمده ارتجاع مذهبی در تقابل نسبی با اشغالگران قرار دارد، جمعی از روشنفکران با اشغالگران مخالف اند و همچنان فرض می کنیم که از میان مردم فقط کمی از آنها اشغال را نمی پذیرند. حتی در چنین صورتی نیز موقعیتی که اشغالگران بر روان اشغال شوندگان تسلط مطلق داشته باشند وجود ندارد، یعنی تمام اشغال شوندگان اشغال را نپذیرفته اند و آنرا به نحوی توجیه نمی کنند. لا اقل اقلیتی وجود دارد که نظرا و عملا با اشغالگران مخالف اند و اشغال را قبول ندارند.

اما واقعیت این است که بسیاری از مردم با اشغالگران و دست نشاندهان شان موافق نه که مخالف اند. مثلا همین انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده را در نظر بگیریم. چرا تعداد بسیار کمی از مردم در این انتخابات سهم گرفتند؟ به دلیل اینکه بسیاری از مردم با این انتخابات مخالف بودند و این نشانه ای از مخالفت کلی آنها با اشغالگران و رژیم دست نشانده شان است. یقینا مجموع

این مخالفت‌ها تا حال به سطح مخالفت و مقاومت مسلحانه ارتقا نیافته است و برای دست یافتن به این ارتقای مبارزاتی باید به سختی مبارزه کرد، اما واقعا وجود دارد. این مخالفت‌ها است که همه روزه بصورت حرکت‌های توده‌ئی اعتراضی در نقاط مختلف کشور خود را نشان می‌دهد در واقع بر پایه همین مخالفت‌ها است که در شرایط نبود یک مقاومت جنگی ملی مردمی و انقلابی، طالبان آبروباخته و ناکام شده در آزمون عملی قدرت، دوباره موفق می‌گردند از میان مردم سرباز گیری نمایند و فعالیت‌های جنگی‌شان را تشدید بخشند.

ادعای نویسندگان در مورد اینکه دیده و شنیده که بسیاری از مردم با اشغالگران موافق‌اند، در واقع تلاشی برای محق جلوه دادن تسلیم طلبی‌های خود و رفقایش است. شاید عمدی دروغ‌نگوید و واقعا چنین باوری داشته باشد اما وقتی دیدگاه غلط و تسلیم طلبانه باشد و جوی که انسان در آن قرار داشته باشد نیز جو تسلیم طلبانه، انسان غلط می‌بیند و غلط می‌شوند و در نتیجه به برداشت‌های غلط می‌رسد و برداشت‌های غلط گذشته‌اش نیز بیشتر از پیش تقویت می‌گردد. غلطی یا غلطی‌های دیدگاه نویسندگان را در چه چیز هائی می‌توان دید؟

غلطی‌های بسیاری از این دیدگاه را در سطور قبلی این نوشته، نشانی کردیم و اینک به چند مورد دیگر آن اشاره میکنیم:

۱- عدم ایستادگی روی مائوئیسم و حتی اندیشه مائوتسه‌دون: در یکجای نوشته گفته می‌شود که "ساما" یک سازمان انقلابی مارکسیست است و گفته نمی‌شود که "ساما" یک سازمان انقلابی مارکسیست - لنینیست یا

مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه یا مائوئیست است. حتی وقتی نوشته از جنبش بین المللی حرف می زند، جنبش جهانی مارکسیستی - لنینیستی می گوید و نه جنبش جهانی مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه یا مائوئیستی. این اصطلاحات کلمات بی جان نیستند و بکار بردن یا نبردن آنها معانی و مفاهیم خاصی را افاده می نماید. در افغانستان تا حال تشکیلاتی بنام سازمان یا حزب کمونیست (مارکسیست) وجود نداشته است. رویزیونیست های خلقی و پرچمی خود شان را کمونیست (مارکسیست - لنینیست) به حساب می آوردند که نبودند. جنبش مائوئیستی افغانستان بر مبنای دفاع از موضعگیری حزب کمونیست چین یعنی حزب تحت رهبری مائوتسه دون، در مبارزه علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی، بوجود آمد و از همان ابتدا یک جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه بوده است. مائوئیست های افغانستان از همان ابتدا عادت نداشته اند که ایدئولوژی شان را مارکسیزم یا مارکسیزم - لنینیزم بگویند، بلکه همیشه مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون می گفته اند و هم اکنون مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم می گویند. به نظر می رسد که " نویسندگان به عنوان یکی از اعضای سازمان بنیانگذار جنبش مائوئیستی افغانستان (سازمان جوانان مترقی) فراموش کرده است که اگر جنبش ما به ایستادگی روی اندیشه مائوتسه دون نمی پرداخت، نمی توانست و قادر نبود که با رویزیونیسم خلقی ها و پرچمی ها و سوسیال امپریالیسم شوروی مرز بندی نماید و به مبارزه علیه آنها دست بزند. در واقع بسیاری از انحرافات " نوشته "، منجمله تسلیم طلبی آن در همین عدم ایستادگی روی اندیشه مائوتسه دون یا مائوئیزم ریشه دارد.

۲ - دید غلط در مورد مرحله فعلی انقلاب افغانستان: "نوشته" از مرحله فعلی انقلاب افغانستان بصورت انقلاب ملی - دموکراتیک یاد می نماید. یقیناً مرحله فعلی انقلاب افغانستان مرحله ملی - دموکراتیک است. اما کمونیست ها (مائوئیست ها) میخواهند این مرحله، انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین یا بصورت مختصر انقلاب دموکراتیک نوین باشد. انقلاب دموکراتیک نوین در واقع همان انقلاب ملی - دموکراتیک است ولی با مضمون و شکلی که کمونیست ها (مائوئیست ها) از آن می فهمند و می خواهند در عمل پیاده نمایند. انقلاب دموکراتیک نوین آن انقلاب ملی - دموکراتیک است که تحت رهبری طبقه کارگر از طریق حزب پیشاهنگش براه می افتد و به پیروزی می رسد. فقط این انقلاب است و به بیان دیگر فقط اینگونه انقلاب ملی - دموکراتیک است که می تواند زمینه گذار به انقلاب سوسیالیستی را فراهم نماید.

در صفحه پنجم "نوشته" گفته می شود: " بنا بر این تحلیل انقلاب ما کماکان انقلاب ملی - دموکراتیک است که باید طرد تجاوز و کوتاه کردن دست امپریالیسم و فئودالیزم را هدف مقطعی خود قرار دهد، تا با گذار از آن به مرحله ی عالیتر یعنی سوسیالیسم عبور کند. تا اینجا طرح و تحلیل استراتژیک ماست ... "

این موضعگیری، یک موضعگیری غیر کمونیستی (غیر مائوئیستی) است. نه انقلاب ملی - دموکراتیک به خودی خود می تواند زمینه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی فراهم نماید و نه کوتاه کردن دست امپریالیسم و فئودالیزم.

فقط انقلاب دموکراتیک نوین یعنی انقلاب ملی - دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی تحت رهبری طبقه کارگر می تواند زمینه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی فراهم نماید. (برای درک روشن تر و بیشتر این موضوع به مبحث "جهتگیری انقلاب" در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست (افغانستان مراجعه شود.

خلاصه وقتی می بینیم که نویسندگان اساسا کار دموکراتیک را به مفهوم کار دموکراتیک نوین در نظر ندارد و از کار دموکراتیک بصورت مجمل حرف می زند متوجه می شویم که بکار برد اصطلاح انقلاب ملی - دموکراتیک توسط وی صرفا ناکافی نه بلکه انحرافی است. اینکه در سراسر سخنرانی در یک سیمینار متشکل از سامائی ها حتی یکبار از انقلاب دموکراتیک نوین نام برده نمیشود، نشاندهنده این است که گوینده اصلا عادت ندارد این اصطلاح را بکار برد. معنی حقیقی این عدم عادت گوینده این است که او اصلا به دموکراسی نوین نمی اندیشد. او یقینا به عنوان یکی از اعضای سازمان جوانان مترقی بخاطر دارد که وقتی در نشست عمومی دوم سازمان موضعگیری علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی به تصویب رسید و رسمیت یافت، در هر جایی از برنامه سازمان که کلمه دموکراسی آمده بود، صفت نوین را به آن علاوه کردند. بدون این تشخیص، صف جنبش مائوئیستی از صف رویزیونیست های خلقی و پرچمی نمی توانست جدا گردد.

۳ — عدم درک تفاوت کیفی میان فئودالیزم و نیمه فئودالیزم: در صفحه پنجم " نوشته " از تضاد میان خلق افغانستان و فئودالیزم حرف زده می شود، در حالیکه

در اخیر صفحه چهارم آن، افغانستان با تاکید کشوری مستعمره - نیمه مستعمره و نیمه فئودالی خوانده شده است. در مورد فرمولبندی غلط مستعمره - نیمه مستعمره بیشتر صحبت نمی کنیم و به همان گفته های قبلی اکتفا می کنیم. ولی درینجا روی سلطه نیمه فئودالیزم مکث می کنیم. اگر بر افغانستان نیمه فئودالیزم مسلط است، درین صورت فئودالیزم از کجا آمده و بنا به حکم نوشته بخشی از یک جهت تضاد عمده را تشکیل داده است؟ مگر میان فئودالیزم و نیمه فئودالیزم تفاوت وجود ندارد؟ اگر وجود ندارد چرا اساسا اصطلاح نیمه فئودالیزم بمیان آمده است؟

برای روشن ساختن تفاوت کیفی میان فئودالیزم و نیمه فئودالیزم به نقل قسمتی از مبحث "مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان" در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان می پردازیم: "نیمه فیودالیزم با فیودالیزم کهن تفاوت کیفی دارد و در عین حال مشخصات ذاتی مهمی از آنرا حفظ کرده است. فیودالیزم کهن مبتنی بر تولید خود کفای طبیعی بود، یعنی بصورت مستقل و با اتکا به منابع طبیعی موجود در محل به تولید می پرداخت و تولیدات را منحصر در خود محل به مصرف می رساند. در این نوع تولید هم مدار تولید بسته بود و هم مدار مصرف ابزار ساده و ابتدایی بود و در خود محل تولید می گردید و در همانجا مورد استفاده قرار میگرفت. وقتی نطفه های سرمایه داری در درون نظام فیودالی رشد نمود، تولید خود کفای طبیعی پا بپای این رشد، هم از وجه تولیدی مورد ضربت قرار گرفت، هم از وجه طبقاتی و هم از وجه مصرفی. سرانجام این تضاد به مقام انتاگونیزم رسید و فیودالیزم سرنگون گردیده جای خود را به سرمایه داری سپرد. چنین بود جریان رشد و

شگوفایی سرمایه داری از درون نظام فیودالی و سرانجام مسلط شدن بر آن در غرب. اما در کشور های تحت سلطه ، منجمله افغانستان ، تغییرات و تحولات در نظام فیودالی کهن ، نه از طریق رشد سرمایه داری از درون این نظام ، بلکه از طریق ورود سرمایه های امپریالیستی خارجی به این کشور ها ، صورت گرفته است. این تغییرات و تحولات ، تابع منافع و خواست های غارتگرانه سرمایه های امپریالیستی است و نه تابع نیازمندی های رشد اقتصادی این کشور ها. از آنجاییکه منافع غارتگرانه سرمایه های امپریالیستی اقتضا می نماید که این کشور ها بمثابه منابع مهم مواد خام و نیروی کار ارزان و بازار فروش تولیدات عمدتاً بنجل امپریالیستی همچنان حفظ گردد ، سرمایه های امپریالیستی در پهلوی معرفی عناصری از مناسبات سرمایه داری به این کشور ها ، قویا دارای این گرایش هستند که مناسبات ماقبل سرمایه داری در این کشور ها را تا آنجاییکه منافع شان اقتضا می نماید حفظ و باز تولید نمایند. نیمه فیودالیزم محصول این دو گرایش متضاد سرمایه های امپریالیستی است.

نیمه فیودالیزم به سرمایه های امپریالیستی وابسته است و در خدمت آنها قرار دارد. نیمه فیودالیزم آن شکل تغییر یافته فیودالیزم توسط سرمایه های امپریالیستی است که اساس تولید خود کفایتی طبیعی آن ویران شده ولی اساس استثمار طبقاتی آن یعنی استثمار دهقانان توسط فیودالان و به عبارت دیگر اساس نظام مالکیت و نظام طبقاتی آن رویهمرفته حفظ شده است. نیمه فیودالیزم در افغانستان نیز دارای همین مشخصات عمومی است. “در صفحه دوم” نوشته “در مورد شیوه تولید مسلط بر افغانستان با تاکید گفته می شود که: ” شیوه تولید مسلط آن فئودالی است ... ” مرتبط با این گفته در سطور

آخری صفحہ دوم و سطور اولی صفحہ سوم در مورد کشت کوکنار و بنگ گفته می شود که: "... این بخش عمده تولید زراعت تولید فئودالی صرف نمانده و در پیوند تنگاتنگ سرمایه جهانی قرار دارد. لذا می توان گفت این بخش تولید را خصلت نیمه مستعمره - نیمه فئودالی داده است. " (تاکیدات از شعله جاوید است) گو اینکه در سائر بخش های زراعت کماکان فئودالیزم ناب مسلط است. خلاصه، "نوشته" در میان فئودالیزم و نیمه فئودالیزم سرگردان است و گاهی این و گاهی آن را شیوه تولید مسلط بر افغانستان به حساب می آورد.

۴ - تعیین نادرست تضاد عمده: "نوشته" تضاد عمده جامعه را تضاد میان خلق افغانستان از یکطرف و امپریالیزم و فئودالیزم از طرف دیگر می داند. این فرمولبندی پس از آن در ابتدای صفحہ پنجم "نوشته" می آید که در صفحہ قبلی از سلطه مستقیم امپریالیزم در عرصه های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی صحبت گردیده و نتیجه گیری می شود که امپریالیزم در تمام زمینه های زیر بنائی و روبنائی جامعه حضور دارد و افغانستان کشور اشغال شده ای است که در تمام شاهرگ های حیات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اداری آن تسلط و یا حضور امپریالیزم مشهود است.

از این قرار "نوشته" حالت "اشغال همه جانبه کشور" را می بیند، اما از آن به این نتیجه گیری نمی رسد که درین صورت باید تضاد ملی با اشغالگران و خائنین ملی به تضاد عمده جامعه بدل شده باشد. ازین جهت از امپریالیزم و فئودالیزم بصورت عام صحبت می نماید و به اولویت مسئله ملی در رابطه با

اشغالگران در شرایط امروزی افغانستان اصلاً توجهی ندارد. موضوعاتی که می‌توانند درین موضعگیری دخیل و موثر باشند عبارت‌اند از:

الف: گوینده یا نویسنده اصلاً متوجه این امر نیست که اشغال افغانستان در اثر یک جنگ تجاوزکارانه و خونین تحمیلی از سوی امپریالیست‌های امریکائی و متحدین‌شان بوقوع پیوسته است، جنگی که همچنان ادامه دارد. این درست است که هدف این جنگ دربدو امر سرنگونی حکومت ارتجاعی و استبدادی طالبان بود، یعنی سرنگونی رژیم‌ی که بنا به حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم خود امپریالیست‌های متجاوز به قدرت رسیده بود. اما هدف اصلی آن اشغال افغانستان و پیشبرد اهداف استراتژیک، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیستی بوده و هست. ماهیت ارتجاعی و استبدادی رژیم طالبان نمی‌تواند ماهیت این جنگ تحمیلی را تغییر داده و آن را موجه و قابل قبول بسازد.

ب) در صفحه چهارم نوشته از ارتجاع سلطنتی، تکنوکراسی غرب زده و بخش عمده ارتجاع مذهبی، بمثابة متحد و دست‌اجرائی امپریالیزم صحبت می‌گردد. این فرمولبندی غلط است. اینها که همه در رژیم کرزی گرد آمده‌اند، صفت دقیق خودشان "خائنین ملی" است و صفت دقیق رژیم‌شان "رژیم دست‌نشانده" است. امپریالیست‌های امریکائی و متحدین‌شان به افغانستان تجاوز کرده و جنگ خونینی را بر این کشور و مردمان آن تحمیل نمودند. این مرتجعین را، امپریالیست‌های متجاوز، از گوشه و کنار افغانستان و جهان گردآوری نموده و از مجموعه آنها یک رژیم دست‌نشانده به وجود آوردند. درست نیست که این‌ها را متحد و دست‌اجرائی امپریالیست‌ها بگوئیم. آنها نوکر و

دست نشانده امپریالیست های متجاوز و اشغالگر هستند. این موضوع که آنها بخش عمده ارتجاع را تشکیل می دهند، فرقی در ماهیت آنها به وجود نمی آورد. مهم این است که حاکمیت پوشالی این خائنین ملی جمع شده در رژیم دست نشانده ودوام آن، اینک پس از چهار سال از آغاز تجاوزامپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها، کماکان کاملاً به حضور قوای متجاوز امپریالیستی و دوام اشغال کشور توسط آنها وابسته است و از قرار معلوم سال های سال چنین خواهد بود. واقعیت ملموس و انکار ناپذیر این است که در شرایط فعلی افغانستان، که کشور تحت اشغال قوت های اشغالگر امریکایی و متحدین شان قرار دارد، تضاد ملی با قدرت های امپریالیستی به صورت تضاد ملی تمامی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان، تضاد عمده جامعه محسوب می گردد. انکار این امر و حتی عدم توجه به آن به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان منجر می گردد.

۵- در صفحه هشتم "نوشته" می خوانیم: "امروز برای بار اول ما در افغانستان زمینه ای را می بینیم که بعد از به اصطلاح دهه ی قانون اساسی می توانند انسان ها با تفکرات خاص خود تبارز کنند - بدون کمونیست ها که قانون اساسی هم کار شانرا ملغی قرار می دهد و تمام گردانندگان امور از ستره محکمه تا وزارت عدلیه، همگی فعالیت کمونیستی را منتفی می دانند و اجازه نمی دهند - ولی دیگران در حال حاضر اجازه دارند نشریه داشته باشند، اجازه دارند گپ بزنند، اجازه دارند نهاد داشته باشند، اجازه دارند احزاب بسازند."

اینکه در شرایط فعلی غیر از کمونیست ها بقیه همگی از آزادی بیان و عقیده برخوردارند و حق دارند نشریه داشته باشند و حزب بسازند، حرف بسیار نا درستی است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان هر گونه بیان و عقیده ای که مخالف اسلام باشد، ممنوع و غیر قانونی است. به عبارت دیگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان هر گونه بیان و عقیده ضد اسلامی، صرفنظر از اینکه کمونیستی باشد یا غیر کمونیستی، ممنوع و غیر قانونی است. نشریه ها و احزاب نیز مشمول این حکم هستند.

بصورت بسیار مشخص، هر حزب و نشریه ای باید قانون اساسی جمهوری اسلامی را تأیید نماید، در غیر ان حق فعالیت ندارد، صرفنظر از اینکه کمونیستی باشد یا غیر کمونیستی. به عبارت دیگر در جمهوری اسلامی افغانستان تنها کمونیزم غیرقانونی نیست بلکه سکولاریزم نیز غیر قانونی است. حتی بار بار دیده ایم که نوشته ها و مقالات ژورنالیست های غیر کمونیست، آنها را به پولیس و قضا و زندان کشانده است. این موضوع بسیار روشن و واضح است. پس اینگونه ارزیابی از وضعیت موجود به چه منظوری به عمل می آید؟" نوشته "خود جواب می دهد و بلا فاصله بعد از جملات فوق، اضافه می کند: " از مجموع اینها ما باید به کار دموکراتیک خود بهره بگیریم. هیچکدامش منتفی نیست ...".

همچنان در صفحه قبلی تاکید به عمل می آید: "هم اکنون که امپریلیزم و ارتجاع اغواگرانه دم از دموکراسی می زنند و نیروهای راست و میانه دارند با بهره گیری از اوضاع خود را جمع و جور میکنند، نیروی چپ باید جای خالی

اش را در بین مردم پر کند با ایجاد نهاد های دموکراتیک، در هر عرصه ای که هموطنان ما حضور و نیاز دارند، حضور بهم رساند ..."

یعنی بشتابیم و از وضعیت به اصطلاح دموکراتیک موجود استفاده نمائیم؛ حزب علنی راجستر شده بسازیم، در بازی های انتخاباتی سرکاری فعال شویم و برای ورود به پارلمان رژیم دست نشاندۀ تلاش نمائیم، وزارت و ولایت و ریاست بدست آوریم و... درینجا منظور حضرات به هیچوجه آن نیست که همانند شعله ئی های دهه چهل دست به فعالیت بزنند.

دوره "دهه دموکراسی" ظاهر شاهی، "شعله ئی ها" چگونه تبارز نمودند و به بیان روشن تر چگونه خود را تبارز دادند؟ به تبلیغ و ترویج وسیع برای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون پرداختند؛ برای دموکراسی نوین وسیعا به کار توده ئی پرداختند؛ مبارزه علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی را قاطعانه به پیش بردند، با مواضع قاطع علیه ارتجاع و امپریالیسم به مبارزه دست زدند؛ شعار "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" را در میان توده ها بردند؛ پارلمان بازی های رژیم ارتجاعی را تحریم کردند، به تشکیل اتحادیه های دموکراتیک مثل اتحادیه محصلان پوهنتون کابل دست زدند و بطور علنی مواضع شان را در مظاهرات و همچنان جریده شعله جاوید و نشرات دیگر بیان کردند. آیا حضرات می توانند و می خواهند تظاهرات براه بیندازند و علیه امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشاندۀ شعار دهند و خواهان خروج قوای اشغالگر و سرنگونی رژیم پوشالی شوند؛ بازی های انتخاباتی اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ را تحریم کنند، تبلیغ و ترویج برای

دموکراسی نوین و کمونیزم را پیش ببرند، علنا شعار "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" را در مظاهرة ها و تجمعات مطرح نمایند و ...؟ نه، نه می توانند و نه می خواهند

در واقع این حضرات، تسلیم طلبانی اند که از همان ابتدای لشکرکشی امپریالیست های امریکائی و شکلگیری رژیم دست نشاندۀ برای اشغالگران و دست نشاندگان شان کمر خدمت بسته اند. آنها در اروپا همزمان با آماده شدن امپریالیست های امریکائی برای یورش به افغانستان دنبال بروکرات های ظاهر شاه براه افتادند تا در رژیم دست نشاندۀ آینده برای خود جا و مقامی بدست آورند. تجمع خائنین ملی در بن را علنا حمایت کردند و برای شرکت در آن تلاش نمودند. برای لویه جرگه ها کار کردند و برای شرکت در آنها مجدانه سعی به عمل آوردند. انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشاندۀ را تأیید کردند، در آن سهم گرفتند و آن را مظهر اراده ملت خواندند. منطبق با احکام قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، دست به حزب سازی زدند و حزب شان را راجستر کردند. خط پارلمانتاریستی را در پیش گرفتند و در انتخابات پارلمانی رژیم دست نشاندۀ شرکت کردند، یعنی نه تنها این انتخابات را تأیید کردند بلکه در آن کاندیدا هائی نیز معرفی نمودند. خلاصه در تمام مراحل شکلهی رژیم دست نشاندۀ ارتجاعی از سوی امپریالیست های اشغالگر فعالانۀ سهم گرفته و برای سرو سامان یافتن این رژیم کار و خدمت کرده اند.

۶- دید انحرافی در مورد استراتژی جنگ خلق و رابطه میان استراتژی و تاکتیک: در صفحه هفتم "نوشته" می خوانیم:

”تشکیل ارتش توده ئی هم اکنون در دستور روز نیست، چه در شرایط کنونی ما جنگ مسلحانه نمی تواند به عنوان یک تاکتیک روز مطرح شود. ولی آنرا به عنوان استراتژی نظامی خود در نظر داریم.“همچنان در صفحه نهم ”نوشته“ می خوانیم:

”اگر کسی به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی روز، همین امروز جنگ مسلحانه را در افغانستان علیه امریکا و حتی علیه اخوان برای انقلابیون مطرح کند، حماقت کرده، تمام رفقای خود را، سازمان و حزب خود را به قتلگاه روان کرده و این مبارزه نیست. هرگز همین امروز، چنین چیزی در دستور روز قرار ندارد...“

دید مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی در مورد راه مبارزه چگونه است؟ مانیفست کمونیست در آخرین جملاتش در این مورد قاطعانه اعلام می نماید: ”کمونیست ها عار دارند که مقاصد و نظریات شان را پنهان دارند آنها آشکارا اعلام می نمایند که فقط از طریق توسل به قهر، از طریق سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، نیل به هدف های شان میسر است.“ (تاکید از ما است – شعله جاوید) مائوتسه دون درین مورد به نحو قدرتمندی تاکید می نماید: ”وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب، کسب قدرت به وسیله نیروهای مسلح یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل مارکسیستی در همه جا ... صادق است.“ و شعار مرکزی مائوئیستی برای بیان راه مبارزه انقلابی عبارت است از: ”قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.“ این شعار

مائوئیستی ورد زبان شعله‌ئی‌ها بود، نویسنده مورد بحث ما که زمانی شعله ئی بوده است باید بار بار این شعار را در زمان شعله ئی بودنش نعره زده باشد.

به این ترتیب برای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها، جنگ خلق به عنوان استراتژی مبارزاتی و به عبارت دیگر خط استراتژیک مبارزه مطرح است که اشکال مختلف حرکت های تاکتیکی مبارزاتی، اعم از جنگی و غیر جنگی، در خدمت آن قرار دارد. به این معنی که تا زمانیکه این جنگ بر پا نگردیده، تمامی اشکال مبارزاتی در خدمت تدارک برای بر پائی آن و پس از آنکه بر پا گردید، در خدمت پیشبرد آن باید قرار داشته باشد. جنگ خلق، به آن صورتی که "نویسنده" می گوید، صرفا استراتژی نظامی نیست. جنگ انقلابی و مبارزه برای تشکیل ارتش انقلابی را استراتژی نظامی خواندن به این معنی است که استراتژی های دیگری، مثلا راه پارلمانی و نهایتا گذار مسالمت آمیز به انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی، نیز می تواند مطرح باشد.

"نویسنده" می گوید که در شرایط امروز به هیچوجه مبارزه مسلحانه نمی تواند به عنوان تاکتیک مبارزاتی روز مطرح باشد، ولی آن را به عنوان استراتژی نظامی قبول دارد. درینجا ظاهرا تاکتیک مبارزاتی روز، یعنی مبارزات به اصطلاح دموکراتیک قانونی، در تابعیت از استراتژی قرار ندارد و در خدمت آن قرار نمی گیرد. اما اصل مسئله آن است که مبارزه مسلحانه و جنگ خلق، به عنوان خط استراتژیک مبارزاتی، رد می گردد و طبعا خط استراتژیک دیگری باید مد نظر قرار بگیرد و این همان پارلمانتاریزم است. "ساما" در گذشته، اعلام مواضع اسلامی را ظاهرا به عنوان درفش تاکتیکی بیرونی مطرح نمود، اما در

اصل همین درفش، نقش استراتژیک بازی نمود، چرا که مبارزه برای تشکیل جمهوری اسلامی بر مبنای آن مورد پذیرش قرار گرفت و مبارزه برای تشکیل یک نظام سیاسی یک امر تاکتیکی نیست.

امروز، در شرایط سلطه اشغالگران و حاکمیت رژیم دست نشاند، مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان به عنوان ضرورت مبارزاتی انصراف نا پذیر روز مطرح است که باید با تمام قوت برای برپائی هر چه سریع تر و اصولی تر آن تدارک دید. اگر کسی مثل نویسنده مورد بحث ما بگوید که نه در شرایط فعلی این کار را نکنید و بجای آن به پارلمان بروید، ولو اینکه این طرح را به عنوان یک طرح تاکتیکی مطرح نماید، معلوم است که منظورش حرکت در راستای طرحات سیاسی اشغالگران برای شکلهی رژیم دست نشاند است و این یک طرح استراتژیک است. در واقع این طرح کماکان همان طرح سامائی سابقه برای تشکیل جمهوری اسلامی است، جمهوری اسلامی افغانستان!!

چرا طرح شعار مبارزه مسلحانه به عنوان شعار مبارزاتی روز، احمقانه خوانده می شود و چرا میدان مبارزه مسلحانه قتلگاه خوانده می شود؟ لابد بخاطر آنکه مبارزات مسلحانه خود بخودی وسیع توده ئی وجود ندارد. چنین درکی از مبارزه مسلحانه مبتنی بر استراتژی مبارزاتی جنگ خلق مائوئیستی نیست.

در گذشته جنگ خلق در چین با تکیه بر مبارزات مسلحانه خودبخودی وسیع توده ئی شروع نشد، بلکه حزب کمونیست چین و توده های تحت رهبری اش، آگاهانه این جنگ را شروع کردند و پیش بردند. جنگ خلق ها و مبارزات

مسلحانه جاری در کشور های مختلف، در نیپال، در پیرو، در هند، در فلپین، در ترکیه ... نیز هیچکدام با تکیه بر مبارزات مسلحانه خود بخودی وسیع توده ئی براه نیفتاده است، بلکه احزاب این کشور ها و توده های تحت رهبری شان آگاهانه این جنگ ها را آغار کرده و به پیش میبرند. جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان عمدتا از طریق مبارزات مسلحانه خود بخودی توده های مردم براه افتاد. اما این امر نیز مطلق نبود، بلکه در پهلوی این مبارزات خود بخودی، حرکت های مسلحانه آگاهانه احزاب ارتجاعی اسلامی و همچنان فعالیت های مبارزاتی مسلحانه آگاهانه نیروهای مترقی نیز شامل بود.

در شرایط امروزی مبارزات مسلحانه خود بخودی توده ئی علیه اشغالگران و دست نشاندگان شان وجود ندارد. با توجه به شرایط کنونی افغانستان، منطقه و جهان بعید به نظر می رسد که چنین مبارزاتی براه بیفتد. ما باید یک تفاوت مشخص میان تجاوز سوسیال امپریالیست های شوروی به افغانستان و تجاوز امپریالیست های امریکائی به افغانستان را در نظر بگیریم. سوسیال امپریالیست ها رژیم حفیظ الله امین را سرنگون کردند و خودش را کشتند. این کار فقط چند ساعت را در بر گرفت. پس از آن تمام خلقی ها و پرچمی ها زیر درفش اشغالگران و در خدمت آنها قرار داشتند. اما تجاوز امپریالیست ها با یک مقاومت تقریباً دو ماهه رژیم طالبان مواجه شد. پس از سرنگونی این رژیم، ملا عمر جان به سلامت برد و همین امر در پهلوی عوامل دیگری باعث گردید که طالبان بعد از سرنگونی رژیم شان نیز بتوانند به جنگ، ولو در سطح بسیار پائین، ادامه دهند. در واقع جهاد اسلامی طالبان علیه امریکا و رژیم کرزی

ادامه یافته است. موجودیت این جهاد باعث می گردد که حرکت های مسلحانه خودبخودی توده ئی با انگیزه های مذهبی اصلاً زمینه بروز نداشته باشد. علاوه بر این روشن است که مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران و دست نشاندهانشان با شعار های ملی، مردمی و انقلابی اصولاً نمی تواند خود بخودی براه بیفتد. بناءً مشروط ساختن مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران به خیزش های مسلحانه خود بخودی توده ئی در حکم این است که چنین مبارزه ای از بیخ و بن رد گردد و راه پارلمانتاریستی تسلیم طلبانه در پیش گرفته شود.

و اما در مورد شعار مبارزه مسلحانه و "قتلگاه". وقتی برای اولین بار شماره اول شعله جاوید دوره سوم در داخل افغانستان پخش شد و بقایای "ساما" از آن مطلع شدند، سرو صدای شان بلند شد که اینها همه شعله ئی ها را به کشتن می دهند و به نابودی می کشانند. منظور شان این بود که نشرو پخش جریده کمونیستی در افغانستان باعث قتل عام شعله ئی ها می شود. ولی وقتی چنین چیزی به وقوع نه پیوست، آرام گرفتند. این سرو صدا که طرح شعار مبارزه مسلحانه از سوی حزب، طرح روان کردن همه روابط حزب به سوی قتلگاه است، ادامه همان سرو صدا های قبلی است. البته این بار از خود نمی ترسند، چرا که بقدر کافی به راه پارلمانتاریستی رفته اند و مطمئن هستند که امریکائی ها و رژیم کرزی آنها را بیجهت در لیست "تروریست" ها شامل نخواهند ساخت.

۷- کار دموکراتیک خواندن تسلیم طلبی: از قرار معلوم، نویسندگان سند مورد بحث و هم‌مقامشان دیگرش مثل جناب "موسوی" کار شان این است که برای محقق جلوه دادن تسلیم طلبی و تشویق تسلیم طلبان، توجیهات تئوریک فراهم

نمایند و تسلیم طلبی را کار دموکراتیک جا بزنند. درین راستا است که آنها مجموع روشنفکران چپ سابقه و کنونی را به دو جناح تقسیم می کنند: "... همین حالا روشنفکران چپ (روشنفکران تازه برخاسته یا کهنه و قدیمی و ار نفس افتاده) بسیار مشخص در دو جناح صفبندی شده اند. یک جناحش بطرف مبارزات ایدئولوژیک توجه می کند، بیشتر از مواضع چپ انقلابی بر آمد دارد و آن را مطلق می سازد.

یک جناح دیگر بطرف مبارزات دموکراتیک رفته، به کارهای دموکراتیک در داخل جامعه ما چسبیده و آنرا مطلق ساخته است. عملا این واقعیت است. یک جناح به حزب و نهاد دموکراتیک سازی و کشیدن نشریه های دموکراتیک در غلطیده است و جهت دیگر را در نظر ندارد. (به نظر می رسد که این جمله خلط و در هم بر هم است - شعله جاوید) جناح دیگر هم جبهه ضد امپریالیزم و ارتجاع میسازد، حزب کمونیست است و غیره که در جناح چپ قرار میگیرند و فقط روی مبارزات ایدئولوژیک تکیه میکنند و هر گونه کار دموکراتیک را نفی می کنند. این دو تا واقعیت است در درون جامعه ما. نقش سازنده و تاریخی ما این است که این هر دو مطلق را در هم بشکنیم و از این هر دو گرایش، ازاین هر دو پتانسیل یک سنتزی بکشیم که هر دوی شان بتواند آب بخورد، هر دوی شان بیایند در یک محور جمع شوند. هم این و هم آن ... "به این ترتیب هم فعالیت ها و مبارزات " حزب کمونیست و غیره " وارونه جلوه داده می شود و هم فعالیت های تسلیم طلبانه ای که آشکارا در خدمت اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ ارتجاعی شان است. تا آنجائیکه به فعالیت ها و مبارزات " حزب کمونیست و غیره " مربوط است، این مبارزات را صرفا

ایدئولوژیک خواندن غلط است. این مبارزات نه تنها مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی است، بلکه مبارزات ملی - دموکراتیک اصولی یعنی مبارزات دموکراتیک نوین را نیز در بر می گیرد. به نظر نمی رسد که "نویسنده" از این موضوع اطلاع نداشته باشد. به همین خاطر ادعای اینکه "حزب کمونیست و غیره" هر گونه کار دموکراتیک را نفی میکند، یک ادعای دروغین عمدی است. اما ببینیم آنهایی که "به کار دموکراتیک در داخل جامعه ما چسپیده و آن را مطلق ساخته اند" چه کسانی اند و کار شان چگونه کاری است؟ "نوشته" در این مورد به روشنی صحبت نمی کند، اما بخوبی روشن است که چه کار و چه کسانی را مد نظر دارد. تسلیم طلبی را و تسلیم طلبان را. آنهایی را که به مقامات بالائی در رژیم دست نشانده دست یافته اند، احزاب پارلمانتاریست راجستر شده را، کسانی را که حرص و کیل شدن و نشستن در پارلمان دست ساخته امپریالیست های اشغالگر، جان و روان شان را فاسد ساخته است، و ... اینها کسانی اند که کار دموکراتیک نمی کنند، بلکه در خدمت اشغالگران و در خدمت رژیم دست نشانده ارتجاعی قرار دارند.

تسلیم طلبی را کار دموکراتیک خواندن و آن را با کار کمونیستی "حزب کمونیست و غیره" ممزوج کردن اولاً یک طرح تسلیم طلبانه است و ثانیاً یک کار ناممکن. "هم این و هم آن" را نه "حزب کمونیست و غیره" اجازه عملی شدن می دهند و نه تسلیم طلبان به آن تن در خواهند داد. "نویسنده" این امر را بخوبی می داند. به همین جهت در پهلوی اینکه رسالت خود و رفقاییش را در هم شکستن هر دو مطلق گرائی "چپ" و راست اعلام می نماید، فراموش نمی کند که با نسبت دادن حماقت به "چپ"، جنبه عمده این "رسالت" را

درهم شکستن مطلق گرائی "چپ" تعیین نماید، در حالیکه در مورد تسلیم طلبان هرگز چنین گستاخی ای مرتکب نمی شود و کار آنها را مطابق به شرایط و اوضاع اعلام می کند. او صریحا حکم می کند که طرفداران نبرد مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده سازمان و حزب شان را به قتلگاه روان می کنند، ولی در مورد تسلیم طلبان هرگز نمی گوید که با خدمت گزاری به اشغالگران و رژیم ارتجاعی دست نشانده، خود و دارو دسته شان را به خاکدان ذلت و خیانت به میهن، مردم و انقلاب می اندازند. او می گوید که همین امروز هرگز نبرد مسلحانه و مبارزه برای تشکیل ارتش انقلابی در دستور روز قرار ندارد. ولی کار به اصطلاح دموکراتیک تسلیم طلبان را تأیید می کند و آن را کار مطابق به شرایط و اوضاع اعلام می نماید، منتها برای بهتر ساختن آن شرط و شروطی تعیین می نماید.

در چوکات چنین موضعگیری ای طرح تشکیل حزب کمونیست سراسری از سوی "نویسنده" فریبکارانه است. برای وی و رفقاییش، حزب در واقع همان است که راجستر شده وبه پارلمان می رود. آنها چنین شعار هائی را برای فریب ذهنیت هائی بکار می برند که هنوز متوهم اند و حضرات را گویا کمونیست به حساب می آورند. از قرار معلوم این طرح ناکام و غیر قابل تطبیق نیز هست، چرا که خود طراحان در پی تحقق عملی طرح شان نیستند.

کمونیست ها (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها) در افغانستان، اکنون "وطن سیاسی" شان را یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را دارند و هیچ نیازی ندارند که در قلمرو های بیگانه "پناهنده سیاسی" باشند.

چنانچه روحیات و گرایشات کمونیستی در نزد این یا آن فرد از بقایای "ساما" باقی مانده باشد، چنین افرادی سر انجام "وطن سیاسی" شان را در خواهند یافت، در غیر آن راه قبرستان پارلمانتاریستی، به مفهوم ایدئولوژیک - سیاسی، توسط تسلیم طلبان باز گردیده است .

پارلمانتاریزم و مبارزه پارلمانی

از رکیک گوئی ها و لهجه لومپنامه "دشنانامه" میگذریم و نتیجه گیری آنرا از مبحث پارلمانتاریزم و مبارزه پارلمانی بطور خلاصه بیان میکنیم. "دشنانامه" مدعی است که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" طرفدار مبارزه پارلمانی است و نه طرفدار پارلمانتاریزم به عنوان یک مشی استراتژیک که مشی رویزیونیستی است. "دشنانامه" ادعا دارد که "شعله جاوید" این دو مفهوم را یا از روی بد نیتی و یا به دلیل کمبود فهم با هم خلط کرده است. "دشنانامه" نقل قول هائی از لنین و استالین می آورد تا نشان دهد که آنها و کلا حزب بلشویک طرفدار مبارزه پارلمانی بوده و از این عرصه مبارزاتی استفاده کرده اند و لذا در افغانستان کنونی نیز می توان به مبارزه پارلمانی دست زد.

ببینیم موضوع از چه قرار است؟ در سطور قبلی این نوشته گفتیم که عامل تعیین کننده در حرکت های فعلی "آئیژ - نادر و شرکا،"، موجودیت و فعالیت حزب راجستر شده و تسلیم طلب پارلمانتاریستی است که با تأیید پروسه جاری تجاوز و اشغالگری امپریالیستی، تأیید قانون اساسی جمهوری اسلامی

افغانستان و کلیت حاکمیت دست نشانده بوجود آمده است و قبل از آنکه حضرات برنامه و تشکیلات سازمانی و پلاتفرم و صفبندی جبهوی به اصطلاح ملی - دموکراتیک شان را بوجود آورند، در نمایشات انتخاباتی پارلمانی، ریاست جمهوری و حتی لویه جرگه ئی رژیم دست نشانده شامل گردیده است. آنچه در کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" در دفاع از رفتن به پارلمان نوشته می شود و آنچه را که "دشنامنه" بنام مبارزه پارلمانی مورد تائید قرار می دهد، واقعیت عملی و عینی خود را در حرکت های پارلمانتاریستی تسلیم طلبانه این حزب متبلور ساخته و به صورت روشن و واضح نشان داده است. این استرژژی به اصطلاح مبارزاتی با تاکتیکی خوانده شدن صرفا فریبکارانه میشود، ولی ماهیت استراتژیک آن بحال خود باقی میماند.

دشنامنه صریحا می گوید که در افغانستان شرایط عینی و ذهنی و پایه طبقاتی ایجاد حزب کمونیست مساعد نیست. رهبری و اعضای حزب پارلمانتاریست مربوطه (همانند تمامی احزاب تسلیم طلب دیگر که گویا قبلا به چپ تعلق داشته اند) نیز این گفته را تکرار می کنند، اما نیم دیگر این جمله را ناگفته نمی گزارند و صریحا بیان می کنند که: " بگذار امپریالیست های اشغالگر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور عقبمانده سرمایه داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توام با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند به این ترتیب برای کمونیستها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیشبرد مبارزات کمونیستی فراهم میگردد." یعنی برای کمونیست ها تجاوز امپریالیست ها به افغانستان و اشغال این کشور

و پرورش یک رژیم دست نشانده مفید است و باعث می شود که در آینده زمینه های مبارزاتی مساعدی برای آنها فراهم گردد. از این نظر آنها شرکت در پارلمان رژیم دست نشانده و حتی شرکت در لویه جرگه ها و تصویب قانون اساسی رژیم را نه راهی برای افشاگری در مورد رژیم دست نشانده و اربابان اشغالگر امپریالیستش بلکه راهی برای تقویت پروسه اشغالگری امپریالیستی و رژیم دست نشانده تلقی می نمایند. "چهره مبارزاتی" فریبکارانه "آئیژ - نادر و شرکاء" این واقعیت ملموس و روشن را نمی تواند بپوشاند. گذشته از این ها، کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" به اصطلاح مبارزه برای رفتن به پارلمان رژیم دست نشانده را اهمیت استراتژیک می دهد و صرفا از مبارزه پارلمانی حرف نمی زند.

"کتاب" از مبارزه مسلحانه به عنوان استراتژی نظامی "چپ" یاد می نماید، ولی بلافاصله یاد آور می شود که "آنها در صورتی که ایجاب کند" و توضیح می دهد که کدام نیروی سیاسی است که در صورت دست نیافتن به اهدافش از طریق مسالمت آمیز، به جنگ متوسل نگردد. درینجا در واقع از دو استراتژی "مبارزاتی" صحبت به عمل می آید: یکی استراتژی غیر نظامی و دیگری استراتژی نظامی. آنچه فعلا در دستور کار قرار می گیرد استراتژی غیر نظامی است که "جبهه" کوشش می کند از طریق آن به اهدافش برسد. ولی اگر از طریق آن به اهدافش نرسید، آن وقت ایجاب می نماید که مبارزه مسلحانه صورت گیرد و استراتژی نظامی در پیش گرفته شود. "دشنامانه" نیز این گفته "کتاب" را نقل می کند که: "چپ جنگ طلب نیست ولی کدام نیرو را می شناسید که وقتی از طریق مسالمت به اهدافش نرسیده به جنگ

متوسل نشده است؟" یعنی اینکه ابتدا باید کوشش کرد که از طریق مسالمت‌آمیز (تطبیق استراتژی غیرنظامی) به اهداف خود دست یافت و فقط پس از آنکه مسلم شد که از این طریق نمی‌توان به اهداف خود دست یافت می‌توان به جنگ متوسل گردید. "دشنامنامه" در توصیف این طرح می‌گوید که: "طرحی است بسیار دقیق و اصولی". توضیح روشن و دقیق این طرح غیر از این چه چیزی می‌تواند باشد که در شرایط کنونی راه پارلمان و مبارزه پارلمانی و بطور کلی راه مسالمت‌آمیز برای دسترسی به اهداف در پیش گرفته شود و کوشش به عمل آید که از این طریق دستیابی به اهداف ممکن و میسر گردد. این استراتژی، استراتژی مبارزه مسالمت‌آمیز و استراتژی مبارزه پارلمانتاریستی است و نه صرفاً پیشبرد مبارزه پارلمانی به مثابه یک مبارزه تاکتیکی. "دشنامنامه" در جای دیگری می‌نویسد: "نویسنده کتاب، بر حق ثابت کرده است که چپی‌ها جنگ طلب و جنگ افروز نیستند؛ ولی وقتی در احقاق حق مردم خود برای تصرف قدرت راه دیگری نیابند به جنگ متوسل می‌شوند." یعنی اینکه راه‌های مختلفی برای تصرف قدرت قابل جستجو است و در ابتدا قرار است برای یافتن راه غیر جنگی تلاش و کوشش به عمل آید و اگر چنین راهی، مثلاً دموکراسی موجود امریکائی در دسترس باشد باید از آن استفاده اعظمی به عمل آورد. ولی اگر این کوشش و تلاش و استفاده از دموکراسی موجود ناکام ماند و بجائی نرسید، پس از آن توسل به جنگ مجاز خواهد بود. به این ترتیب توهم راه مبارزه مسالمت‌آمیز و پارلمانتاریستی دامن زده می‌شود و مبارزه مسلحانه و جنگ صرفاً به عنوان یک راه احتمالی در آینده دور در نظر گرفته می‌شود. یک نکته قابل دقت در کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی"، "قهرمان مبارزاتی" برگزیده آن است که حتی

نه یک عضو پارلمان رژیم دست نشانده بلکه یکی از اعضای لویه جرگه قانون اساسی حاکمیت پوشالی و یکی از تصویب کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان است. کتاب در وصف این "قهرمان مبارزاتی" و کارنامه درخشان وی در لویه جرگه قانون اساسی رژیم دست نشانده، چندین صفحه قلمفرسائی می کند و نتیجه گیری اش این است که کار او بیشتر از مبارزات چندین ساله جنبشی که هزاران جانباخته دارد با ارزش و با نتیجه بوده است. بدینجهت "چهره" مذکور نمونه سازی می شود و به الگوی "مبارزاتی" مبدل میگردد. این کار در واقع ارزش گزاری استراتژیک به "مبارزه لویه جرگه ئی" و بطریق اولی "مبارزه پارلمانی" است. در واقع به همین جهت بود که در نقد "شعله جاوید" از این کتاب، موضوع "قهرمان مبارزاتی کتاب" تحت یک عنوان مستقل مورد توجه و دقت قرار گرفت. گذشته از اینها، در شرایط موجود، کشور تحت اشغال نیروهای امپریالیست امریکایی و متحدین شان قرار دارد و آنها در طی بیشتر از چهار سال گذشته پروسه شکلهی رژیم دست نشانده شان را پیش برده اند. آن به اصطلاح انتخاباتی که برای لویه جرگه اضطراری، لویه جرگه قانون اساسی، ریاست جمهوری و پارلمان رژیم دست نشانده پیش برده شد؛ قانون اساسی برای رژیم پوشالی بوجود آمد، رئیس جمهور آن تعیین گردید و پارلمان آن بوجود آمد، همه و همه اقداماتی برای تحکیم سلطه امپریالیست های اشغالگر و تکمیل شدن اندام های حاکمیت پوشالی بوده است و نه چیز دیگری. شرکت در هر یکی از این نمایشات امپریالیستی - ارتجاعی اشغالگرانه و خائنانه ملی، در واقع غیر از سهمگیری در تحمیل انقیاد ملی بر مردمان افغانستان چیز دیگری نمی توانست - و نمی تواند - باشد. چنین حرکت هائی نه تنها در چوکات یک استراتژی پارلمانتاریستی بلکه در قالب

مبارزات پارلمانی نیز تسلیم طلبانه است. "دشنامنه" از شعله جاوید دوره اول نقل قول می آورد که: "پارلمانتاریزم را سلسله جنبانان بین الملل دوم و خائنین دنباله رو معاصر آنها یعنی مدافعین استعمار نوین و سازشکاران کشور های مختلف راه نجات خلق ها دانسته و به رنجبران کشور های سرمایه داری و خلق های آسیا؛ افریقا و امریکای لاتین "موعظه" می کنند تا بر اساس این نسخه حتی سوسیالیزم را بسازند" اما کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" و "دشنامنه" نیز مردمان کشور ما را "موعظه" می کنند که ابتدا به پارلمان رژیم دست نشاندۀ نماینده بفرستند و قهرمانان مبارزاتی ای مثل ملالی جویا بیافرینند تا یک تنه بیشتر از کار چندین ساله یک جنبش خونین تن را با بیان چند جمله انجام دهد و توده ها را بیدار سازد، ولی اگر از این شیوه کار به نتیجه نهائی نرسیدند آن وقت می توانند راه قهر آمیز را در پیش بگیرند وقتی گفته شود که اینچنین افرادی دیگر کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) که هیچ حتی شعله ئی نیز محسوب نمی گردند، رگ غیرت شان بجوش می آید و به "غاصبین شعله جاوید" لعن و نفرین می فرستند. اینها فکر می کنند که جریان شعله جاوید یک قریه فئودالی است که در راس آن یک ملک قرار دارد و باشندگان آن نه تنها نمی گزارند که کسان دیگری اسپ شان را در خانه ملک ببندند بلکه خود آن ها را نیز به قریه راه نمی دهند! چرا می گوئیم که دیگر این افراد شعله ئی محسوب نمی گردند؟ زیرا که جریان شعله جاوید نه تنها پارلمانتاریزم را بلکه "مبارزه پارلمانی" را نیز رد می کرد و برای یکبار نیز در انتخابات پارلمانی ظاهر شاهی شرکت نکرد. این در حالی بود که در آن زمان کشور حالت مستعمراتی نداشت و تحت اشغال نیروهای خارجی امپریالیستی قرار نداشت، بلکه حالت نیمه مستعمراتی

داشته و از استقلال ظاهری برخوردار بود. تازه پارلمانتاریست های کنونی مدام زمزمه می کنند که باید از روزنه های موجود استفاده کرد. در مقایسه با "روزنه" های موجود می توان گفت که در آن زمان دروازه هایی موجود بود و امکان "استفاده" از آنها نیز وجود داشت. اما جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) نه به راه پارلمانتاریستی رفت و نه حتی به راه استفاده از " مبارزه پارلمانی"، و بطور قاطعی شرکت در پارلمان شاهی را تحریم کرد اعلامیه "مرگ بر انتخابات سرکاری" دلیل این تحریم را توضیح می داد. اعلامیه روی این موضوع تاکید می کرد که پارلمان بازی و نمایشات انتخاباتی پارلمانی یک حرکت سرهمبندی شده از بالا توسط طبقات حاکمه است تا ماهیت استبدادی حاکمیت شان را ماسک دروغین انتخابی و دموکراتیک ببوشانند و عمر حاکمیت شان را طولانی بسازند. شرکت در این انتخابات در واقع کشانده شدن در این بازی فریبکارانه است. لذا باید این انتخابات را تحریم کرد تا بتوان مبارزات توده ها را بیشتر از پیش بسوی اعتلا و شگوفائی سوق داد. جریان شعله جاوید حتی بخاطر اعتراض به سوی پارلمان نمی رفت و تظاهراتش را همیشه در میان توده ها می برد. به همین جهت بحق مخالفت با انتخابات سرکاری و تحریم پارلمان دولت ارتجاعی به یکی از مشخصه های اصلی شعله ئی ها مبدل شد. کسانی که امروز با این مشخصه و سنت مبارزاتی شعله ئی - آنهم در شرایط اشغال کشور و موجودیت حاکمیت پوشالی دست نشانده - چه با پذیرش پارلمانتاریزم و چه با پذیرش به اصطلاح " مبارزه پارلمانی" بیگانه شده اند، واقعا دیگر شعله ئی محسوب نمی گردند، چرا که در حقیقت امر خود از این صف بیرون رفته اند و در پهلوی پارلمانتاریست های خلقی و پرچمی و تازه پارلمانتاریست های اخوانی و بطور مشخص در صف خائنین ملی و تسلیم

طلبان قرار گرفته اند. حساسیت لومپنانه نشان دادن در این مورد خنده دار است. شعله ئی بودن میراث اجداد و نیاکان و امتیاز غیر قابل انتقال نیست که مثل "سادات فاطمی" به هر بدی و کثافتی که آلوده شوی باز هم دست قابل بوسیدن باشد. ما در همان مقاله "تسلیم طلبی پارلمانتاریستی" گفتیم که رویونیست های "خلق" و "پرچی" همیشه شعله ئی ها و مائوئیست ها را برچسپ "بیماری کودکی چپروانه" می زدند و اینک نویسنده یا نویسندگان کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" به آن "حربه" متوسل شده اند. جالب است که "دشنانامه" نیز به این "حربه" چنگ انداخته است و ضمن چسپاندن بر چسپ بیماری چپروانه به شعله جاوید، رفتن منسوبین حزب بلشویک به دوماى دولتی روسیه را به مثابه یک مدل جهانی قابل تطبیق در افغانستان، آن هم در شرایط کنونی، اعلام کرده است. راه گمی ایدئولوژیک - سیاسی اینها در این است که شرایط روسیه امپریالیستی را با شرایط یک کشور تحت سلطه امپریالیزم مثل افغانستان، آنهم در شرایط اشغال امپریالیستی، یکی می گیرند؛ در حالی که تفاوت های کیفی مهمی با هم دارند. بر اساس این تفاوت ها، موضوع استفاده از تربیون پارلمان در کشور های امپریالیستی می تواند، و به بیان دقیق تر بگوئیم می توانست، مطرح باشد؛ ولی در کشور های تحت سلطه امپریالیزم چنین استفاده ای اصلاً زمینه و پایه ندارد. مائوتسه دون در "مسائل جنگ و استراتژی" (صفحات ۳۲۵، ۳۲۶ و ۳۲۷ جلد دوم منتخبات به زبان فارسی) تفاوت میان شرایط کشور های امپریالیستی و چین بمثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیزم را به گونه ذیل بر می شمارد: "... در کشور های سرمایه داری، صرفنظر از دوران فاشیزم و دوران جنگ، شرایط ازینقرارند: در درون کشور دیگر رژیم فئودالی وجود ندارد، رژیم دموکراسی

بورژوازی برقرار است؛ این کشور ها در سیاست خارجی خود زیر ستم ملی نیستند، بلکه بر ملت های دیگر ستم روا می دارند. با توجه به این خصوصیات، وظیفه حزب پرولتاریا در کشور های سرمایه داری عبارت از اینستکه طی یک دوران طولانی مبارزه قانونی کارگران را آموزش و پرورش دهد و نیرو مجتمع سازد و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهائی سرمایه داری آماده نماید. مسائلی که در این کشور ها مطرح اند، عبارت اند از: مبارزه قانونی طولانی، استفاده از تربیون پارلمان، اعتصابات اقتصادی و سیاسی، سازماندهی سندیکا ها و آموزش کارگران. درین کشور ها شکل سازمان قانونی است؛ شکل مبارزه خونین نیست (از طریق جنگ نیست) ...” در چین وضع طور دیگری است. ویژگی های چین در اینستکه کشوری مستقل و دموکراتیک نیست بلکه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی است؛ در داخل آن رژیم دموکراتیک مستقر نیست بلکه ستم فئودالی حکمرواست؛ کشوری است که در مناسبات خارجی خویش از استقلال ملی برخوردار نیست بلکه زیر یوغ امپریالیزم قرار دارد. از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نیست و حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری هم وجود ندارد. در اینجا وظیفه حزب کمونیست علی الاصول این نیست که مبارزه قانونی طویل المدتی را از سر بگذراند تا به قیام و جنگ برسد ... بلکه درست عکس اینست. ” درینجا اساسا کافی است کلمه چین را بر داریم و بجای آن کلمه افغانستان را بگذاریم، در حالیکه شرایط روسیه امپریالیستی با شرایط افغانستان خوانائی ندارد. به همین سبب است که مثال آوردن از رفتن حزب بلشویک به دوما ی دولتی روسیه برای توجیه پارلمانتاریزم و حتی مبارزه پارلمانی به مثابه یک امر تاکتیکی در افغانستان نادرست و غیر اصولی است. ” دشنامنامه ” اساسا شرایط عینی و پایه

طبقاتی مساعد برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان نمی بیند و معنی دقیق این گفته غیر از عدم موجودیت شیوه تولید سرمایه داری و طبقه کارگرمثابه طبقه تحت استثمار در چنین شیوه تولیدی چیز دیگری بوده نمی تواند و این غلط است. ما از نظام اقتصادی - اجتماعی مستعمره (نیمه مستعمره) - نیمه فئودالی در افغانستان حرف می زنیم و کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " نیز در واقع همین را می گوید. به عبارت روشن تر در افغانستان مستعمره (نیمه مستعمره) - نیمه فئودالی شیوه تولید سرمایه داری به عنوان شیوه تولید غیر مسلط وجود دارد که در ترکیب با شیوه تولید مسلط فئودالی و در نتیجه ایجاد تغییرات معینی در آن، یکجا با هم نظام اقتصادی - اجتماعی مستعمره (نیمه مستعمره) - نیمه فئودالی را تشکیل داده اند. به همین سبب است که از مدت ها به این طرف، هم شرایط عینی مساعد و هم پایه طبقاتی لازم برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان مساعد بوده است. اما " دشنامنامه " در موقع صحبت از پارلمان یکباره گفته هایش در مورد عدم موجودیت شرایط عینی و پایه طبقاتی ایجاد حزب کمونیست را فراموش می کند، شرایط افغانستان را مثل شرایط یک کشور امپریالیستی در نظر می گیرد و به موعظه در مورد مبارزه پارلمانی و پارلمانتاریزم در افغانستان می پردازد. فرض می کنیم این موعظه بطور عام یک موعظه درست باشد. ولی تطبیق و عملی نمودن آن یک پیش شرط دارد و آن موجودیت حزب کمونیست در افغانستان است؛ همانگونه که مشروط به موجودیت حزب کمونیست (حزب بلشویک) در روسیه بود. با توجه به نقل قول هائی که " دشنامنامه " از " اصول لنینیسم " و " تاریخ مختصر حزب بلشویک " می آورد ولی برای اثبات مدعایش آنها را تکه پاره می کند، این موضوع را به روشنی می

توان دریافت." در دوره سال های ۱۹۰۷ ال ۱۹۱۲ حزب مجبور به اتخاذ تاکتیک عقب نشینی گردید، زیرا در آن وقت در قوس نزولی نهضت انقلابی و جذر انقلاب قرار گرفته بودیم و تاکتیک نمی توانست این حقیقت را نا دیده انگارد. مطابق این وضعیت، اشکال مبارزه و اشکال سازمان نیز تغییر یافتند. بجای تحریم دوما - شرکت در دوما، بجای اقدامات علنی انقلابی خارج دوما - اقدامات و کار در داخل دوما، بجای اعتصاب های عمومی سیاسی - اعتصابات جزئی اقتصادی و یا اصولا سکوت. بدیهی است که حزب در این دوره مجبور شد به حالت مخفی در آید و تشکیلات توده های انقلابی نیز به تشکیلاتی که قانون اجازه می داد از قبیل تشکیلات فرهنگی و مدنی، کنوپراتیف و بیمه و غیره تبدیل گردید" (صفحه ۹۸ - راجع به اصول لنینیزم) " ۳ - حزب بمثابه عالیترین شکل سازمان طبقاتی پرولتاریا* - حزب دسته متشکل طبقه کارگر است، ولی حزب یگانه سازمان طبقه کارگر نیست. پرولتاریا دارای یک سلسله سازمان های دیگر هم هست که بدون آنان نمی تواند با سرمایه مبارزه موفقیت آمیز بکند: اتحادیه های کارگری، کنوپراتیف ها، سازمان های فابریکی و کارخانه ئی، فرکسیون های پارلمانی، اتحادیه های غیر حزبی زنان، مطبوعات، سازمان های فرهنگی و آموزشی، سازمان جوانان، سازمان های مبارز انقلابی (در موقع عملیات علنی انقلابی)، شورا های نمایندگان بعنوان شکل دولتی تشکیلات (در صورتیکه پرولتاریا در راس قدرت باشد) و غیره. اکثریت عظیم این سازمانها غیر حزبی بوده و فقط یک قسمت از آنها مستقیما به حزب مربوط و یا از شعبات آن هستند ... ولی وحدت رهبری را با وجود این کثرت تشکیلات چگونه می توان ایجاد نمود؟ چه چیز تضمین می نماید که تعدد تشکیلات موجب تشتت عمل در رهبری نخواهد

شد؟ ... کی آن خط مشی و جهت عمومی را که همه سازمان ها باید در آنجهت عملیات خود را اجرا نمایند تعیین میکند؟ کجا است آن تشکیلات مرکزی که نه فقط در نتیجه داشتن تجارب لازم بتواند این خط مشی عمومی را رسم کند بلکه علاوه بر آن آنقدر نافذ باشد که بتواند همه این سازمان ها را به اجرای این خط مشی وادار کرده بدینطریق وحدت رهبری را ایجاد و از امکان وقفه در کار ها جلوگیری نماید؟ آن تشکیلات عبارت است از حزب پرولتاریا ... " (صفحات ۱۲۴ و ۱۲۵ - راجع به اصول لنینیزم) " سازمان های علنی که باقی مانده بودند برای سازمان های مخفی حزب یکنوع پوشش و وسیله ارتباط با توده ها بودند و برای حفظ روابط با توده ها بلشویک ها از اتحادیه های کارگران و از سایر سازمان های اجتماعی علنی از قبیل صندوق های بیمه بیمارستانها، شرکت های تعاونی کارگری، باشگاه ها و انجمن های فرهنگی و خانه های ملی استفاده می نمودند. بلشویک ها برای رسوا کردن سیاست حکومت تزاری و کادت هاو برای جلب دهقانان بطرف پرولتاریا کرسی خطابه دوما را مورد استفاده قرار می دادند. نگاهداری سازمان غیر علنی حزبی و رهبری انواع دیگر کار سیاسی به وسیله این سازمان، از پیش بردن خط مشی درست حزبی و تهیه نیرو برای پیشرفت نوین انقلاب را تامین می نمود ... " (صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸ - تاریخ مختصر حزب بلشویک) یکی از مشکلات " واعظان " ما آن است که حزب کمونیست موجود در افغانستان یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نه پارلمانتاریزم را قبول دارد و نه حتی مبارزه پارلمانی را. مشکل دیگر " واعظان " ما آن است که علیرغم کمونیست نبودن بخود حق می دهند و احساس مسئولیت می کنند که در مورد حزب کمونیست بودن یا حزب کمونیست نبودن حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان بر مسند قضاوت و حکم بنشینند. آنها این حزب کمونیست را حزب کمونیست نمی دانند. بنا به این دلایل رهبری مبارزات پارلمانی توسط این حزب اصلاً منتفی است. اما مشکل اصلی "واعظان" ما این است که خود حتی یک تشکیلات ماقبل حزبی از نوع غیر کمونیستی - فرض کنیم ملی - دموکراتیک - نیز ندارند تا با تکیه بر آن به اصطلاح مبارزه پارلمانی را رهبری و هدایت کنند. آنها حتی یک جبهه دموکراتیک آماده برای رهبری این مبارزه در اختیار ندارند و تازه شروع کرده اند که چنین جبهه ئی بسازند و از طریق آن - و نه از طریق حزب و حتی سازمان مستقل نا موجود خود شان که برای تشکیل آن تازه مسوده مرامنامه بیرون داده اند - چنین مبارزه ای را رهبری کنند. اما در لویه جرگه بازی و پارلمان بازی تا آنجا پیش رفته اند که نه تنها احزاب راجستر شده دارند بلکه در یک جبهه متحد پارلمانتاریست نیز شریک هستند. تحت چنین شرایطی، در بهترین حالت، یکباردیگر داستان تسلیم طلبی سامائی های کوهدامن و رسمیت دادن به تسلیم طلبی آنها توسط کمیته مرکزی "ساما" و یا داستان بی نتیجه کار در میان غند سنگین در کوهدامن تکرار خواهد شد و این بار چندین مرتبه فاجعه بار تر از گذشته. دلیل آن روشن است. طرف تسلیم شده نه غند سنگین است و نه حتی سامای کوهدامن، بلکه یک حزب پارلمانتاریست مدعی فعالیت در سرتاسر افغانستان است و از پهلوبندی تعداد دیگری از احزاب همدریف متحد خود، منجمله بخشی از نیروهای ذخیره سوسیال امپریالیزم شوروی سابق، نیز برخوردار. فرض کنیم کسانی مثل "آئیژ" و "نادر" در این جرگه شامل نیستند آنها باید بدانند که زور شان به این تسلیم طلبان نمی رسد. چنانچه زره ای از رگ غیرت شعله ئی بودن - شعله ای که نفی پارلمانتاریزم و مبارزه پارلمانی یکی

از ویژگی هایش بود - و سامائی بودن - سامائی که علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم مزدورشان می جنگید - در وجود شان باقی مانده باشد، باید خود را از این منجلا بپروان بکشند اما چنین نمی کنند و نمی توانند چنین کنند و بالا تر از آن برای "پر بار" ساختن "این منجلا ب مستقیما و یا بطور غیر مستقیم نقش بازی میکنند. چنانچه موضعگیری های جناب "آئیژ" در کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" بطور صریح و آشکار به رونق بخشیدن دفاتر "حزب" و حتی احزاب پارلمانتاریست و افزایش تعداد اعضای آن - آنها - منجر شده است. فرض کنیم علیرغم تمامی این مسائل، مبارزه پارلمانی در افغانستان مجاز باشد اما کجاست آن پارلمان؟ مائوتسه گفته بود که: "در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نیست." در افغانستان نیز پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد وجود ندارد. آنچه وجود دارد یک پارلمان دست نشانده است که هزینه انتخاباتش با پول اشغالگران تامین شد و معاشات هنگفت سه و نیم هزار دالری و یک و نیم هزار دالری و یازده صد دالری اعضای آن را نیز اشغالگران می پردازند وقتی در کنفرانس لندن فیصله می شود که قوتهای اشغالگر امپریالیستی برای پنج سال دیگر در افغانستان باقی می ماند، طبیعی است که از میان اینچنین مجمع اجیر مزد بگیر اشغالگران حتی یک صدای اعتراض بلند نشود، حتی از لحاظ اینکه مثلا چنین فیصله هائی از صلاحیت های "پارلمان جمهوری اسلامی افغانستان" دانسته شود. گذشته از تمامی مسائل بیان شده در فوق، واقعیت ملموس و روشن دنیای کنونی این است که معمولا در کشور های امپریالیستی نیز پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، وجود ندارد. مائوتسه دون موقعی که مشخصات عمومی کشور های امپریالیستی را بر شمرده بود، قید کرده بود

که این مشخصات "دوران فاشیزم و دوران جنگ" را در بر نمی گیرند امروز در ایالات متحده امریکا دارو دسته فاشیست بوش بر سر قدرت است که جنگ های تجاوزکارانه اش را تحت عنوان "جنگ با تروریسم" در سطح جهان پیش می برد و در داخل آن کشور نیز شرایط شبه فاشیستی بوجود آورده است. در چنین شرایطی آیا در این کشور پارلمانی وجود دارد که قابل استفاده باشد؟ یقیناً نه. پارلمان انگلیس نیز وضع بهتری ندارد و همچنان پارلمان کشور های امپریالیستی مشابه دیگر. با قید احتیاط می توان گفت که در این مورد می تواند استثنائاتی وجود داشته باشد بناءً در دنیای کنونی استفاده از مبارزه پارلمانی حتی در کشور های امپریالیستی یک قاعده عمومی مبارزاتی نیست. در اخیر این مبحث خوب است مطلبی از برنامه حزب کمونیست (مائوئیست افغانستان نقل نمائیم: " حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نمیتواند مبارزه در راه بدست آوردن استفاده از «مزایای» پارلمانتاریزم را مدنظر قرار دهد، زیرا در جامعه مستعمره - نیمه فئودال افغانستان نه تاحال سیستم بورژوا دموکراتیک بوجود آمده است و نه در آینده بوجود خواهد آمد حتی به فرض بوجود آمدن چنین سیستمی، حزب کمونیست (مائوئیست) میباید انتخابات پارلمانی را قویاً، هم از لحاظ استراتژیک و هم از لحاظ تاکتیکی، تحریم نماید، زیرا که فقط و فقط همچون پرده نازکی چهره کریه استبداد امپریالیستی و ارتجاعی حاکم بر جامعه را خواهد پوشاند و نظام سرودم بریده ای بیش نخواهد بود. " (فصل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) - صفحه ۱۰۵)

جنگ خلق

برای باز شدن بهتر بحث، گفته های نقل شده قبلی مائوتسه دون را یکبار دیگر، از جنبه دیگری (جنبه جنگ خلق) مرور می نمائیم:

۱. "ویژگی های چین و جنگ انقلابی: وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشور های دیگر، صادق است. معذک در حالیکه اصل یکی است، اشکال اجرای آن از طرف حزب پرولتاریا بر حسب شرایط مختلف گوناگون است." در کشور های سرمایه داری صرفنظر از دوران فاشیزم و دوران جنگ، شرایط از این قرارند: در درون کشور دیگر رژیم فئودالی وجود ندارد، رژیم دموکراسی بورژوازی بر قرار است؛ این کشور ها در مناسبات خارجی خود زیر ستم ملی نیستند، بلکه بر ملت های دیگر ستم روا می دارند. با توجه به این خصوصیات، وظیفه حزب پرولتاریا در کشور های سرمایه داری عبارت از این است که طی یک دوران طولانی مبارزه قانونی کارگران را آموزش و پرورش دهد و نیرو مجتمع سازد و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهائی سرمایه داری آماده نماید در مسئله جنگ، احزاب کمونیست کشور های سرمایه داری بر ضد هر جنگ امپریالیستی که بدست کشور هایشان برپا میشود، به مبارزه بر میخیزند؛ هرگاه چنین جنگی بر پا شود، سیاست این احزاب فراهم آوردن موجبات شکست دولت ارتجاعی کشور های خود خواهد بود. جنگی که این احزاب میخواهند، جنگ داخلی است که آنرا تدارک می بینند. اما تا زمانی که

اکثریت عظیم پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ مصمم نشود، تا زمانی که توده های دهقان آماده نباشند داوطلبانه به پرولتاریا یاری رسانند، این قیام و این جنگ نباید بر پا شود. و آنگاه که چنین قیام یا جنگی بر پا شد، نخستین گام اشغال شهر ها و سپس حمله به دهات خواهد بود، نه بر عکس. اینست آنچه که احزاب کمونیست کشور های سرمایه داری انجام داده اند؛ اینست آنچه که انقلاب اکتبر روسیه بر آن صحنه گذاشته است.^{۳۳} در چین وضع طور دیگری است. ویژگی های چین در اینست که کشوری مستقل و دموکراتیک نیست بلکه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی است؛ در داخل آن رژیم دموکراتیک نیست بلکه ستم فئودالی حکمرواست؛ کشوری است که در مناسبات خارجی خویش از استقلال ملی برخوردار نیست بلکه زیر یوغ امپریالیزم قرار دارد. ... از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نیست و حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری هم وجود ندارد. در اینجا وظیفه حزب کمونیست علی الاصول این نیست که مبارزه قانونی طولی المدتی را از سر بگذرانند تا به قیام و جنگ برسند، و یا نخست شهر ها را تصرف کند و سپس دهات را، بلکه درست عکس اینست در چین شکل عمده مبارزه را جنگ و شکل عمده سازمان را ارتش تشکیل می دهد. سائر شکل ها مانند سازمان های توده ای و مبارزه توده ها نیز بسیار مهم و واقعا ضرورند و در هیچ حالتی نمیتوان از آنها صرفنظر کرد، ولی همه آنها بخاطر جنگ اند. قبل از وقوع جنگ هدف همه سازمان ها و مبارزات تدارک جنگ است ولی وقتی که جنگی در گرفت، همه سازمانها و مبارزات بطور مستقیم یا غیر مستقیم با جنگ همسوئی میکنند" (صفحات ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ و ۳۲۸ - جلد دوم متنخابات مائوتسه دون) به برنامه حزب کمونیست)

مائوئیست) افغانستان مراجعه می کنیم تا ببینیم درینمورد چه میگوید: " - جهان امروزی به کشور های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه امپریالیزم تقسیم گردیده است. انقلاب جهانی پرولتری توسط پرولتاریا , زحمتکشان و خلق ها در هر دو نوع این کشورها به پیش برده میشود. مگر وقوع انقلاب در این دو نوع کشورها از هم متفلوت میباشد. انقلاب در کشور های امپریالیستی مستقیماً دارای خصلت سوسیالیستی میباشد و انقلاب اکتبر نمونه پیروزمند این نوع انقلاب است. جنگ خلق در این نوع کشور ها از طریق افشاگری و مبارزه سیاسی تدارک دیده میشود و با قیام در شهرها و ادامه جنگ داخلی عمومی به پیش برده میشود. " انقلاب در کشورهای تحت سلطه مستقیماً دارای کرکتر سوسیالیستی نمیباشد، بلکه عبارت است از انقلاب دموکراتیک نوین که تحت رهبری پرولتاریا با برانداختن سلطه امپریالیزم و سرنگونی فئودالیزم و سرمایه داری بروکرات و کمپرادور، راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار میسازد. انقلاب چین نمونه پیروزمند این نوع انقلاب به شمار میرود که بر اساس استراتژی جنگ توده یی طولانی با تکیه بر پایگاه های روستایی و محاصره شهر ها و نهایتاً تسخیر شهر ها، به ایجاد قدرت سیاسی سرتاسری انقلابی منجر میگردد. گرچه انقلاب در کشور های مختلف نظر به گوناگونی شرایط و اوضاع مشخص، اشکال مشخص متعددی بخود میگیرد، اما بطور کلی تمامی انقلابات در کشورهای مختلف جهان به یکی از دو جریان فوق الذکر مربوط میباشد اصول عام در هر دو نوع این انقلابات عبارت اند از: رهبری انقلاب توسط پرولتاریا از طریق حزب کمونیست، استفاده از قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه به عنوان عالی ترین شکل مبارزه سیاسی و تصرف قدرت و خصلت توده یی انقلاب و جنگ انقلابی. " (مبحث سه جزء مارکسیزم -

لنینیزم - مائوئیسم - برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) منطبق با این اصول، برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، روی استراتژی جنگ خلق بمثابه یگانه استراتژی مبارزاتی تاکید به عمل آورده و می گوید: " حزب کمونیست (مائوئیست) برای حصول استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور، تصرف قدرت سیاسی و تحقق اهدافش هیچ راه استراتژیک دیگری جز توسل به قهر انقلابی و بکاربرد نیروهای مسلح انقلابی و دریک کلام جنگ انقلابی نمیتواند سراغ نماید. اهداف انقلاب دموکراتیک نوین، منجمله هدف عمده فعلی یعنی طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست نشانده و حصول استقلال و آزادی حقیقی، فقط با پیروزی پرولتاریا و متحدینش در میدان جنگ میتواند بکف آید. " (فصل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی) (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) در برنامه حزب (برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، با جمعبندی از تجارب جنگ خلق های پیروزمند در کشور های تحت سلطه امپریالیسم و همچنان جمعبندی از تجارب منفی و مثبت جنگی در خود افغانستان، مشخصات عمومی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان را اینگونه معین می نماید: ۱ - نمی تواند شکل قیام شهری و کودتا داشته باشد. ۲ - جنگ توده ئی عمدتاً دهقانی تحت رهبری پرولتاریا است. ۳ - حرکت سوق الجیشی این جنگ محاصره شهر ها از طریق دهات است، یعنی ابتدا در دهات براه افتاده و پیش برده می شود و سپس به تسخیر شهر ها می انجامد. ۴ - جنگ طولانی است و نه کوتاه مدت و از سه مرحله دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک گذر می نماید. ۵ - مناطق پایگاهی انقلابی در این جنگ اهمیت کلیدی دارد. هدف این جنگ در قدم

اول و قبل از تصرف قدرت سیاسی سرتاسری، ایجاد مناطق پایگاهی است که تکیه گاه پیشرفت آن تا تصرف قدرت سیاسی سرتاسری و پیروزی انقلاب است. ۶- بستر پیدایش و رشد ارتش انقلابی خلق بمثابه یکی از سلاح های مورد نیاز برای انقلاب است." (فصل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی) شکل مشخص کنونی جنگ خلق) در برنامه حزب (مواضع کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " و " دشنامنامه " در مورد جنگ خلق در بر گیرنده دو اصل است: اصل اول: *در قدم اول باید راه مبارزات مسالمت آمیز را در پیش گرفت. اگر از این طریق حصول اهداف ممکن نگردید، می توان به جنگ متوسل شد. کتاب " صریحا می گوید که: " چپ جنگ طلب نیست ولی کدام نیرو را می شناسید که وقتی از طریق مسالمت به اهدافش نرسیده به جنگ متوسل نشده است. و یا مثلا: " زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند می کند که مطمئن شود اولاً راه دیگری نیست ... " و همچنان: " از نظر چپ جنگ توده ای به عنوان یک استراتژی نظامی مطرح است آنهم اگر ایجاب کند و نه اینکه هم اکنون آنرا بکار گیرد. " (صفحه ۲۲۲ کتاب) یعنی وقتی از طریق مبارزات مسالمت آمیز به اهداف مان نرسیدیم و مطمئن شدیم که غیر از جنگ راه دیگری نیست، آن وقت ایجاب می کند که راه جنگ را در پیش بگیریم و جنگ توده ئی را به عنوان استراتژی نظامی مان مد نظر قرار دهیم. به عبارت دیگر می توان امید وار بود که: از طریق مبارزات مسالمت آمیز به اهداف مان برسیم، بناءً باید آن را امتحان کنیم که اگر رسیدیم خوب، در غیر آن مطمئن می شویم که غیر از جنگ راه دیگری نیست. آن وقت با اطمینان خاطر می توانیم شعار جنگ را مطرح کنیم. به این ترتیب " آئیز - نادر و شرکاء " امید وار اند که یکجا با رویزیونیست های " خلقی " و " پرچمی " و از راه

نشستن بر چوکی های پارلمان رژیم دست نشانده اصل " گذار مسالت آمیز"
رادرافغانستان موفقانه مورد تطبیق قرار دهند.

***اصل دوم

: ***جنگ خلق در افغانستان مانند کشور های امپریالیستی بصورت قیام
عمومی براه می افتد و پیش می رود. " دشنامنامه" نه تنها در مورد مبارزه
پارلمانی شرایط افغانستان را با شرایط کشورهای امپریالیستی یکی می داند،
بلکه در مورد جنگ خلق نیز چنین می کند و شکل این جنگ را برای
افغانستان نه جنگ توده ئی طولانی (منطبق با شرایط کشور های مستعمره
(نیمه مستعمره) - نیمه فئودالی) بلکه قیام عمومی (منطبق با شرایط
کشور های امپریالیستی) می داند. مثلا از لنین نقل قول می آورد و گفته های
او در مورد قیام عمومی یا " نبرد قطعی" را در شرایط افغانستان تطبیق می
نماید " بیائید به یک فرض محال (!) ما هم برای لحظه ی کوتاه در خیال خود
(!) بپذیریم که هم اکنون در افغانستان حتی حزب کمونیست (!)، البته نه
حزب شما، یعنی پیشآهنگ پرولتاریا بوجود آمده است و آماده ی جنگ است.
ولی به گفته لنین تنها با پیشآهنگ هم نمی شود به نبرد قطعی رفت. لنین
می نویسد: " با پیشآهنگ تنها نمی توان پیروز شد. گسیل پیشآهنگ تنها به
نبرد قطعی، مادامیکه تمام طبقه و توده های وسیع خط مشی پشتیبانی
مستقیم از پیشآهنگ یا لا اقل خط مشی بیطرفی خیر اندیشانه ایرا نسبت به
وی در پیش نگرفته و ناتوانی کامل خود را از پشتیبانی از دشمن وی نشان
نداده اند، نه تنها سفاهت بلکه خیانت خواهد بود." (آثار منتخب لنین در یک

جلد - صفحه ۷۶۲) حال چه کسی می تواند این خیال را بکند که ما در افغانستان طبقه پرولتاریای آماده و متشکلی داریم و آن طبقه با توده های وسیع مردم از این " حزب کمونیست " هم اکنون پشتیبانی می کنند و بر اساس این پشتیبانی ما جنگ مسلحانه را شکل عمده ی مبارزه قرار داده و به نبرد قطعی با دشمن برویم؟ چنین تصویری به حق همان تخیلات " بیماران کودک چپرو " است و بس. " (صفحه چهارم دشنامنامه) " کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر افغانستان را نظام نیمه فئودالی - مستعمراتی، نیمه مستعمراتی می داند، ولی مبارزه پارلمانی (فرض کنیم نه پارلمانتاریزم) را همانند کشور های سرمایه داری امپریالیستی در آن مجاز می داند و جنگ را بمثابة آخرین اقدام احتمالی آینده در نظر میگیرد. " دشنامنامه " در مورد سرمایه داری بودن افغانستان بصورت مشخص چیزی نمی گوید ولی شکل جنگ خلق در این کشور را، نه جنگ توده ئی طولانی بلکه قیام عمومی (نبرد قطعی) که خاص کشور های سرمایه داری امپریالیستی است، می داند و گفته های مائوتسه دون در مورد کشور های سرمایه داری امپریالیستی را در شرایط افغانستان قابل تطبیق می داند. اما طرح پیشنهادی " مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان " این تناقضات را " حل " کرده و " آئیژ - نادر و شرکاء " را " راحت " کرده است. این طرح پیشنهادی بطور صریح، افغانستان را یک کشور سرمایه داری وابسته به حساب آورده و جنگ خلق در این کشور را نیز بصورت آخرین اقدام مبارزاتی سرتاسری و فیصله کن (قیام عمومی) به تصویر کشیده است. روشن است که افغانستان کنونی یک کشور مستعمره - نیمه فئودال است و نه یک کشور سرمایه داری. حتی اگر بپذیریم که در این کشور دیگر سرمایه داری نه شیوه تولید غیر

مسلط بلکه شیوه تولید مسلط است، با آنهم قوانین مبارزاتی در آن همانند کشور های سرمایه داری امپریالیستی نخواهد بود، چرا که کماکان انجام وظایف انقلاب ملی - دموکراتیک (دموکراتیک نوین) در آن مطرح خواهد بود. بطور مشخص افغانستان امروز تحت اشغال متجاوزین اشغالگر قرار دارد و حالت جنگ در آن برقرار است. از این جهت نیز قوانین عمومی مبارزه در کشور های سرمایه داری در آن قابل تطبیق نخواهد بود (مبارزه پارلمانی و مسالمت آمیز برای یک دوره طولانی). طبعاً در چنین شرایطی جنگ مقاومت ضد اشغالگران و دست نشاندهگان شان (به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق) نیز نمی تواند و نخواهد توانست شکل قیام عمومی را بخود بگیرد، بلکه صرفاً می تواند بصورت جنگ توده ئی طولانی پیش برده شود. چنین جنگی نمی تواند به یکبارگی و بصورت قیام سرتاسری براه افتد، بلکه در ابتدا صرفاً می تواند در مقیاس کوچک و در محلات و مناطق مساعد براه افتد و طی یک دوره طولانی و با گذر از مراحل مختلف قوی تر و نیرومند تر شده و بصورت یک جنگ سرتاسری در آید. مائوتسه دون در اثر ماندگارش (در باره جنگ طولانی) به تفصیل در اینمورد صحبت می نماید که چرا جنگ مقاومت ضد جاپان یک جنگ طولانی است و از مراحل مختلفی عبور می نماید. برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نیز در مورد اینکه چرا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و دست نشاندهگان شان نه یک جنگ زود فرجام، بلکه یک جنگ طولانی خواهد بود، به روشنی موضعگیری نموده است. (در مبحث " جنگ طولانی " از فصل " جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی - شکل مشخص کنونی جنگ خلق) طرح مسئله جنگ خلق در افغانستان بصورت قیام عمومی در واقع به مفهوم نفی جنگ مقاومت ضد اشغالگران و

دست نشانندگان شان و تسلیم طلبانه است. قیام عمومی در شرایط سرمایه داری پیشرفته و با موجودیت یک طبقه کارگر کثیرالعهده و دارای تمرکز عالی می تواند براه افتد. چنین شرایطی در افغانستان کنونی موجود نیست و لذا نمی توان قیام عمومی براه انداخت. لذا برای دسترسی به آن شرایط باید انتظار کشید و به امپریالیست ها به اصطلاح فرصت داد که چنین شرایطی را فراهم آورند. بالا تر از آن، همکاری با اشغالگران و دست نشانندگان شان درین راه نه تنها مفید بلکه ضروری و اصولی پنداشته میشود. این کاری است که پارلمانتاریست های راجستر شده آشکارا و علنی انجام می دهند. بر مبنای چنین طرحی است که تدارک برای جنگ خلق نیز به معنای تدارک در یک کشور امپریالیستی در نظر گرفته می شود: "دشنامنامه" پس از آنکه گفته های مائوتسه دون در مورد شرایط کشور های سرمایه داری در مورد ضرورت پیشبرد یک دوره طولانی مبارزات مسالمت آمیز (پارلمانی و غیره) را نقل می کند، باز هم روی رهنمود مطرح شده توسط مائوتسه در زمینه تدارک و برپائی جنگ خلق در کشور های امپریالیستی برای افغانستان تاکید کرده و می نویسد: "یک رهنمود دیگر مائوتسه دون در زمینه ی تدارک و برپائی جنگ در همین اثر خیلی جالب است. او می گوید: "جنگی که این احزاب می خواهند، جنگ داخلی است که آنرا تدارک می بینند. اما تا زمانیکه بورژوازی واقعا ناتوان نگردد، تا زمانیکه اکثریت عظیم پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ مصمم نشود، تا زمانیکه توده های دهقان آماده نباشند داوطلبانه به پرولتاریا یاری برسانند، این قیام و این جنگ نباید برپا شود" (مائوتسه دون، جلد دوم آثار منتخب، مسائل جنگ و استراتژی - صفحه ۳۲۶) ببینید مائوتسه دون برای برپائی جنگ با حاکمیت بومی بورژوازی خودی به چه

تدارک گیری عام و تام تاکید می کند "... (صفحه پنجم " دشنامنامه ") قبل تر، در صفحه چهارم، " دشنامنامه " ضرورت پخته شدن شرایط برای براه افتادن قیام عمومی را از قول لنین اینگونه برای افغانستان تاکید می کند: " ولی به گفته لنین تنها با پیشاهنگ هم نمی شود به نبرد قطعی رفت. لنین می نویسد: " با پیشاهنگ تنها نمی توان پیروز شد. گسیل پیشاهنگ به نبرد قطعی، مادامیکه تمام طبقه و توده های وسیع خط مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لا اقل خط مشی بیطرفی خیر اندیشانه ایرا نسبت به وی در پیش نگرفته و ناتوانی کامل خود را از پشتیبانی از دشمن وی نشان نداده اند، نه تنها سفاهت بلکه جنایت خواهد بود. " (آثار منتخب لنین در یک جلد - صفحه ۷۶۲) حال چه کسی می تواند این خیال را بکند که ما در افغانستان طبقه پرولتاریای آماده و متشکلی داریم و آن طبقه با توده های وسیع مردم از این " حزب کمونیست " هم اکنون پشتیبانی میکند و بر اساس این پشتیبانی ما جنگ مسلحانه را شکل عمده ی مبارزه قرار داده و به نبرد قطعی با دشمن برویم؟ چنین تصویری به حق همان تخیلات " بیماران کودک چپرو " است و بس. " بر اساس چنین دیدی از مبارزات تدارکی برای برپائی قیام عمومی در افغانستان است که " دشنامنامه " گفته ذیل از کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " را با تاکید مورد تائید قرار می دهد: " هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ویرانی های زیادی را امپریالیست ها و فوندامنتالیست ها در جنگ های ویرانگر شان بر کشور ما تحمیل کرده اند، طرح شعار جنگ مسلحانه بمثابه یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه ای است که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت میدهند " توجه دارید که گفته نمی شود: " براه اندازی جنگ به مثابه یک تاکتیک روز " بلکه گفته می شود: " طرح

شعار جنگ مسلحانه"، یعنی تبلیغ و ترویج برای جنگ خلق، یک طرح احمقانه است. به همین سبب تبلیغ و ترویج برای جنگ خلق توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را که بخش ضروری ای از مبارزات تدارکی برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان است و حزب توام با پیشبرد مبارزه در سائر عرصه های تدارکی، آن را جرئتمندانه به پیش می برد، " بیماری کودکی چپروی " می خوانند. بر اساس چنین دیدی از تدارک برای جنگ خلق در افغانستان است که " دشنامنامه " ادعا دارد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان " به خلق مظلوم ما دستور می دهند که بدون تدارک و آمادگی و دست یابی به هیچ گونه سلاحی و تشکیلاتی در برابر امپریالیزم جهانی ... و نیروهای ارتجاعی متحد آن ... همین حالا به جنگ متوسل شود و شکل عمده مبارزه اش را هم نه مبارزه برای ایجاد ارکان لازم چنین جنگ بزرگی بلکه بطور سفیهانه جنگ مسلحانه تعیین میکنند. " (صفحه پنجم دشنامنامه) از پیچیدن بیشتر در مورد این مسئله می گذریم و بخش " تدارک ... " از برنامه حزب را بصورت مکمل درینجا نقل می کنیم:

”تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق)

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگی است نقشه مندانه که توسط نیروهای نظامی ضعیف و کم توان ملی و انقلابی علیه نیروهای نظامی پرقدرت و وسیع اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی مرتجع و دست نشانده شان به راه میافتد.

این جنگ نمیتواند بصورت خود بخودی آغاز شود، بلکه برپایی و پیشبرد آن مستلزم تهیه و تطبیق نقشه ها و پلانهای معین و مشخصی است که حزب و توده های تحت رهبری اش را قادر میسازد عملاً جنگ را آغاز نمایند. فقط با پیشبرد موفقانه فعالیتهای تدارکی است که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی میتواند برپا گردیده و به پیش برده شود. قبل از شروع جنگ، تدارک برای برپایی آن و پس از آنکه برپا گردید پیشبرد اصولی و موفقیت آمیز آن باید بمثابة محور تمام اشکال فعالیت های مبارزاتی حزب و توده ها محسوب گردد. عدم توجه به این امر در نهایت به هیچ چیز دیگری جز بی توجهی به امر کبیر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و کلاً انقلاب دموکراتیک نوین تمام نخواهد شد.

اولین و مهمترین عرصه تدارک برای برپایی و آغاز جنگ، تدارک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب کمونیست (مائوئیست) است؛ زیرا که حزب آغازکننده و رهبری کننده جنگ است. تدارک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب برای برپایی جنگ بمعنی آمادگی حزب برای آغاز جنگ از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی است. آمادگی ایدئولوژیک - سیاسی حزب برای آغاز جنگ در قدم اول بخط ایدئولوژیک - سیاسی و خط نظامی حزب مربوط است. خط ایدئولوژیک - سیاسی و نظامی حزب باید یک خط اصولی صحیح و روشن مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی باشد. این آمادگی در قدم دوم عبارت است از آمادگی استوار و محکم حزب برای تقبل مسئولیت آغاز جنگ و ایستادگی روی اصول جنگ انقلابی از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و نظامی.

آمادگی تشکیلاتی حزب برای آغاز جنگ عمدتاً به استحکام تشکیلاتی حزب مربوط است. استحکام تشکیلاتی حزب قبل از همه توسط سیاست تشکیلاتی حزب در مورد ساختمان تشکیلاتی حزب معین میگردد. تشکیلات حزب باید قسمی ساخته شود که برای آغاز و پیشبرد موفقیت آمیز جنگ انقلابی ملی و طبقاتی مناسب و موزون باشد. اگر این مناسبت و موزونیت میان ساختمان عملی تشکیلات حزب و خط ایدئولوژیک - سیاسی و نظامی تدوین شده و رسماً پذیرفته شده حزب وجود نداشته باشد، خط ایدئولوژیک - سیاسی و نظامی حزب در واقع فاقد پایه تشکیلاتی لازمه بوده و به یک سلسله ادعاهای صرف تئوریک و تبلیغاتی مبدل میگردد. اما آمادگی تشکیلاتی حزب برای آغاز جنگ صرفاً به استحکام تشکیلاتی حزب خلاصه نمیگردد، بلکه درجه معینی

از گسترش تشکیلاتی حزب را نیز در بر میگیرد. حد بسیار معین و مشخصی برای گسترش تشکیلاتی حزب نمیتوان در نظر گرفت؛ ولی اولاً توسط یک حزب چند نفره نمیتوان جنگ را آغاز نمود و ثانیاً در شرایط استبدادی جامعه افغانستان، گسترش وسیع صفوف حزب در شرایط قبل از آغاز جنگ نمی تواند ممکن و میسر باشد. از اینجهت راه مؤثر برای گسترش وسیع صفوف حزب، برپایی و پیشبرد جنگ است.

دومین عرصه تدارک برای آغاز جنگ، تدارک توده یی است. جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگ توده ها است و بدون آگاهی، خلاقیت و سازمانیابی آنان نمیتواند آغاز گردد و پیش برده شود. اما در مورد تدارک توده یی برای آغاز جنگ باید بصورت جدی توجه داشت که توده ها از لحاظ آمادگی شان برای شرکت در عملیات آغازین جنگ و پیشبرد بعدی آن، در یک سطح قرار ندارند، بلکه به بخشهای پیشرو، میانه و عقبمانده تقسیم میگردند. فعالیتهای تدارکی توده یی برای آغاز جنگ، عمدتاً در میان توده های پیشرو متمرکز میگردد. در واقع پس از آغاز جنگ و پیشبرد کم و بیش موفقیت آمیز آن است که میتوان توده های میانی را به سوی جنگ جلب کرد و توده های عقبمانده را ارتقاء داد و یا لاقلاً خنثی نمود. یک موضوع مهم دیگر در تدارک برای آغاز جنگ، شناسایی مناطق مساعد برای آغاز جنگ و تمرکز فعالیت های تدارکی در آن مناطق است. از لحاظ آغاز جنگ، مناطق مختلف کشور دارای وضعیت یکسان نیستند و مناطق مساعد، نامساعد و شدیداً نامساعد را در بر میگیرند. فعالیتهای تدارکی برای آغاز جنگ باید در مناطق مساعد متمرکز گردد. در واقع آغاز و پیشرفت موفقیت آمیز جنگ است که میتواند

نامساعدت ها را در مناطق نامساعد ازمیان برده واین مناطق را به مناطق مساعد مبدل سازد و همچنان نامساعدت های مناطق شدیداً نامساعد را کم و بیش تخفیف دهد.

یقیناً در پهلوی تمام فعالیتهای تدارکی دیگر برای آغاز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، تدارک لجیستیکی را نیز نمیتوان نادیده گرفت. تدارکات لجیستیکی، فراهم آوری و سازماندهی حد اقل امکانات تسلیحاتی و غیر تسلیحاتی لازمه برای آغاز جنگ را دربرمیگیرد. حد کاملاً معین و مشخصی برای تدارکات لجیستیکی نمیتوان در نظر گرفت. از یکجانب جنگ را نمیتوان با دستان خالی و بدون حداقل امکانات نظامی و غیرنظامی مورد ضرورت آغاز کرد و تهیه این امکانات هم لازم است و هم ممکن؛ ولی از جانب دیگر، در شرایط قبل از آغاز جنگ، در واقع غیر ممکن است که بتوان امکانات نظامی و غیرنظامی گسترده ای فراهم آورد. در واقع جریان جنگ، خود مهمترین عرصه فراهم آوری امکانات وسیع نظامی و غیر نظامی محسوب میشود. "فصل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) - برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان (علاوه از مباحث محوری فوق مسائل بحثی دیگری نیز در متن " دشنامنامه " وجود دارند که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

نتیجه گیری تسلیم طلبانه از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی

در صفحه پنجم و ششم "دشنامنه" نتیجه گیری غلط و تسلیم طلبانه ای از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی به عمل می آید:

"... اگر کسی بخواهد راه افتادن جنگ همگانی مردم ما را علیه تجاوز شوروی نمونه بیاورد باز هم خلط شرایط و نتیجه گیری اشتباه کرده است. در آن زمان آن جنبش همگانی مردم بطور خود جوش راه افتاد و نیروهای سیاسی مختلف اجبارا بدنبال آن رفتند. همه شاهدیم که یکی از دلایل حالات موجود و نفوذ و تسلط نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی در کشور ما همان نبود تدارک امکانات و رهبری سالم در آن جنگ است، یعنی با آنکه کشور در اشغال و مستعمره بود و مردم کاملا روحیه جنگ ضد تجاوزی داشتند و جنگ را هم آغاز کرده قهرمانانه جنگیدند، ولی با نداشتن تدارک لازم و نبود یک ستاد رهبری پخته و آگاه با آنکه بیش از یک میلیون انسان قربانی دادند، نتیجه اش به کجا کشید. این تجربه تلخی است که هرگز نباید تکرار شود. جنگ خلق بازپچه نیست که بتوان آن را بخواست این و آن بکار برد. با تجربه تلخ و گران قیمتی که ما داریم، تکرار چنین اشتباهی خیانت است امید است عناصر پاک جنبش به این مسئله توجه کنند."

به این ترتیب، "دشنامنه" بر مبنای یک شناخت غلط از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی، یک تحلیل و ارزیابی غلط از آن جنگ به عمل

می آورد و بر مبنای آن، طرح تسلیم طلبانه امروزی اش را به میان می کشد. به جمله ذیل یکبار دیگر توجه کنیم:

”آن جنبش همگانی مردم بطور خود جوش براه افتاد و نیروهای سیاسی مختلف اجبارا بدنبال آن رفتند“ این، یک شناخت غلط و نادرست از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان است. اولاً این جنگ صرفاً یک جنگ خود جوش نبود، گرچه در ابتدا جنبه خود بخودی آن عمدگی داشت. در واقع از همان ابتدای جنگ علیه رژیم کودتای هفت ثور و قوای متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیستی، در پهلوی حرکت های خود بخودی توده ئی، تحریکات نیروهای ارتجاعی و مبارزات نیروهای مترقی و ملی - دموکرات نیز در شکلهی آن جنگ نقش بازی کردند ثانیاً جنبه خود بخودی این جنگ، مثل هر حرکت مبارزاتی خود بخودی نمی توانست، و نتوانست، مدت های مدیدی دوام نماید و پس از دو - سه سال، رهبری نیروهای ارتجاعی بر آن عمدگی پیدا نمود. ثالثاً نیروهای سیاسی مختلف اجباراً به دنبال جنبش خود بخودی توده های مردم نرفتند نیروهای ارتجاعی اسلامی از حرکت های خود جوش توده ها دنباله روی نکردند بلکه از همان ابتدا برای تامین رهبری شان بر آن حرکت ها بصورت صریح و روشن برنامه ریزی کردند و آن را در عمل تطبیق نمودند.

اما بر عکس نیروهای مترقی و ملی - دموکرات به دنباله روی پرداختند، اما این دنباله روی نیز دارای شکل و شمایل یکسان نبود. نیروهائی مثل ”ساما“ و ”رهائی“، قبل از آنکه جنگ ها و مقاومت ها سراسر کشور را فرا گیرد، به اسلام

بازی و مسلمان نمائی رو آورده بودند. آنها پیشاپیش به استقبال "اسلام بمثابه درفش مقاومت ملی"، "جمهوری اسلامی" و حتی "انقلاب اسلامی" رفتند و این، عمدتاً دنباله روی از جو حاکمی بود که بعد از بوجود آمدن رژیم خمینی در ایران و رژیم ضیاءالحق در پاکستان، در منطقه بوجود آمده بود، یعنی دنباله روی از احزاب ارتجاعی اسلامی و نه دنباله روی از مبارزات خود جوش توده های مردم، گرچه بصورت ضمنی دنباله روی از توده ها را نیز در بر داشت.

نیروهای دیگری مثل "اخگر"، "دسته پیشرو" و غیره گرچه پیشاپیش به اسلام بازی و مسلمان نمائی نپرداختند، ولی دنباله روی عملی از حرکت های خود جوش توده ها و همچنان دنباله روی از احزاب ارتجاعی اسلامی را در پیش گرفتند. درینجا به صراحت دیده می شود که عنصر عمده، دنباله روی از احزاب ارتجاعی اسلامی است و نه دنباله روی از مبارزات خود جوش توده ها. این تسلیم طلبی طبقاتی که در عین حال تسلیم طلبی ملی در قبال امپریالیست های حامی احزاب ارتجاعی اسلامی را نیز در بر داشت، در نهایت صرفاً در حد خود باقی نماند و بعد ها تا سرحد تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم دست نشانده آن تکامل منفی نمود. آنچه باعث این دنباله روی ها گردید، خط های ایدئولوژیک - سیاسی نادرست و مشی های غیر اصولی بود و نه اینکه اجباراً چنین دنباله روی هائی صورت گرفت. آنطور نبود که کسی نمی خواست دنباله روی کند، اما همه مجبور شدند این کار را انجام دهند. طرح مسئله به این صورت بدین معنی است که در آن شرایط نیروهای ملی - دموکرات و مترقی هیچ زمینه ای از لحاظ مبارزاتی در اختیار

نداشتند و مجبور بودند از جو حاکم دنباله روی کنند. چنین تحلیلی صاف و ساده، توجیه تسلیم طلبی و انحراف است و نه چیز دیگری.

اینچنین دنباله روی ای در شرایط کنونی نیز توجیه و تئوریزه می گردد. مثلاً به مطلبی از صفحه چهارم دشنامنامه توجه کنیم: "وقتی یک شکل مبارزه عمده گفته می شود که شرایط عینی و ذهنی ضرورت آن شکل مبارزه را در دستور روز قرار دهد و بیشترین نیرو، وقت و امکانات مبارزاتی نیروی مبارز را در خدمت خود بگیرد و اشکال دیگر مبارزه را تحت شعاع خود قرار دهد شما چه احمقانه هم کنون جنگ مسلحانه را شکل عمده مبارزه تان معرفی می کنید، در حالیکه حتی توان و جرئت یک شلیک را هم ندارید (!)، چه رسد به داشتن نیروهای پارتیزانی و یا ارتش جنگی، پشتوانه توده ئی، پایگاه انقلابی، امکانات نظامی - لوجیستیکی و غیره که همه لازمه جنگ خلق هستند."

در این جا ظاهراً صحبت از شکل عمده مبارزه است. ولی وقتی با توجه به جهتگیری عمومی نوشته، مطالب متذکره را با دقت مورد توجه قرار دهیم، متوجه می شویم که: موضوع جنگ مقاومت از دید نویسنده "دشنامنامه" وقتی می تواند مطرح شود که نه تنها شرایط عینی بلکه شرایط ذهنی جامعه نیز آن را در دستور روز قرار دهد و بر علاوه عملاً بیشترین نیرو، وقت و امکانات مبارزاتی نیروی مبارز را در خدمت خود گرفته باشد، اشکال دیگر مبارزه را تحت شعاع خود قرار داده باشد، عملاً شلیک ها آغاز شده باشند، نیروهای پارتیزانی و یا ارتش جنگی، پشتوانه توده ئی جنگی، پایگاه انقلابی، امکانات نظامی - لوجیستیکی و غیره، همه و همه فراهم شده باشند. یعنی اینکه همه

این پیش شرط های عینی و ذهنی برای جنگ باید خود بخود آماده شود؛ آنگاه است که "نیروی مبارز" مورد نظر نویسنده "دشنامنه" قانع می شود که بلی! حالا می توان از جنگ صحبت به عمل آورد و در آن شرکت کرد. طبیعی است که برای این "نیروی مبارز" تنبل و خواب رفته، شرکت در چنین جنگ پیشرفته ای فقط می تواند به مفهوم دنباله روی از آن مطرح باشد

اما در مورد نداشتن توان و جرئت یک شلیک: اگر ما توان و جرئت یک شلیک را هم نداریم، چرا "آئیژ" در کتابش داستان "قتلگاه" را مطرح کرده است و چرا "نادر" نیز ناله کنان آنرا تکرار می کند؟ این تعزیه داری پیشاپیش بر شهدای احتمالی آینده و به فحوای یک ضرب المثل عامیانه "پیش از مرده یخن پاره کردن" نشان می دهد که شعار ضرورت برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را ما بلند کرده ایم و ترس از تلفاتش را "نادر - آئیژ و شرکاء" خورده اند!

آنها هیاهو می کنند و فحش و دشنام و ناسزا نثار ما می نمایند تا مبدا امروز یا در آینده، این "تلفات" به نا حق دامن آنها را نیز بگیرد. این ترس البته تا حد زیادی ساختگی و تقلبی نیز هست. مسیری که آنها در تسلیم طلبی پیموده اند تا حد زیادی چتر محافظتی امنیتی برای شان بوجود آورده است. آنها به خوبی میدانند که اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان یکجا با سردمداران عالی رژیم پوшالی، اگر بالای کسانی اعتماد نداشته باشند آنها را تا سطح وکالت و وزارت بالا نمی برند. اما این ترس در عین حال کم و بیش واقعی نیز هست. آنها از این ترس دارند که گفته ها و عملکردهای حزب

کمونیست (مائوئیست) افغانستان بالای شان تاوان شود و اعتماد اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ و وکالت و وزارت را از دست بدهند. به همین جهت است که تپ و تلاش برای سوا نشان دادن خود از حزب را براه انداخته اند.

ما بخوبی می دانیم که یکی از اهداف آنها در براه انداختن هیاهو علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این است که اختلافات شان با حزب هر چه بیشتر و وسیع تر بر ملا گردد و آنها بتوانند اسناد بیشتری بدست بیاورند که صلح طلب اند، مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی می نمایند و گرد مبارزات مسلحانه و جنگ خلق خط کشیده اند. آنها تشدید هر چه بیشتر این وضعیت را به نفع شان می بینند البته ما هم بنا به دلائل دیگری نفع مان را در تشدید این مبارزه می بینیم. ما بخوبی واقفیم که برگرداندن این تسلیم طلبان از مسیری که در پیش گرفته اند، به احتمال قریب به یقین نا ممکن است، اما یقیناً وظیفه داریم به آن مبارزینی از بقیۀ الجیش سازمان منحلۀ، که هنوز از روی توهم و بنا به عدم شناخت درست از این افراد، دنبال شان حرکت می کنند، ماهیت واقعی آنها را نشان دهیم.

”دشنامنه“ مدعی است که: ” نبود تدارک امکانات و رهبری سالم (ستاد رهبری پخته و آگاه) در ... جنگ“ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی“ در این جنگ، به عنوان یکی از عوامل، تسلط امروزی ارتجاع و امپریالیزم بر افغانستان را باعث گردیده است. این جمله می توانست درست باشد، در صورتیکه بصورت ذیل فرمولبندی می گردید:

”نبود رهبری سالم (ستاد رهبری آگاه و پخته) و تدارک امکانات در ... جنگ” درینجا موضوع صرفا بر سر پس و پیش کردن کلمات نیست، بلکه بر سر این است که ما خط سیاسی – ایدئولوژیک درست را عمده و تعیین کننده می دانیم و اولویت می دهیم یا امکانات را. نویسنده ”دشنامانه” به موضوع امکانات به عنوان موضوع عمده و درجه اول می نگرد و موضوع بود یا نبود ستاد رهبری اصولی برایش اهمیت ثانوی و غیر عمده دارد. اینچنین ”امکانات گرائی” جزء مهمی از خط ”سامائی” بود و به ویژه در زمان رهبری قیوم رهبر، پای ”ساما” را به سفارتخانه ها و قونسلگری های امریکا و سر انجام به بارگاه خاقان های نوین چین کشاند. او تا آنجا در این مسیر پیش رفت که حاضر شد در قبال رویزیونیست های حاکم بر چین ”انعطاف ایدئولوژیک” نشان دهد و خود و کل ”ساما” را به دنباله رو رویزیونیزم چینی مبدل نموده و آنرا از لحاظ ایدئولوژیک – سیاسی با ”سازمان رهائی” منطبق سازد. این امکانات گرائی همین امروز نیز بخش مهمی از خط ایدئولوژیک – سیاسی ”نادر – آئیژو شرکاء” را می سازد. در سطور قبلی این نوشته گفتیم که ”دشنامانه” نویس، جنگ خلق در افغانستان را نه به مثابه یک جنگ توده ئی طولانی مبتنی بر استراتژی محاصره شهر ها از طریق دهات که خاص کشور های مستعمره – نیمه فئودالی و یا نیمه مستعمره – نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم است، بلکه به مثابه یک قیام عمومی و سرتاسری که خاص کشور های سرمایه داری امپریالیستی است، می نگرد. واضح است که چنین جنگی استراتژی مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین بمثابه مرحله مقدماتی و ضروری برای گذار به انقلاب سوسیالیستی نیست، بلکه مستقیما استراتژی مبارزاتی انقلاب سوسیالیستی محسوب می گردد. به عبارت دیگر دست یازیدن به جنگ خلق در شکل قیام

عمومی و سرتاسری مستلزم پخته شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب در یک کشور سرمایه داری و آنهم سرمایه داری امپریالیستی است. می توان پرسید که چنین شرایط عینی و ذهنی ای چه وقت در افغانستان فراهم می شود؟ و مقدم بر آن می توان پرسید که چرا و چگونه مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، تروتسکیست مآبانه، کاملاً نا دیده گرفته شده و از قلم انداخته می شود؟ مگر نمی توان گفت که چنین بینشی، به نحو خجولانه و پوشیده، اجرای کامل وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک در افغانستان را بر عهده امپریالیست های اشغالگر و دست نشانندگان شان می اندازد و کل وظیفه و مسئولیت رهبری انقلاب بورژوا - دموکراتیک توسط کمونیست ها یعنی پیشبرد آنرا به مثابه انقلاب دموکراتیک نوین منتفی اعلام می نماید؟

تجارب جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی هرگز چنین نتیجه گیری ای را در بر ندارد که تا زمان فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی قیام عمومی و همگانی، نباید به مقاومت جنگی علیه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و دست نشانندگان شان پرداخت. این تجارب حکم می کنند که کمونیست ها قبل از هر چیزی باید حزب شان را داشته باشند و با تکیه بر آن، برای بر پائی جنگ خلق تدارک ببینند. این مبارزه تدارکی شامل تدارک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب از لحاظ جنگی، تدارک توده ئی، تدارک لجستیک و شناسائی مناطق مساعد و پیشبرد کار تدارکی درین مناطق برای آغاز جنگ است. جبهه متحد ملی یکی از سلاح های انقلاب است ولی موجودیت آن، پیش شرط آغاز جنگ خلق نیست. تجارب انقلابات پیروزمند نشان میدهند که غالباً جبهه متحد ملی پس از آغاز جنگ خلق و

حتی پس از پیشرفت های معین آن بوجود می آید. همچنان ارتش خلق یکی از سلاح های دیگر انقلاب محسوب می گردد، ولی موجودیت آن نیز پیش شرط آغاز جنگ خلق محسوب نمی گردد. اصولاً پیش از دست زدن به جنگ خلق در یک کشور مستعمره - نیمه فئودال، هیچ زمینه ای برای دستیابی به ارتش خلق وجود ندارد. نیروی انقلابی ناگزیر است در ابتدا با تکیه بر گروپ های چریکی جنگ را آغاز نماید و با تکامل و پیشرفت این گروپ ها در جریان جنگ برای تشکیل نیروهای نظامی منظم یعنی ارتش انقلابی اقدام نماید.

”ساما“ در برنامه اش از مبارزه همزمان برای دستیابی به سه سلاح انقلاب دم میزد. اما در عمل، سامائی ها اول در جنگ شرکت کردند، بعد موجودیت جبهه متحد ملی را اعلام کردند و در قدم سوم دست به تشکیل سازمان (ساما) زدند، بدون اینکه گامی در جهت تشکیل حزب حرکت نمایند و بدون اینکه ارتش خلق در اختیار داشته باشند. حالا بقایای ”ساما“ همه چیز را معکوس ساخته اند. ”نادر - آئیژ و شرکاء“ موجودیت هر سه سلاح (حزب، جبهه و ارتش) را پیش از جنگ به عنوان پیش شرط طلب می نمایند و این منتهای تسلیم طلبی آنها است. طرح موجودیت هرسه سلاح انقلاب به عنوان پیش شرط الزامی نه تنها در جنگ های توده ئی طولانی در کشور های تحت سلطه بلکه در جنگ های قیامی در کشور های سرمایه داری امپریالیستی نیز نادرست است.

دید امکانات گرایانه از روابط بین‌المللی

در صفحه پنجم "دشنامانه می خوانیم: "... (م - ل - م) های لاف و پتاق گوی منتقد برای اینکه ما "مارها" گفته باشند و همپالگی های امریکائی - ایرانی خود را خوش ساخته و لقمه نانی بدست آورند، به خلق مظلوم ما دستور می دهند. "همردیفان امریکائی و ایرانی حزب کمونیست (مائوئیست (افغانستان چه کسانی اند؟ یکی حزب کمونیست انقلابی امریکا است و دیگری حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، یعنی دو حزب از احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی. بناءً سائر احزاب و سازمان های عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یعنی احزاب و سازمان های کمونیست مائوئیست پیرو، نیپال، هند، بنگله دیش، سریلانکا، ترکیه، تونس، ایتالیا، کولمبیا و داوطلبان عضویت در آن از سائرکشور ها نیز همردیفان و بقول دشنامانه نویس "همپالگی" های دیگر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان محسوب می گردند.

به این ترتیب، اگر موضوع را از دید امکانات گرایانه "نادر - آئیژ و شرکاء" ببینیم منابع نان این حزب صرفاً محدود به احزاب امریکائی و ایرانی نیست، بلکه احزاب چندین کشور دیگر را نیز در بر می گیرد و گویا نانش در روغن است!! ارائه چنین طرح مبتذلی از روابط بین‌المللی فقط و فقط از عهده کسانی ساخته است که سراسر روابط بین‌المللی شان با چنین ابتدالی رقم خورده است. یعنی کسانی که دیروز می توانستند هم ملیشه های پوسته های نظامی دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی باشند و معاش بگیرند و اعاشه شوند

و هم می توانستند قونسلگری ها و سفارتخانه های امپریالیست های امریکائی را بخاطر دریافت امکانات مدام دق الباب کنند و درعین حال و باز هم بخاطر دریافت امکانات با تمام قوا تلاش نمایند که به دامن رویونیست های حاکم بر چین آویزان شوند. امروز اینها نیز بهتر از دیروز شان نیست و بلکه بد تر از آن است.

اما روابط و مناسبات میان مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مبتنی بر انترناسیونالیزم پرولتری است که اساس آنرا وحدت ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی تشکیل می دهد. این مناسبات و روابط ریشه های عمیق کمونیستی دارد و معامله گری های مالی مبتذل "ساما" و "رهائی" نمی تواند در آن جای داشته باشد. در چنین جوی اصلا امکان حرکت بر مبنای معامله گری های مالی نمی تواند وجود داشته باشد. گذشته از آن، اگر کسانی بخواهند با چنین دیدی حرکت نمایند، از لحاظ عملی نمی توانند چیزی بدست بیاورند. احزاب و سازمان های شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همه در مراحل مختلف مبارزاتی قبل از تصرف قدرت سیاسی سرتاسری قرار دارند و آن احزاب و سازمان هائی که به مراحل پیشرفته تر مبارزاتی رسیده اند، مثل حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)، احتیاجات مالی شان بیشتر از دیگران است. کسانی که روابط بین المللی شان را مبتنی بر امکانات گرائی عیار می کنند به سراغ دولت ها، و در شرایط فعلی به سراغ دولت های امپریالیستی و ارتجاعی، می روند و نه به سراغ احزاب دست تنگی که برای تهیه امکانات مورد نیاز خود شان در مضیقه هستند.

کسانی مثل "نادر - آئیژ و شرکاء" بخوبی می دانند که بخشی از مضمولین حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در سال ۱۳۶۴ بخاطر اینکه حاضر نشدند به اصطلاح انعطاف ایدئولوژیک مورد خواست "رهبر" در قبال رویزیونیست های حاکم بر چین را قبول کنند، به امکانات میلیونی دولت ارتجاعی چین پشت پا زدند و عطای شان را به لقای شان بخشیدند. وقتی این طشت رسوائی به زمین افتاد و موضوع تسلیم طلبی "ساما" در قبال رویزیونیست های حاکم چینی فاش شد، چینی ها خود را جمع کردند و "رهبر و شرکاء" نتوانستند چیزی بدست بیاورند. در واقع سازمان رهائی با استفاده از فرصت موفق شد از نشستن یک مهمان تازه وارد به دور دسترخوان رنگین خاقان های نوین جلوگیری نماید. کسانی که از این بابت به درد شکم مبتلا شدند، شدیداً نسبت به افشا کنندگان راز سامائی - چینی یا "گشنه پر زور هائیکه هم از دهان خود می زنند و هم از دهان دیگران" (به قول رهبر و شرکاء) شدیداً عقده به دل گرفتند و تا حال این عقده شان رفع نشده است. در هر حال، "گشنه پر زور" هائیکه به امکانات میلیونی دولت ارتجاعی چین پشت پا زده باشند، بخاطر بدست آوردن امکانات مالی و آن هم در حد لقمه نانی به سراغ گشنه پر زورهای دیگری مثل خود نمی روند! گذشته از تمام این ها، در صورت لزوم و امکان، مضمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همدیگر را کمک مالی نیز می کنند و این کمک ها مبتنی بر روحیه انترناسیونالیستی پرولتری است و هیچگونه پیش شرطی مثل "انعطاف ایدئولوژیک" و حتی "انعطاف سیاسی" را در قبال خود ندارد.

اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در آنچنان وضعیت بدی قرار ندارد که برای تهیه "لقمه نانی" ازرقای بین المللی اش تقاضای کمک نماید. نویسنده " دشنامنامه" و همقمایشانش از طرح مسئله به اینصورت هدف خاصی دارند. آنها وضعیت حزب ما را بد و محتاج یک لقمه نان نشان می دهند تا از پیوستن آن بخش از بقایای صفوف شان که خواهان مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده هستند، به حزب جلوگیری به عمل آورند. این موضوع در سند مربوط به سیمینار اروپائی شان به خوبی عیان است.

سوابق تراشی جعلی در خدمت انحلال طلبی ایدئولوژیک – سیاسی

نقد شعله جاوید شماره هشتم، از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " یک موضعگیری حزبی است و شخص منفردی مسئولیت آن را به عهده نگرفته است. اما دشنامنامه نویس این نقد را یک نقد شخصی جلوه می دهد و در همان سطور اولیه نوشته اش می نویسد:

"... این نوشته را ... چند مرتبه خواندم و از خلال آن طراح و نویسنده اش را هم حدس زدم که گاهی بنام ضیاء قلمفرسائی می کرد. (حالا حدس زدن هم یک کاری شده چنانکه نقد نویس نه تنها افراد را که حتی تعلقات مخفی تشکیلاتی شان را با حدس خود معرفی می کنند؟!) ... "

به همین جهت است که عنوان دشنامنامه (حجت الاسلام "کمونیست" داروغه" جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها") متوجه یک فرد است. و باز به همین جهت است که صحبت از سوابق این فرد بخش مهمی از متن دشنامنامه را در بر می گیرد. مطابق به این صحبت، "ضیاء" در زمان فعالیت جریان شعله جاوید در دهه چهل و اوائل دهه پنجاه شمسی، طلبه یا چلی مدرسه دینی بوده که در اثر فعالیت های ضد کمونیستی خود به مرتبه حجت الاسلامی یعنی ملائی می رسد. او با استفاده از منابر مساجد به تکفیر کسانی مثل نویسنده کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." و رهبرانی مثل شهید اکرم یاری می پرداخته و علیه مبارزینی چون مجید شهید زهر پراگنی می کرده است. فعالیت های ضد کمونیستی این شخص آنقدر بالا گرفته بود که در پیوند با نواب صفوی و مجاهدین خلق ایران و بنا به فتوای خمینی، حتی برنامه ضربه زدن به جنبش مارکسیستی - لنینیستی فلسطین را رویدست داشته است. عاقبت شهید مختار این فرد را از گند و تعفن مدرسه و منبر و فعالیت های ضد کمونیستی بیرون می کشد ولی عمر او و فرصت یارانش وفا نمیکند که این شخص را از پروسه آدم ساز معرفت و آموزش و تجدید ترتبیت بگزرانند تا با وجدان پاک با گذشته ننگینش تصفیه نماید و این آلودگی ها را به جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوئیست منتقل نکند. نویسنده افسوس می خورد که ای کاش مختار شهید با رفقاییش فرصت می یافتند که این شخص را به ارزش های والای مبارزات انقلابی در درون و بیرون جنبش مارکسیستی - لنینیستی آشنا می ساختند. دشنامنامه نویس از این مشکل روزگار که این طالب العلم مدرسه دینی، ضد کمونیست، مقلد خمینی

و دنباله رو نواب صفوی در جنبش ما خود را سخنگوی و داروغه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها جا بزند. (نقل به مفهوم از صفحه دوم دشنامنامه)

دشنامنامه نویس بهتر از هرکس دیگری میداند که این سوابق تراشی، جعلی است، اما از یک تسلیم طلب پارلمانتاریست نمی توان گيله نمود که چرا در قبال مائوئیست ها، آگاهانه دروغ گوئی و اتهام زنی در پیش گرفته است. شخصی که سوابقش در سطور فوق بیان گردید، حتی وجود خارجی ندارد چه رسد به اینکه در صفوف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و آنهم به عنوان سخنگوی حزب حضور داشته باشد.

ولی بیائید فرض کنیم چنین شخصی وجود دارد. ادعای اینکه مختار و سائر رهبران شهید "ساما" که خیر، حتی "رهبر جانباخته" "ساما" در صورتیکه عمر شان وفا می کرد می توانستند این شخص را تجدید تربیت کنند، یک ادعای پا در هوا و باطل است. "ساما" مبارزه برای برقراری نظام جمهوری اسلامی را پذیرفته بود، اعلام مواضع اسلامی داشت و "ندای آزادی" یعنی ارگان مرکزی خود را با "بسم الله الرحمن الرحیم" منتشر می کرد. این وجهه اسلامی یعنی اعلام مواضع و ارگان مرکزی اسلامی تا اواخر زمان رهبری "قیوم رهبر" نیز رسماً حفظ شده بود. حتی زمانی که او مورد سوء قصد و ترور قرار گرفت، سخنگوی "ساما" در مصاحبه با بی بی سی او و شهید مجید را از مرشدان طریقت و مربوط به یک خانواده روحانی معرفی کرد. از آن بعد نیز "ساما" هیچگاه علیه اسلام بازی ها و جمهوری اسلامی خواهی هایش موضع روشن نگرفته است. به همین جهت است که امروز نیز در واقع بقایای "ساما" به

جمهوری اسلامی افغانستان وفادار اند و برای تحکیم این جمهوری، در هر سطحی که برای شان ممکن باشد، کوشش و تلاش به خرج می دهند.

در واقع مبارزه علیه تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی "ساما" بود که توانست زمینه تجدید تربیت برای بخشی از سامائی ها و منجمله برش شان از اسلام بازی ها را تا سال ۱۳۶۴ تکمیل نماید. شخصی را که دشنامنامه نویس، "حجت الاسلام کمونیست" می خواند و سوابق جعلی برایش می تراشد، پس از کنفرانس سرتاسری "ساما" در سال ۱۳۶۲، برای مدت بیشتر از یک و نیم سال عضو کمیته مرکزی ساما و مسئول کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" بود. او در پیشبرد این مسئولیت هایش مدام با سبوتازها و خرابکاری های قیوم "رهبر" و کسانی مثل "آئیژ" و "نادر" رو برو بود. در واقع این افراد با وجودی که در ابتدا خود را داوطلبانه به عنوان اولین افراد قابل تحقیق در کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی معرفی کرده بودند، اما موقعی که کار تحقیق و بررسی کمیسیون به مراحل و نقاط حساس رسید، در صدد جلوگیری از پیشرفت کار آن برآمدند. علاوتا "رهبر و شرکاء" می خواستند کاملاً آشکارا و روشن به دنبال روی از رویزیونیزم چینی بپردازند و "ساما" را یکسره به رویزیونیست های چینی بفروشد. این موضوعات، اختلافات در رهبری و صفوف "ساما" را تشدید نمود، ولی "رهبر و شرکاء" برای پیشبرد یک مباحثه و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی درونی نیز حاضر نشدند و جلو آن را گرفتند. در نتیجه فرد مذکور، یکجا با افراد دیگری، بر مبنای موضعگیری علیه تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی "ساما"، منجمله موضعگیری علیه اسلام بازی ها و جمهوری اسلامی خواهی های آن، از سازمان مذکور انشعاب کردند و "هسته

انقلابی کمونیست های افغانستان" را بوجود آوردند. این مبارزه مدت بیشتر از بیست سال است که بصورت پیشرونده و با عمق و وسعت هر دم فزاینده، ادامه یافته است و اکنون نیز بمثابة بخشی از مبارزات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پیش خواهد رفت. گذشته ازینها، این دید که یک مذهبی همیشه مذهبی باقی می ماند و باید بماند و همچنان یک ماتریالیست یا آته ایست نیز همیشه ضد مذهبی یا غیر مذهبی باقی می ماند و باید بماند، یک دید غلط و ضد علمی است و در تخالف با ماتریالیزم دیالکتیک قرار دارد. بر مبنای چنین دیدی سرنوشت و تکلیف ایدئولوژیک - سیاسی یک فرد، یکبار و برای همیشه، و آن هم در سال های جوانی، تعیین می گردد. بر مبنای چنین دیدی، مارکس و انگلسی که در جوانی به مثابه هگلیست های جوان پا به عرصه مبارزه گذاشتند، نمی توانستند و نمی باید به مثابه بنیانگذاران کمونیزم قد علم کنند. بر مبنای چنین دیدی، یک طلبه مدرسه دینی مثل استالین، نمی توانست و نمی باید بمثابة یکی از رهبران حزب بلشویک و انقلاب اکتوبر و رهبر سازمانده اولین ساختمان سوسیالیزم در جهان قد علم نماید. بر مبنای چنین دیدی، گلبدین پرچمی و داکتر فیض پرچمی باید تا آخر پرچمی باقی می ماندند و یکی به رهبری سازمان جوانان مسلمان و دیگری به رهبری گروه انقلابی خلق های افغانستان و بعدا سازمان رهائی نمی رسیدند. بر مبنای چنین دیدی اولین حلقه اخوانی ها در افغانستان یعنی قیوم رهبر، برهان الدین ربانی و عبدالرسول سیاف باید تا آخر اخوانی باقی می ماندند و بطور مشخص قیوم رهبر نمی توانست رهبری ساما را بر عهده بگیرد. نویسنده "دشنامنه" نقد شعله جاوید از "کتاب افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." را بر چسپ استبداد فکری و سیاسی آخوندی می زند، ولی در حقیقت انحلال طلبی عام و تام ایدئولوژیک

— سیاسی خود و هم‌قماشانش را به نمایش می‌گزارد. در صفحه دوم "دشنامه" به جملات ذیل در اینمورد بر میخوریم:

"نویسنده نقد طوری به جنبش چپ (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بر خورد می‌کند که گویا او و همپالگی هایش بنیان گزاران و وارثان و" مرجع تقلید" این جنبش و رهروان آن هستند و از این مقام به "تکفیر" بهترین شهدا و رهروان جنبش چپ پرداخته و به آنها تحقیر و توهین روا می‌دارد و حتی آن‌ها را از حق "شعله‌ئی" بودن محروم اعلان می‌کند. ... اصولاً می‌گویم که هیچ کسی، حتی طراحان و بنیان گزاران یک جریان و یک روند فکری فرا گیر حق ندارند بگویند تو از پیوند این جریان و از اندیشیدن به این فکر محروم هستی. چنین استبدادی را حتی ادیان روا نمی‌دارند. ولی نویسنده "نقد" و یا نویسندگان پر مدعای "شعله جاوید کذائی" بخود حق می‌دهند بنویسند: "نه تنها نویسندگان کتاب در جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها قرار ندارند، بلکه این تسلیم طلبان ... را دیگر شعله‌ئی نیز نمی‌توان بحساب آورد." ... تو گوئی این جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها جرگه خانوادگی نویسندگان "شعله جاوید انترنیتی" است که کسی را در آن اجازه دهند و کسی را از آن اخراج نمایند. وقتی عده ای ادعای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بودن بکنند و یک اندیشه جهانی را این چنین در چنبره محدود و تنگ نظرانه خود به لجن بکشند معلوم است کار به کجا می‌کشد. ... نکند حجت الاسلام ها هر وقت حق دارند حکم تکفیر و طرد کسی را از هر تفکر، جریان و نهادی که بخواهند صادر کنند و تو نیز با همان ویژگی ات عمل میکنی؟"

اگر تشکیلاتی مارکسیزم - لینینزم - مائوئیسم را راهنمای اندیشه و عمل خود قرار دهد یعنی به اصول و بنیان های علمی آن باور داشته باشد و این باورش را در گفتار و کردار نشان دهد، آن تشکیلات یک تشکیلات مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی است. ولی اگر جمعی فاقد چنین خصوصیات باشد، معلوم است که نمی توان آنرا یک جمع مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی به حساب آورد. نویسنده کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" و همنوایش، مثلا نویسنده "دشنامانه"، فاقد چنین خصوصیات اند و لذا مارکسیست - لینینیست - مائوئیست محسوب نمی گردند. اینها حتی لفظا ادعای مارکسیست - لینینیست - مائوئیست بودن ندارند چه رسد به اینکه عملا چنین باشند. همچنان شعله ئی بودن خصوصیات دارد که اگر کسانی و یا جمعی فاقد آن خصوصیات باشند، نمی توانند شعله ئی محسوب گردند. مثلا ضد امپریالیسم بودن، ضد ارتجاع بودن و ضد پارلماناریسم بودن از جمله خصوصیات شعله ئی ها بود و کماکان هست. حال اگر کسانی در سال های دهه چهل، شعله ئی و واجد این خصوصیات بوده اند، ولی فعلا نیستند، مثلا فعلا پارلماناریست اند، در ساختار قدرت دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی افغانستان شرکت می جویند و در قبال امپریالیست های متجاوز و اشغالگر تسلیم طلب اند، فعلا نمی توانند شعله ئی محسوب شوند. مثلا واضح و روشن است که سپنتا در دهه چهل شعله ئی بود و او خودش نیز به آن اعتراف دارد. ولی فعلا شعله ئی نیست، بلکه وزیر خارجه رژیم دست نشانده امپریالیست های اشغالگر است و خودش نیز می گوید که حالا دیگر شعله ئی نیست. همچنان است "دادفر"، "براهوی"، "ثریا صبحرنگ"، "سیما ثمر"، "حبیبه سرابی" و امثال شان که دیگر شعله ئی محسوب نمی گردند و خود شان نیز

چنین ادعائی ندارند. شعله ئی های سابقى مثل " آئیز" و " نادر" نیز چنین اند و دیگر نمى توانند شعله ئى محسوب گردند.

در این جا هیچگونه استبداد فکرى و سیاسى آخوندی در کار نیست، بلکه صرفاً یک موضوع روشن و صریح بیان گردیده است. نویسنده " دشنامنامه" با استبداد فکرى آخوندی خواندن این بیان روشن، مرز های ایدئولوژیک - سیاسى مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بودن و نبودن و شعله ئى بودن و نبودن را مغشوش مى سازد و جنبش مارکسیستى - لنینیستى - مائوئیستى و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را آنچنان بی حد و مرز و فاقد چوکات بندى میسازد که هر کسى، مثلاً سپنتا و یا آئیز فعلى، با یک ادعای صرف و حتى بدون ادعا مى تواند در درون آن ها جای بگیرد و این منتهای انحلال طلبى ایدئولوژیک - سیاسى و تشکیلاتى است.

چه کسانی جانب‌اختگان جنبش چپ و "سپاهیان" پاکباز راه خلق را تحقیر، توهین، اهانت و طرد و نفی می کند؟

دشنامنامه" نویس در صفحه دوم نوشته اش مدعى است که شعله جاوید به " شهدای جنبش چپ ... تحقیر و توهین روا" داشته و " سپاهیان پاکباز راه خلق را اهانت و طرد و نفی" کرده است؟ "دشنامنامه" بصورت مشخص در

همین صفحه اش سه نفر از جانباختگان را نام می برد: اکرم یاری، مجید کلکانی و مختار. برخورد ما در مورد این جانباختگان چگونه است؟

ما رفیق جانباخته اکرم یاری را شخصیتی میدانیم که پیشاپیش پیشگامان اولیه یعنی پیشاپیش پایه گزاران جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی افغانستان قرار داشته است. این موضوع برای ما از آنچنان اهمیتی برخوردار است که آنرا در دیباچه برنامه حزب مان وارد کرده و به آن حیثیت برنامه‌ی داده ایم. حزب ما آشکارا خود را ادامه دهنده و تکامل دهنده خطی می داند که رفیق اکرم و رفقاییش به مثابه خط پایه گزار جنبش م ل م افغانستان مطرح کردند. معه‌ها ما پیشگامان مان و اولین سازمان مائوئیستی در افغانستان یعنی سازمان جوانان مترقی را معصوم و منزّه از هر عیب و نقصی نمی دانیم و برین باوریم که بهترین طریقه راهروی در مسیر پیموده شده توسط آنها، تکیه استوار روی اصولیت های مبارزاتی شان و انتقاد روشن و صریح از کمبودات و نواقص کار شان است. رزمنده جانباخته مجید کلکانی کسی بود که مبارزه علیه رژیم های سلطنتی و جمهوریت داود شاهی را ادامه داد و علیه کودتاچیان هفت ثوری و اشغالگران سوسیال امپریالیست جانبازانه ایستاد و با نثار خون خود نشان داد که با دشمن اشغالگر و مزدوران بی مقدارش سرسازش و آشتی ندارد. معه‌ها او در این مبارزه نقاط ضعف و کمبود های جدی ای داشت.

او هرگز نتوانست به مثابه یک مارکسیست - لنینیست - مائوئیست (آن وقت مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) استوار و پیگیر ق‌د‌علم

نماید او و رفقاییش در ابتدا پس منظری و دارای گرایش‌ات چه گواریستی بودند، بعداً به اکونومیزم "گروه انقلابی ... پیوستند، بعداً در طرح پلاتفرم "جبهه متحد ملی" تا پای پذیرش جمهوری اسلامی نیز پیش رفتند و مسوده برنامه ساما را نه بصورت یک برنامه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بلکه بصورت یک برنامه ملی - دموکراتیک نوشتند او در جریان مبارزاتش علیه رژیم های ارتجاعی بعضاً حرکتی از خود نشان می داد که در همان وقتش مایه تشویش و بعضاً سردرگمی مبارزین می شد. مثلاً ملاقات با سردار ولی در زمان رژیم شاهی، ملاقات با حیدر رسولی در زمان به اصطلاح جمهوریت داود خانی و ملاقات با دستگیر پنجشیری و حفیظ الله امین بعد از کودتای هفت ثور. علاوه بر این در زمان رژیم شاهی خود را به پارلمان شاهی کاندید نمود و این حرکت در تخالف با خط عمومی جریان شعله جاوید که تحریم انتخابات پارلمانی بود، قرار داشت. این جانب‌باخته مبارز، زمانی خودش نوشته ای بنام "سپاهی جریان" بیرون داد و از گذشته اش انتقاداتی به عمل آورد. در هر حال، تأیید استواری های مبارزاتی این جانب‌باخته قهرمان دقیقاً مستلزم آن است که آن کمبود ها بصورت صریح و روشن مورد انتقاد قرار بگیرند.

مختار، قهرمان مقاومت علیه شکنجه های ضد انسانی نوکران سوسیال امپریالیسم در درون زندان بود و از این بابت همه زندانیان به او احترام داشتند. او چندین ماه پیهم و به طرق گوناگون مورد شکنجه قرار گرفت، اما دشمن نتوانست کلمه ای هم از دهان او بیرون بکشد او بر سر این استواری و پافشاری مبارزاتی جان باخت ولی حاضر نشد ذره ای هم در قبال دشمن نا استواری و تزلزل نشان دهد. معیناً این جانب‌باخته مبارز نیز نقاط ضعفی داشت که بیان

آنها غیر قابل انصراف است. اولین نقطه ضعف او سامانی بودنش بود. او کسی بود که یکجا با سائر یارانش، پس از یک مبارزه شدید و فشرده ایدئولوژیک - سیاسی و آگاهانه و روشن از خط مذهبی سیاسی بریده و به کمونیزم روی آورده بود؛ ولی دوباره در چوکات ساما علمبردار جمهوری اسلامی شد. این، یک عقبگرد ایدئولوژیک - سیاسی بود و نمی توان روی آن انگشت انتقاد گذاشت. انتقادی که متوجه او، ضیاء و سائر یاران شان هست، این است که چرا آنها پس از یک برش آگاهانه مبتنی بر مبارزات فشرده فلسفی و سیاسی از خط مذهبی سیاسی دوباره حاضر شدند خط ساما و جمهوری اسلامی بازیهایش را بپذیرند. البته نمی توان منکر مبارزات آنها علیه خط اعلام مواضع در درون ساما شد، ولی در نهایت امر، این مبارزات مبتنی بر خط برنامه ساما و در نهایت متزلزل، نا استوار و مبتنی بر سازشکاری بود. به این ترتیب ما از استواری های مبارزاتی این جانباختگان قدر دانی می کنیم و ضعف ها و کمبود های شان را نقد می نمائیم.

دشنامانه نویس و همقماشانش انتقاد ما از کمبود ها و ضعف های مبارزاتی این جانباختگان را با توهین و تحقیر آنها مترادف می دانند و گویا در صدد دفاع و پشتیبانی از آنها می بر آیند اما دقت زیادی بکار ندارد که متوجه شویم این دفاع و پشتیبانی به منظور پوشاندن تسلیم طلبی های شان و کشاندن افراد متوهم و بی خبری که به آن جانباختگان احترام دارند، به سوی این تسلیم طلبی است. در واقع این تسلیم طلبان با دفاع از آن جانباختگان، در صدد مسخ چهره های آنها بر می آیند و به این ترتیب بدترین جفا در حق

آنها روا می دارند. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وظیفه دارد با اصولیت و استواری جلو این سوء استفاده تسلیم طلبانه را بگیرد.

نکات معین دیگری نیز در دشنامنامه وجود دارند که قابل بحث و بررسی هستند. اما ما به همین مقدار اکتفا می کنیم و این بحث را می بندیم

سر و صدا ها در مورد «شعله‌یی‌ها»

از چندی به اینسو سر و صدا ها در مورد شعله ئی ها قوت گرفته است. منشاء و منبع اصلی این سرو صدا ها ترکیب رژیم دست نشانده بمثابه یک رژیم متشکل از جناح های مختلف قدرت و رقابت میان این جناح ها است. یکی از جناح های قدرت در رژیم دست نشانده، چه در حکومت و چه در پارلمان، را کسانی تشکیل می دهند که سابقه شعله ئی داشته اند و یا بهر حال این چنین سابقه ئی به آنها نسبت داده می شود. گر چه بطور قطع، این افراد یک جناح متشکل و یک پارچه را تشکیل نمی دهند، اما "جهادی" های شامل در ترکیب رژیم مجموع اینها را بنام شعله ئی های در قدرت یاد می نمایند و از بابت اینکه گویا قدرت "مائوئیست ها" در رژیم زیاد است، مدام شکوه و شکایت و جار و جنجال براه می اندازند موقعیکه حامد کرزی لیست وزرای کابینه اش را اعلام کرد و آن لیست را به پارلمان رژیم فرستاد، سر و صدای برهان الدین ربانی بلند شد که اکثریت وزرای پیشنهادی را کمونیست ها و مائوئیست ها تشکیل می دهند. حساسیت برهان الدین ربانی و کل جمعیت اسلامی و شورای نظاری ها بیشتر از همه روی رنگین سپتنا به مثابه وزیر خارجه

پیشنهادی بجای عبدالله عبدالله بود. ولی نه تنها سپنتا بلکه دو وزیر پیشنهادی دیگر نیز که یک زمانی شعله ئی بوده اند، از پارلمان رای اعتماد گرفتند. تنها یکی از وزرای پیشنهادی دارای سابقه شعله ئی یعنی "ثریا صبحرنگ" که به عنوان وزیر امور زنان پیشنهاد شده بود، موفق به اخذ رای اعتماد از پارلمان نشد.

مقارن همین زمان سر و صدا های درونی پارلمان در مورد شعله ئی ها اوج گرفت. ملالی جويا که همیشه علیه جنگ سالاران جهادی حرف می زند و خواهان اخراج آنها از پارلمان و حکومت است و تقاضا دارد که این جنایتکاران جنگی به پای میز محاکمه کشانده شوند، در مرکز این جنجال ها قرار داشت. جنگ سالاران جهادی عضو پارلمان، در یکی از جلسات پارلمان، در عکس العمل علیه گفته های او غوغا بر پا کردند، او را با بوتل های آب زدند، دشنام های رکیک نثارش کردند و حتی گفته می شود که به تجاوز جنسی تهدیدش نمودند. آنها غوغا کنان آنچنان قیافه هائی بخود گرفته بودند که تو گوئی جنگ واقعی در کار است. مثلا عبدالرسول سیاف کمرش را محکم بسته بود و چنان به نظر می رسید که برای یک درگیری جدی آمادگی می گیرد. در این گیرودار جهادی ها شعارهای مرگ بر شعله ئی ها و مرگ بر مائوئیست ها سر داده و الله اکبر گویان سالون پارلمان را از هیاهو و سر و صدای شان پر ساختند. صحنه آنچنان افتضاح آور و تماشائی بود که جهادی ها بخاطر جلوگیری از فیلم برداری آن، به لت و کوب راپورتر تلویزیون طلوع اقدام کردند.

معهدنا قسمت هائی از آن جنجال پارلمانی تماشائی به تلویزیون ها و سائر رسانه های خبری راه یافت. در هر حال، اکنون سه وزیر کابینه یعنی وزرای خارجه (سپنتا)، تعلیمات عالی (اعظم داد فر) و سرحدات (کریم براهوی)، رئیس کمسیون حقوق بشر (سیما ثمر)، والی ولایت بامیان (حبیبه سرابی، ملالی جویا و تعداد دیگری از وکلای پارلمان، افرادی اند که دارای سابقه شعله ئی هستند و یا چنین سابقه ئی به آنها نسبت داده می شود. این حالت مورد قبول جنگ سالاران جهادی نیست و این عدم قبول شان را با تبلیغات و سر و صدا علیه شعله ئی ها در داخل و خارج کشور به نمایش می گزارند. البته روشن است که جنگ سالاران جهادی نیز می دانند که افراد نامبرده دیگر مدافعین جمهوری اسلامی افغانستان اند، اکثرا بهتر و بیشتر از آنها به خدا و قرآن و اسلام توسل می جویند، نوکران کمر بسته متجاوزین و اشغالگران امپریالیست اند و در یک کلام دیگر هیچ مشخصه ای از مشخصات شعله ئی ها در وجود آنها سراغ نمی گردد. اما درینجا مسئله قدرت و حاکمیت مطرح است.

جناب برهان الدین ربانی که گویا عمری برای برقراری نظام اسلامی جهاد کرده و اکنون از برکت حضور قوای اشغالگر به این آرزویش دست یافته است، شاید در خواب هم نمی توانست ببیند که در جمهوری اسلامی عزیزش کسی مثل سپنتا بتواند چوکی وزارت خارجه را در اختیار بگیرد، آن هم بجای عبدالله عبدالله. ازینجا است که عکس العمل نشان می دهند و ناله های واسلاما سر می دهند. اما شعار های جهادی الله اکبر شان حد اکثر می تواند تا سطح جهاد بوتلی و فحاشی های زبانی تاثیر داشته باشد. روشن است که طرف مقابل شان دیگر "شعله ئی" های کمزور و ناتوان دیروزی و مورد تعقیب در کوچه های

پشاور یا روستاها و شهر های افغانستان نیستند آنها بخشی از قدرت دولتی رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند و بهتر از آنها برای اشغالگران و رژیم دست نشانده شان خدمت می نمایند و خوبتر از آن ها " مدرنیزم " و " دموکراتیزم " امپریالیستی اشغالگران را نمایش و رنگ و جلا میدهند.

سر و صدا ها علیه به اصطلاح شعله یی های شامل در حاکمیت پوشالی توسط جهادی ها، بخصوص بعد از انتشار گزارش " کمیسیون حقوق بشر افغانستان " در مورد حنایتکاران جنگی، تقریباً یک و نیم سال قبل، شدت گرفت. گرچه آن گزارش کدام نتیجه گیری مشخص و معین نداشت و یک گزارش مجمل و بی محتوا بود، اما در همان حد نیز به شدت با عکس العمل های تند " جهادی ها " مواجه شد. نشریه پیام مجاهد بمثابه یک نشریه مرتبط به جمعیت اسلامی این گزارش را یک گزارش شعله یی خواند و نشریه " مشارکت ملی " ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی در مقاله ای به قلم مدیر مسئولش، ادعا کرد که پروسه جاری، پروسه تصفیه " مجاهدین " از مراجع قدرت رژیم و قدرتگیری روز افزون کمونیست ها و مائوئیست ها است. این مقاله بصورت مشخص در مورد گزارش کمیسیون حقوق بشرنوشته شده بود و این گزارش را یک گزارش کمونیستی و مائوئیستی خوانده بود. (به مقاله جنجال خائنین ملی بر سر حقوق بشر در شماره ششم شعله جاوید مراجعه شود.)

به این ترتیب، سر و صدا های ضد شعله یی کنونی، که ادامه سر و صدا های آغاز شده از زمان انتشار گزارش کمیسیون بشر است، اولاً انعکاسی از رقابت های درونی جناح بندی های مختلف رژیم دست نشانده، بر سر قدرت است،

و ثانیاً سر و صدا هائی است که از روی استیصال و درماندگی توسط جنگ سالاران جهادی شریک در حاکمیت پوشالی دامن زده می شود و به نظر نمی رسد که تاثیری در تصمیم گیری اشغالگران برای به خدمت گرفتن شعله ئی های سابقه تسلیم شده داشته باشد.

در چنین اوضاع و احوالی، در رابطه با سرو صدا های مورد بحث، دو مقاله "داغ" در دفاع از شعله ئی ها، در یک سایت اینترنتی بنام "گفتمان" منتشر شده اند. عنوان هر دو مقاله یک چیز است: "شعله ئی کیست؟". مقاله اول که تاریخ آن ۲۴ / ۴ / ۲۰۰۶ است، توسط "ش. آهنگر" به رشته تحریر در آمده است و نویسنده مقاله دوم، که به تاریخ ۶ / ۵ / ۲۰۰۶ نوشته و یا منتشر گردیده است، کسی به اسم مستعار "مهاجر" است. هر دو مقاله ظاهراً به شدت از شعله ئی ها دفاع کرده و از آنها تعریف و تمجید به عمل آورده و از مظلومیت های شان یاد کرده است. ولی خطی را که دنبال می کنند، به شدت تسلیم طلبانه و انحرافی است.

گرچه این مقالات نکات انحرافی و نادرست زیادی دارد، ولی ما در اینجا نمی توانیم به همه آنها بپردازیم و توجه خود را صرفاً به جنبه تسلیم طلبی آنها در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده متمرکز می کنیم. ما دقیقاً نمی دانیم که "مهاجر" کیست. از متن مقاله همین قدر معلوم شده می تواند که وی یکی از شعله یی های سابقه و فعلاً مقیم کانادا است. قسمتی از متن مقاله "مهاجر" نشان می دهد که او تأیید کننده خط "ملالی جويا" و طرفدار محاکمه "جنایت کاران جنگی" افغانستانی توسط امپریالیست های امریکائی و

متحدین شان است. قسمت ذیل از متن مقاله این مطلب را بخوبی نشان می دهد: "همانطور که هر دو جناح فوق الذکر مرتکب جنایت ها و خیانت های عظیمی در کشور عزیز ما افغانستان گردیده و قتل و غارت دامنه داری را انجام داده اند، از فرجام خویش در هراس اند و میدانند که در جهان امروز هیچ عملی بدون مجازات یا مکافات مانده نمی تواند و بخصوص به این نکته واقف اند که اگر وطنپرستان واقعی (!) متحد شوند، اگر فریاد ملت مظلوم افغانستان به گوش جهانیان و مدافعین بین المللی حقوق بشر رسیده و بالاخره به یک فشار موثر مبدل شود، محاکمه و مجازات شان حتمی خواهد بود. پس "شعله یی" ها که بیشتر از همه طرفدار محاکمه و مجازات خائنین و جنایتکاران می باشند، طبعاً هر دو جناح جنایتکار بیشتر و شدیدتر از پیش به فعالیت ها و تبلیغات تیلیفونی و رادیویی و اخباری و ... متوسل می شوند ..." (تاکیدات از ما است)

جهان امروز، جهانی است تحت سلطه نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی و سراپای آنرا غارت، استثمار و ستم سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری در بر گرفته است. جالب است که یک فرد مدعی شعله یی بودن و مدعی دفاع از شعله یی ها، این جهان پر از جنایت و ددمنشی را یک جهان پر از عدل و داد میدانند و لابد حاکمان جهان را حاکمان عادلانی که هر جنایتکاری را به جزای اعمالش می رسانند. بنا به اینچنین تصویری از جهان کنونی است که "مهاجر" وظیفه تمام وطنپرستان واقعی را این میدانند که متحد شوند و وظیفه عمده شان را نه مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده، بلکه تلاش برای به محاکمه کشاندن جنایتکاران

خلقی - پرچمی و اخوانی توسط همین اشغالگران - که نوشته مدافعین بین المللی حقوق بشر می خواند - تعیین کنند و فریاد ملت افغانستان را نه به شعار مقاومت ملی ضد اشغال بلکه به یک فشار موثر برای به محاکمه کشاندن جنایتکاران توسط امپریالیست ها مبدل نمایند. کاملا درست است که شعله یی ها بیشتر از همه طرفدار محاکمه و مجازات خائنین و جنایتکاران - و در قدم اول مجموعه خائنین و جنایتکاران در قدرت یعنی مراجع قدرت رژیم دست نشاندۀ کنونی - هستند. اما همانقدر هم، ضد امپریالیست یعنی ضد نظام امپریالیستی حاکم بر جهان هستند و امپریالیست ها را مراجع عدالت و داد خواهی نمی دانند. بهر حال این قسمت از متن مقاله "مهاجر" بسیار صریح است و خط تسلیم طلبانه مقاله را به روشنی نشان می دهد. به همین جهت به بحث بیشتر در مورد این مقاله نمی پردازیم.

اما متن مقاله "ش. آهنگر" ماهرانه تر بسته بندی شده است و تسلیم طلبی اش پوشیده تر است. ما مقاله نویس را بخوبی می شناسیم. وی بخشا خود را در مقاله اش معرفی کرده است. ولی این را ناگفته باقی گذاشته است که در سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ از پشت مرزهای کشور مشوق تسلیم طلبی های شعله ئی های منطقه اش بوده و به آنها نامه های اصرار آمیز می نوشت که روابط شان را با دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی قطع نکنند. وی این نکته را نیز نا گفته گذاشته است که فعلا نیز یکی از مشوقان اصلی تسلیم طلبان سابقا شعله ئی است و با استفاده از نفوذی که به مثابه یکی از شعله ئی های سابق دارد تعداد زیادی را - حد اقل در منطقه اش - به مسیر تسلیم طلبی سوق داده و کا رو بار یک حزب پارلمانتاریست تسلیم طلب را رونق بخشیده است.

مقاله "ش. آهنگر" هرگز به این مسئله نمی پردازد که عامل اصلی سر و صدا ها و تبلیغات ضد شعله ئی فعلی چیست؟ او اصلا به موضوع شعله ئی های سابقه ایکه فعلا بخشی از قدرت حاکمه رژیم دست نشانده را تشکیل میدهند و تبلیغات کنونی ضد شعله ئی جهادی ها دراصل عکس العملی علیه این مراجع قدرت رژیم پوشالی است، نمی پردازد. او صرفا در یک جا و آن هم دور انداخته و بدون اینکه مطلب را باز نماید، اعلام می کند:

"... هیچ تسلیم طلب و بیگانه پرستی هم که تجاوز اجانب به کشورش را توجیه وتائید کند، هرگز به آن جریان آزاد منش تاریخی تعلق ندارد."، که یکی از مصداق های واقعی آن خودش است. گرچه او صریحا و بی پرده اشغالگران و متجاوزین کنونی را تائید نمی نماید، اما توجیهاتش در مورد آنها، بخش مهمی از روند تئوریک تسلیم طلبی های کنونی شعله یی های سابق را تشکیل میدهد نقش جناب "آهنگر" در تسلیم طلبی های سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ نیز همینگونه بوده است.

در مقاله "شعله ای کیست؟"، او کل تلاشش را روی دو نکته متمرکز کرده است: یکی اینکه جریان شعله جاوید در سال ۱۳۵۱ یعنی ۳۴ سال قبل فرو پاشید و از آن پس دیگر جریانی بنام شعله جاوید در افغانستان وجود نداشته است و دیگر اینکه علم کردن نام جریان از بین رفته شعله جاوید، سرقت ادبی، معامله گری سیاسی و غیره است و نمی تواند مبین زنده بودن این جریان سیاسی در جامعه افغانستان باشد. به این گفته های جناب "ش. آهنگر" توجه کنیم: "همینجا متذکر می شوم که غرض از این یاد داشت هرگز "شعله ای"

ساختن کس نیست چه دیگر رسماً جریانی بنام "شعله جاوید" وجود ندارد و هر نوع ادعای موجودیت سازمان و جریانی تحت این نام سوء استفاده و اغواگری بازار سیاست می باشد. زیرا این جریان ۳۴ سال قبل بمثابه ی یک جریان واحد تجزیه و منحل شده و فقط خطوط کلی فکری آن در وجود نهادهای گوناگون دارای مشی و برنامه های مختلف ادامه یافته است. هکذا برخی از رهروان و تربیت یافتگان این جنبش با وجود عدم حضور آن بحیث یک جریان در جامعه، سنن والای این جنبش را بصورت انکار ناپذیری با راست کاری، معنویت انقلابی، وطن پرستی و مردم دوستی فداکارانه و با پرداختن بهای گزاف گذشتن از جان و آرامش خود، حفظ کردند. "... تاریخ جنبش ها ... گویای این حقیقت است که وقتی حزب یا جریان سیاسی، به هر دلیلی منحل و یا تجزیه می شود، دیگر حتی اعضای منفرد آن هم بنام آن یاد نمی شوند. مثلاً حزب خلق دوکتور عبدالرحمان محمودی فقید به دلایلی از بین رفت. حال کسی نمی تواند آقای عبدالحمید مبارز را که در آن وقت عضو آن حزب بوده هنوز هم به آن منسوب بداند. و یا کسی حتی اگر نام حزب و یا یک جریان تاریخی را سرقت کرد و یا از روی حسن نیت آن نام را بر خود گذاشت با این حال هم این نام تازه الزاماً حامل خصوصیات و ماهیت آن نام تاریخی نیست. چنانکه حزب خلق تره کی هرگز هیچ قرابت و شباهت و یا نسبتی به حزب خلق دوکتور محمودی فقید ندارد و یا اینکه حزب وطن نجیب هرگز تداوم و یا میراث خوار حزب وطن مرحوم غبار نیست.

"بعد از کودتای نکبت بار ثور ۱۳۵۷ ش برخی از محافل باقی مانده ی آن جریان و گروه های دیگری با هم متحد شده و سازمان های مختلف را بوجود

آوردند که هیچ یک نام "شعله جاوید" و یا "سازمان جوانان مترقی" را برخورد نگذاشت. حال هم اگر کسی این نام ها را بر خود بگذارد، یقیناً این یک سرقت تاریخی است. ...؛ "از این تاریخ یعنی دهم عقرب ۱۳۵۱ ش (۳۴ سال قبل از امروز) دیگر هرگز و در هیچ جای افغانستان حرکتی، اعتصابی، مظاهره ای و جریان واحدی بنام "شعله جاوید" بر آمد نکرده، بلکه در آغاز تجزیه شان بنام انتقادیون" و "مدافعین" و بعدها بنام محافل شان یاد می شدند. خواننده عزیز خوب توجه کنید! از سال ۱۳۵۱ ش دیگر عملاً و رسماً جریانی بنام "شعله جاوید" وجود ندارد ... (تاکیدات از ما است)

به این ترتیب درد جناب" ش. آهنگر" این نیست که چند باور باخته تسلیم شده به امپریالیسم و ارتجاع به مناصب عالی قدرت در رژیم دست نشانده دست یافته و با خدمتگزاری به نظام ارتجاعی مستعمراتی - نیمه فئودالی و امپریالیست های اشغالگر، زمینه را برای مسخ چهره مبارزاتی و انقلابی جریان شعله جاوید مساعد می سازند او به دنبال این نیست که چهره های واقعی این افراد را افشا کرده و از شرافت و حیثیت مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جریان دفاع نماید. او بر عکس تلاش دارد نشان دهد که جریان، دیگر از بین رفته است و اگر کسانی باز هم دست به انتشار جریده "شعله جاوید" زده اند، این کار سرقت تاریخی، سوء استفاده و اغواگری در بازار سیاست است و نمی تواند حامل خصوصیات و ماهیت آن حرکت تاریخی باشد و در نتیجه نمی تواند باعث احیای آن حرکت تاریخی گردد.

جناب" ش. آهنگر" بخوبی می داند که اینک همین شماره جاری" شعله جاوید"، شماره دوازدهم دوره سوم آن است که از دو سال به اینطرف، یعنی پس از برگزاری موفقیت آمیز کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان و تامین وحدت جناح های مختلف مائوئیستی کشور در یک حزب واحد یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بحیث ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر می گردد. همچنان او بخوبی می داند که قبل بر این از اوائل سال ۱۳۷۰ تا اوائل سال ۱۳۸۳ شمسی، یعنی برای مدت سیزده سال، دوره دوم انتشاراتی جریده شعله جاوید، بحیث ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان، در حدود سی شماره را در بر گرفت و به این ترتیب مجموعاً در دوره دوم و سوم انتشاراتی خود، شعله جاوید بیشتر از چهل شماره منتشر گردیده است. ولی با وجود آن ادعا دارد که:

"از این تاریخ یعنی دهم عقرب ۱۳۵۱ ش (۳۴ سال قبل از امروز) دیگر هرگز و در هیچ جای افغانستان حرکتی، اعتصابی، مظاھرہ ای و جریان واحدی بنام" شعله جاوید" بر آمد نکرده است." (تاکیدات از ما است). ولی بلافاصله متوجه می شود که نه خیر چنین نیست و جریده" شعله جاوید" به دوره سوم نشراتی اش رسیده است. آنوقت سراسیمه ادعا می کند که این یک سرقت تاریخی و اغواگری سیاسی است. نخبیر جناب" ش. آهنگر!" اغواگری سیاسی آن است که با استفاده از سابقه شعله ئی، مبارزین سابقه و جدید بطرف تسلیم طلبی و پارلمان بازی کشانده شوند ای کاش" شہامت" این را میداشتی که رک و راست و بدون هیچگونه شرم و حیائی، مثل رنگین سپنتا، در" میدان کارزار"

تسلیم طلبی می ایستادی و از امتیازاتش نیز شخصا بهره مند می شدی. اما بجای اینکار، همانند سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، دیگران را به تسلیمی می کشانی و خود را ظاهراً دور نگه میداری. نکند باز هم قصد داشته باشی که اگر بازی ها سر چه شدند، این چانس را داشته باشی که با زمینه سازی برای بستن پیش از وقت دهان یک داکتر صدیق دیگر، مسئولیت تمام داستان را به گردن او بیندازی و بقول ایرانی ها قال قضیه را بکنی "شعله جاوید" احیاء شده است. این موضوع از سال ها به اینطرف یک موضوع آفتابی و روشن است. یقیناً از لحاظ کمیتی از آن گستردگی و کثرت تعداد سابقه بر خوردار نیست و این امر با توجه با کل اوضاع کشوری و بین المللی و تاریخ چند دهه گذشته کشور یک امر طبیعی است. اما از لحاظ کیفی، شعله جاوید دیگر نشریه ای نیست که خود را ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین بخواند و یک نشریه ملی - دموکراتیک باشد، بلکه دیگر یک نشریه کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و ارگان مرکزی یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است. به این ترتیب شعله ئی های کنونی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستند و این امر نه تنها از رسمیت کشوری بلکه از رسمیت بین المللی (به مفهوم تقبل مسئولیت تحریری) نیز برخوردار است. یقیناً این حرکت با حرکت شعله جاوید در دهه چهل شمسی فرق کیفی دارد، اما ادامه آن است، نکات مثبت مبارزاتی آن را جذب کرده و اساس ایدئولوژیک - سیاسی آنرا در خود نهفته دارد.

این موضوع با مسئله حزب وطن نجیب در رابطه با حزب وطن غبار و حزب خلق تره کی در رابطه با حزب خلق محمودی فقید، فرق کیفی دارد. حزب

وطن نجیب ادامه دهنده خط حزب وطن غبار نبود و چنین ادعائی نیز اصلاً وجود نداشت، همچنان حزب خلق تره کی ادامه دهنده خط حزب خلق محمودی فقید نبود و ایضاً درینمورد نیز چنین ادعائی وجود نداشت.

اما "شعله جاوید" کنونی ادامه دهنده راه مبارزاتی "شعله جاوید" دوره اول هست، آن هم از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در سطح کیفی بالاتری و این موضوع رسماً و با تأکید و بار بار تأیید و اعلام شده است، در مرام نشراتی شعله جاوید دوره دوم، در مرام نشراتی شعله جاوید دوره سوم، در دیباچه مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، در دیباچه برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، در صفحات شماره های مختلف شعله جاوید و در لابلای جزوات و رسالات منتشره از سوی حزب. "ش. آهنگر" وقتی که جملات ذیل را بیان می نماید، تا حدی به واقعیت نزدیک می گردد:

"باید متذکر شد که جریان شعله جاوید با همه خوب و بد هایش به عنوان یک روند سیاسی - اجتماعی در تاریخ کشور ما ثبت شده است و اثراتش به مثابه یک شبیح تا هم اکنون در روند سیاسی جامعه ی ما در گردش است که مرتجعین رنگارنگ تا هنوز هم از آن می ترسند و هیچ کس نمی تواند آن مبارزات صادقانه و ایثارگرانه و اثرات پایای آن را از تاریخ بزداید اما او باز هم کل واقعیت را نمی گوید. این را که آن مبارزات صادقانه و ایثار گرانه، دیگر صرفاً نه به مثابه یک شبیح، بلکه به مثابه یک واقعیت عینی ملموس و واقعی در روند سیاسی جامعه ما در گردش است. هم اکنون این واقعیت عینی یقیناً تا آن حدی قوی و نیرومند نیست که مرتجعین رنگارنگ و امپریالیست ها از

آن بترسند، قبل از همه به دلیل گستردگی خیل تسلیم طلبان. امید داریم فردا چنین نباشد. ممکن است تسلیم طلبان عیانی مثل سپنتا نیز فعلا از ان نترسند، قبل از همه به دلیل قدر قدرت انگاشتن اربابان اشغالگر امپریالیست شان. و باز هم امید داریم که فردا چنین نباشد. اما تسلیم طلبان پنهان و نه چندان پنهان و نه چندان عیان، یعنی تسلیم طلبانی مثل "ش. آهنگر"، که هم به نعل می زنند و هم به میخ، هم اکنون نیز به شدت از آن می ترسند و روز بروز بیشتر و بیشتر خواهند ترسید.

چرا شخصی که دیگر "شعله جاوید" را یک جریان خاتمه یافته و به تاریخ پیوسته تلقی می کند، احیای دوباره شعله جاوید را یا اصلا منکر می شود و یا آن را سوءاستفاده و سرقت تاریخی اعلام می کند؟ به این دلیل که این امر می تواند بمثابة سدی در مقابل حرکت های تسلیم طلبانه وی و امثال وی، که با سوء استفاده از سابقه شعله‌ئی شان صورت می‌گیرد، عمل نماید و ما با تمام قدرت تلاش می کنیم که این سد را هرچه نیرومند تر و قوی تر بسازیم.